

d

مبانی معرفتی مهدویت

اصغر طاهرزاده

1385

طاهرزاده، اصغر، 1330-
مباني معرفتي مهدویت / طاهرزاده، اصغر.-
اصفهان: لبالميزان، 1385.
194 ص.
ISBN: 964-96389-4-6 978-964-96389-4-2
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا
چاپ دوم: 1386
کتابنامه به صورت زیرنویس.
1- مهدویت. 2- محمدبن حسن (عج)، امام
دوازدهم، 255 ق - 3- مهدویت -- انتظار.
الف. عنوان.
م 22 ط/ BP224
297/462
کتابخانه ملی ایران
19941 - 84 م

مباني معرفتي مهدویت اصغر طاهرزاده

سفارش: گروه فرهنگي الميزان
ناشر: لبالميزان
پردیس
نوبت چاپ: دوم
تاریخ نشر: 1386
لیتوگرافي: شکیبا
قیمت: 1500 تومان
فرهنگي الميزان
شمارگان: 3000 نسخه
فرهنگي الميزان
طرح جلد: محمد فاطمي پور
کلیه حقوق براي گروه الميزان محفوظ است
مراکز پخش:
1- گروه فرهنگي الميزان
تلفن: 0311 - 7854814
2- دفتر انتشارات لبالميزان
همراه 09131048582

فهرست مطالب

مقدمه ناشر	9
امام زمان قلب عالم هستي	13
امام زمان ﷺ يك حقيقت معنوي	16
شناخت امام، شناخت يك حقيقت	17
امام واسطه فيض بين خدا و مخلوقات	19
امام غايب و نه مخفي	22
معني «واسطه فيض بودن»	23
فرق «حضور» با «ظهور»	25
غايب حاضر	28
امام ♦ حاكم بر تن خود هستند	29
مبنا و چگونگي رؤيت امام ♦	31
امام عين انسانيت است	33
امام زمان يا قلب كلّ	36
او غايب نيست، ما غايبيم	44
نحوه حضور حضرت حجت در هستي	47
مباني نظري امامت	51
امام يا أصلُ الانسان	54
«انسانيت»؛ واقعيّتي غير محسوس	56
انسانيت از مقوله وجود است	58
انسانيت؛ حقيقت يا اعتبار؟	61

- 65 مقامات انسانی
- 69 معنی «کُون جامع» بودن انسان
- توسّل به ولایت ائمه^{علیهم السلام} یا طریقه ارتباط
- 70 با غیب عالم
- 73 چگونگی رابطه امام زمان^{علیه السلام} با عالم
- 75 نحوه رؤیت حضرت ♦
- 79 حضرت ♦ بدن خود را ایجاد می کنند
- 81 ختم نبوت و ختم ولایت
- 83 برکات توجه به امام زمان^{علیه السلام}
- 85 یقین؛ مقدمه تحقّق و ایجاد
- 89 برکات ارتباط قلبی با امام زمان^{علیه السلام}
- 93 نحوه ظهور حضرت حجت**
- 96 موجود بودن موعود
- 98 غایت مفقود، محال است
- شیعه، هر روز با امام زمانش ارتباط
- 102 دارد
- 103 نحوه تحقّق ظهور
- 106 امام ♦ چگونه می آیند؟
- 111 ظهور؛ مثل ارتباط با خدا
- 113 عوامل رفع حجاب
- 114 دو نوع دینداری در زمان غیبت
- 115 شکستن شیشه عمر دیو جهان امروز
- 118 صورت خدایی آینده جهان
- 119 باید فراتر از عصر فکر کرد
- 121 ما در کجای تاریخ ایستاده ایم؟
- عالم امام زمان ♦ یا اوضاع عالم، پس
- 123 از ظهور
- 125 خدا همه کاره جامعه می شود
- 126 چون نبودی فانی اندر پیش من؟
- 129 انتظار منطقی، راه گشا است
- 131 چراغ های هدایت در آخرالزمان

133 مقام و تأثیر حضرت حجت

- 141 محرومیت بزرگ و پیشگیری از خطر ..
 142 در هر شرایط باید دیندار بود
 143 امام، مظهر ولایت تشریعی و تکوینی
 خداوند
 145 انسانیت، يك حقیقت وجودی است
 هیچ عمل خیری بدون امام پذیرفته
 نیست
 146 ملاک انسانیت
 149 امام؛ مغز عالم هستی است
 151 امام؛ قلب عالم هستی است
 153 کمال انسانی در همه ابعاد
 155 بصیرت حقیقی
 157 امام زمان^{علیه السلام} حامل جمیع اسماء الهی
 است
 160 امام زمان^{علیه السلام} عامل بقاء عالم
 163 نقش واسطه فیض بودن امام زمان^{علیه السلام} .
 166 جدایی جبهه حق از باطل، کمال زندگی
 زمینی
 168 امید به آینده روشن جهان، امید به
 واقعیتی مسلم
 169 انتظار، عامل امید و پایداری
 171 خطر غفلت از ایده آل‌های دینی
 174 خداوند زندگی دیگری را برای ما
 اراده کرده است
 175 تغییر مبادی میل
 177 سالکان مسلح
 178 امام زمان، مرشد حقیقی سالکان

183 راستین

- 187 عهد با امام زمان^{علیه السلام}
 189 تصور صحیح از مقام امام^{علیه السلام}
 190 تفاوت مجلّا با مشهد

- نظر به امام معصوم، عامل نجات از
 191پوچی
 حقیقت آدمیت، ظرف تجلّی همه اسماء
 192الهی
 195شرط قبول ارشاد از امام ♦
 196معنی مقام خلیفه اعظم حق
 199تصویری قابل قبول از مقام امام
 201امام ♦، مسیر هدایت انسانی
 202معنی رؤیت مقام حضرت ﷺ
 204شهود جمال وجه الله
 207نحوه های متفاوت رؤیت حضرت ﷺ
 209برکات ظهور اجتماعی حضرت ﷺ
 210شفاعت امام زمان ﷺ
 213رضایت امام ♦ لطف خداست

مقدمه ناشر

باسمه تعالی

وجود مقدس حضرت حجت^{علیه السلام} آن‌چنان پر رمز و راز است که هرگز نمی‌توان در شناخت او به یک‌مذطر بسنده کرد، هزاران نگاه نیاز است تا شمه‌ای از آن حقیقتِ «واسطه فیض بین ارض و سماء» را بتوان نگریست و به مقام افتخارآمیز شناخت حجت خدا وارد گشت و امیدوار مؤثّده آن ذوات مقدس بود که برای عارفان به حقشان، برکات زیادی را قائل‌اند.

در سلسله بحث‌های استادطاهرزاده درباره حضرت حجت^{علیه السلام} تلاش شده تا آن‌جا که ممکن است در این وادی تلاش شود و خواننده تا حدّی به عظمت چنین وجودی

در هستی پی ببرد و سعی کند در راستای شناخت امام زمان علیه السلام نهایت تلاش را بنماید و با اطلاعات سطحی موضوع شناخت امام **♦** را تقلیل ندهد، در این کتاب تا آنجا که ممکن بوده تلاش شده از خلال نصوص و روایات و با تبیین مبانی کلامی و عرفانی آن ها، پیام روایات روشن شود.

در این کتاب که اولین کتاب از سلسله بحث های استاد در رابطه بامباحث مهدویت است مباحث زیر را خدمتتان عرضه می داریم:

1- امام زمان علیه السلام، قلب عالم هستی؛ در این بحث سعی شده خواننده محترم تصور صحیحی از وجود مقام آن حضرت **♦** در هستی، به دست آورد.

2- نحوه حضور حضرت حجت علیه السلام در هستی؛ در این بحث خواننده محترم متوجه دلایل عقلی وجود حضرت حجت علیه السلام و نحوه حضور آن حضرت در هستی می شود.

3- نحوه ظهور حضرت حجت علیه السلام؛ در این بحث علاوه بر توجه به دلایلی عقلی دیگر بر وجود حضرت حجت علیه السلام به معنی ظهور توجه شده است.

4- مقام و تأثیر حضرت حجت علیه السلام؛ در این بحث نقش و حضور فعال حضرت در زمان غیبت مورد بررسی قرار گرفته است.

5- امام زمان علیه السلام، مرشد سالکان حقیقی؛ در این بحث مقام ولایی حضرت مد نظر قرار گرفته و اینکه شناخت امام **♦** خود به خود

يك نحوه سلوك و سير به سوي حقايق عالم
غيب را به همراه دارد.

اميد است توانسته باشيم در شناخت
وجود مقدسي كه مقصد انبياء و اولياء
بوده است گامي برداشته باشيم و
بدانيم وقتي به ما دستور شناخت آن
مقام داده شده است پس در راستاي
شناخت صحيح آن حضرت بايد نهايت تلاش
را انجام داد، چرا كه اگر تصور ما
صحيح شد، مسلم مسئله را تصديق خواهيم
کرد، آن هم به همان صورتي كه واقع
است.

نكته اي كه توجه به آن در طول مباحث
مطرح شده در اين كتاب، لازم است مدّ
نظر قرار گيرد دقت به نكاتي است كه
به ظاهر در مباحث مختلف تكرر
شده است، در حالي كه اگر با دقت، آن
موضوع به ظاهر تكراري را مدّ نظر قرار
دهيد، آن موضوع، مقدمه قرار گرفته تا
نتيجه جديدي به مبحث قبلي اضافه شود.
انتشارات بُب الميزان

امام زمان قلب عالم هستي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(الْإِسْلَامُ عَلَى مُخَيِّي الْمُؤْمِنِينَ وَ مُبِيرِ
الْكَافِرِينَ. الْإِسْلَامُ عَلَى مَهْدِيِّ الْأُمَمِ..)
(الْإِسْلَامُ عَلَى الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ وَالْعَدْلِ
الْمُشْتَهَرِ. الْإِسْلَامُ عَلَى بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي بِلَادِهِ)¹

سلام بر آن امامی که موجب احیاء
مؤمنین و نابودی و بی‌ثمری کافران
خواهد شد. سلام بر مهدی امت، سلام بر
قائم منتظر و عدل مورد نظر... سلام بر
بقیة الله در هر جای که آن جا شهر خدا
خواهد بود.

در این نهمه ماه شعبان، یعنی ماه
رسول الله ﷺ، تولّد ولایت عظمی یعنی
حضرت صاحب الامر علیه السلام را تبریک عرض
می‌نمایم. امید است که در این ماه،
محبت پیامبر اکرم ﷺ همراه با توجه حضرت
صاحب الامر، در جان ما شعله‌ور گردد.

به دلیل عظمت مسئله وجود مقدس حضرت
صاحب الامر، برای هرگونه بحث در مورد
آن حضرت احتیاج به تأملی طولانی و
تفکّری عمیق می‌باشد. در ابتدای بحث
این قول پیامبر اکرم ﷺ را که در روایت

1 - «مفاتیح الجنان»، زیارت مخصوص امام
زمان ﷺ.

فریقین آمده است دقیقاً مدّ نظر داشته باشید که حضرت فرموده اند: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً الْجَاهِلِيَّةَ»² یعنی؛ هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. در واقع معنی حدیث این است که اگر قرآن بخوانی و روزه بگیری، ولی امام زمان خود را نشناسی، هنوز با عقاید اسلامی زندگی نکرده ای و لذا بتپرست هستی و اگر بمیری بتپرست مرده ای، زیرا مرگ جاهلیت یعنی مرگ بتپرستانه.

امام زمان ﷺ يك حقيقت معنوي

حتماً خودتان فکر کرده اید که باید امام زمان ﷺ يك حقيقت و يك مقام فوق العاده معنوي باشد که شناخت آن حقيقت و آن مقام این همه برکت دارد و در صورتی که آن حقيقت شناخته نشود امکان فهم قرآن و استفاده از آن براي مسلمانان وجود ندارد، چون این روایت را زماني پیامبر اکرم ﷺ فرموده اند که در بین مسلمانان قرآن بوده و از آن استفاده هم می کردند و با این همه حضرت فرموده اند: اگر کسی بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

از طرفی باید متوجه بود پیامبر اکرم ﷺ در عین این که پیامبر خدا

بودند، امام نیز بودند. چون لازمه مقام امامت دو چیز است: از نسل ابراهیم ♦ بودن است، که پیامبر اکرم ﷺ از نسل حضرت اسماعیل فرزند ابراهیم اند، و دیگری معصوم بودن است. چراکه خداوند در آیه 124 سوره بقره در جواب حضرت ابراهیم ♦ که سؤال می‌کنند، آیا امامت، به نسل من هم داده می‌شود، جواب می‌دهد: این مقام به آن‌هایی که ظالمند داده نمی‌شود؛ یعنی باید هیچ‌گونه ظلمی نداشته باشند و این به معنی معصوم بودن است. پس همچنان که عرض شد، وجود مقدس پیامبر اکرم ﷺ هم از نسل ابراهیم ♦ هستند و هم بنا به صراحت آیه قرآن در اول سوره نجم که در مورد پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» آن حضرت معصوم هستند، پس نتیجه می‌گیریم مقام «امامت» علاوه بر مقام نبوت به وجود مقدس حضرت محمد ﷺ داده شده است.

شناخت امام، شناخت يك حقيقت

به ما دستور داده‌اند که امام خود را بشناسیم و گفته‌اند که امام‌شناسی از اصول دین است؛ یعنی ابتدا باید با فکر و تعقل بدان رسید، همان‌گونه که توحید و نبوت را ابتدا با استدلال می‌پذیریم یعنی همان‌گونه که برای وجود خداوند برهان داریم، برای امام‌شناسی هم برهان داریم.

مسئله این است که شناخت امام، يك شناخت معمولی نیست. از خود بپرسید: این چه شناختی است که اگر نه از ماه و خوانی، روزه بگیري، حج بروي؛ ولي نسبت به امام زمان خود معرفت نداشته باشي؛ دینداری تو زیر سؤال می‌رود؟! پس این شناخت، صرفاً شناخت اسمی و لفظی و خانوادگی نیست، بلکه شناخت يك مقام است. امام يك مقام است و سن و اسم حضرت نسبت به شناخت حقیقتشان بسیار فرع است.

بسیاری از سؤالاتی که جوانان عزیز از ما دارند، به جهت این است که تصور واقعی و صحیحی نسبت به امام ندارند. اگر ما بتوانیم به گونه‌ای صحیح امام ♦ را به این نسل معرفی کنیم، اصلاً این سؤالات و این شک‌ها مطرح نمی‌شود که آیا امام زمان ﷺ وجود دارند یا خیر؟ و اگر وجود دارند چرا این همه عمر می‌کنند و اصلاً چرا ظاهر نمی‌شوند؟ روش ما این نیست که ثابت کنیم آیا امام زمان ﷺ وجود دارند یا خیر؟ بلکه نحوه بودن امام را بیان می‌کنیم و توضیح می‌دهیم، آنگاه هر قلب مستعدی در خودش قبول می‌کند. البته انتظار نداشته باشید که امام‌شناسی آسان باشد. نه توحیدشناسی و نبوت‌شناسی و معادشناسی آسان است و نه امام‌شناسی و بنا هم نیست که مسلمانان به طور سطحی متوجه امور و مبانی دین باشند. مسلمان باید

اندیشه اش بلند باشد و به حقایق بلند موجود در هستي دست یابد.

امام واسطه فیض بین خدا و مخلوقات

لازم ترین موضوع، درک و تصور صحیح از مقام امام زمان^ع است و اگر تصور ما صحیح شد بسیاری مسائل بعدی خود به خود روشن می شود.

در دعای شریف ندبه می خوانیم:

«أَيُّنَ السَّبَبِ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ»؛ یعنی کجاست آن سببی که بین زمین و آسمان عامل اتصال مادیون به مافوق است.

این همان مفهوم واسطه فیض است؛ یعنی امام ♦ واسطه بین خدا و کل عالم هستي است و اگر متوجه شویم که امام ♦ یک حقیقت و یک مقامند در عالم، می رسیم به این که حتی ملائکه هم وجود خود را از امام می گیرند. وقتی فهمیدیم امام واسطه فیض است و واسطه فیض بودن؛ یعنی از نظر حقیقت از همه موجودات حتی از ملائکه مقرب هم بالاتر است. برای این که روشن شود معنای واسطه فیض بودن یعنی یک حقیقت، به این روایت که در جوامع روایی فریقین از پیامبر اکرم^ص نقل شده، توجه کنید که حضرت فرمودند: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ»³؛ یعنی من نبی

بودم و آدم بین آب و گل بود. همچنین در روایت از امیرالمؤمنین ♦ داریم که حضرت فرمودند: «كُنْتُ وَصِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّيْنِ»⁴ یعنی من وصی پیامبر ﷺ، بودم وقتی آدم هنوز در بین آب و گل بود. این دو روایت همدیگر را تأکید می‌کنند. باید مفهوم این روایات روشن شود تا بتوان فهمید امام یعنی چه؟ و امام زمان دوستی و توسل به امام زمان ﷺ یعنی چه؟ و اینکه ما به وجود امام زمان زنده ایم چه مفهومی دارد؟

اینکه پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «آدم هنوز به دنیا نیامده بود که من پیامبر بودم»؛ منظور این است که مقام حضرت قبل از خلقت عالم، وجود داشته است، قبل از اینکه حضرت آدم ♦ خلق شود و نسل‌های متمادی به دنیا بیایند و بعد بدن و نفس پیامبر اکرم ﷺ به دنیا بیاید، قبل از همه این‌ها مقام پیامبر اکرم ﷺ وجود داشته است. معنی این‌که گفته می‌شود پیامبر اکرم ﷺ يك مقام است، به همین معنی است. و روایت دوم هم که حضرت امیرالمؤمنین ♦ می‌فرمایند، خبر از همان نکته می‌دهد که امام يك مقامی است فوق جسم و جسمانیات.

از قول پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که فرموده‌اند: «شعبان ماه من است، پس

روزه بداريد در اين ماه براي محبت پیغمبر خود»⁵ يعني با انجام اين دستور، به مقامي ميرسيم که محبت پیامبر اکرم ﷺ در قلبمان ايجاد ميشود. اين حالت را نمي توان با کتاب خواندن به دست آورد. با خواندن صد کتاب تاريخ اسلام و زندگي پیامبر ﷺ نمي توان پیامبرشناس شد. چون پیامبر ﷺ يك مقام است، براي نزديكي به مقام رسول الله ﷺ و دوست داشتن پیامبر ﷺ بايد رياضت كشيد، از نوع رياضت هايي که در ماه شعبان به ما دستور داده اند، مثل روزه و دعا و استغفار.

همچنين در روايت آمده است که با زحمت و رياضت مي توان امام زمان ﷺ را رؤيت کرد، چون امام زمان ﷺ يك مقام است. براي ارتباط با آن مقام بايد توجه جان انسان از دنيا و تعلقات دنيايي قطع شود و به غيب نظر کند؛ يعني اگر بخواهي بُعدي از ابعاد آن عصمت کل را دريابي، بايد در بعدي از ابعاد، يك هم سنجي و هماهنگي با مقام عصمت در خود ايجاد کني. اين که فرموده اند: «اگر چهل روز خالصانه صبح کني و قلب خود را آماده نمائي، حضرت را مي بيني»؛ به اين معنا است که اگر خود را از هرگونه رذيلت خالص کردي و قلب را براي پذيرش حکم خدا آماده کردي و مقام انسانيات از حد دنيا و

جسم و خشم و شهوت بالا و بالا و بالاتر آمد روح زلال می شود و به مقامی از کمال می رسد که حضرت ♦ بر او نظر کند و انسان نیز ایشان را در منظر خود مشاهده نماید، و از این جاست که سیر روح و تعالی آن انسان شروع می شود، چون هدفش را پیدا کرده است.

امام غایب و نہ مخفی

منظور از غیبت امام زمان علیه السلام این نیست که حضرت جایی مخفی شده باشند، بلکه باید متوجّه بود که حضرت غایب شده‌اند، نه مخفی. باید در مورد این دو مفهوم تأمل کنیم و مفهوم غایب را بفهمیم. متأسفانه بعضی‌ها مقام غیب امام علیه السلام را با مخفی کردن یکی گرفته‌اند و در معرفت نسبت به امام به اشتباهاتی گرفتار شده‌اند. درك این مقام به آسانی میسر نیست، همان‌طور که خود ائمه می‌فرمایند: «أَمْرُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»⁶؛ یعنی امر ما بسیار مشکل و رام‌ناشدنی است. و در جایی دیگر می‌فرمایند: «أمر ما سرّ در سرّ است»⁷ یعنی امر ما سرّی است پنهان در سرّ؛ پس باید با کمی تلاش آماده درك این مقام شد و بدون تلاش فکری و قلبی حقیقت موضوع به دست ما نمی‌آید.

6 - «خصال»، ج 2، ص 624، ص 183.

7 - «بحار الانوار»، ج2، ص71. يــــا
«بصائر الدرجات»، ص28.

مخفي شدن؛ يعني کسي اينجا هست و در عرض ما هم هست، امّا مثلاً پشت ديوار پنهان شده است، ولي غايب بودن؛ يعني کسي فوق هستي مادّي است، مثل ملائکه که در غيب هستند و در مقامي بالاتر از عالم مادّه جاي دارند. مقام غيب امام زمان عليه السلام به جهت واسطه فيض بودن حضرت است و هستي در قبضة مقام غيبي حضرت است و اساساً هر مرحله و مرتبه پاييني در قبضة مرتبه بالاتر غيبي اش قرار دارد. براي روشن شدن واسطه فيض بودن حضرت بايد بتوان اثبات کرد که امام زمان عليه السلام از نظر درجه وجودي از تمام ملائکه مقرب بالاتر است، امّا مخلوق خداست. به قول بزرگان «كُلُّ مَا سِوَى اللَّهِ» است؛ يعني غير از خدا هر چه در هستي، کمال محسوب مي شود، همه در آن مقام جمع است و مراتب وجود در آن حضرت به صورت جامع وجود دارد.⁸

معني «واسطه فيض بودن»

براي روشن شدن مفهوم واسطه فيض مثالي مي زنيم. شما، «من» و «تن» خود را در نظر بگيريد. چه کسي صحبت مي کند؟ مسلّم «من»، اما از زبان و صوت کمّ مي گيرد. چه کسي مي بيند؟ «من»، امّا از طريق چشم. آن که همه کاره است، يعني مي بيند و مي شنود و راه مي رود و

8 - حتماً عنايت داريد که جامعيت حضرت با وجود شخصي وي منافات ندارد، چون وجود او کليّي سعيي است و نه يك کليّي مفهومي و انتزاعي.

قلبش تپش دارد، «من» یا نفس انسان است. اگر «من» نباشد، قلب هم تپش ندارد، امّا آیا این «من» حاضر است یا غایب؟ «من» حاضر غایب است، به يك اعتبار از همه اعضاي بدن در خود بدن «حاضر» تر است، ولي براي شما و حسّ شما بدن «ظاهر» است. پس ملاحظه مي‌کنيد که من شما و تن شما در کنار هم و در عرض هم نيستند، بلکه در اصطلاح فلسفه، در طول يکديگرند. يعني «من» شما فوق «تن» شماست نه پهلوي تن شما. «من» شما از نظر درجه وجودي بالاتر از تن شماست. درجه وجودي موجود غایب همیشه از عالم ماده بالاتر است، مثل «من» شما نسبت به تن شما. همچنين عالم غایب، از خود ماده در ماده حاضرتر است، مثل حضور فعّال «من» شما در چشم و گوش شما که عملاً اوست که مي‌بيند، منتها از طريق چشم شما. الآن، آن که مي‌شنود «من» شماست که مي‌شنود، نه گوش شما. امّا آن که در صحنه «ظاهر» است تن شماست با اعضايش، و آن که در صحنه «حاضر» است، «من» شماست. «من» شما در همه جاي تن شما حاضر است، امّا چون مجرّد است، محدود به بدن نيست. پس اگر مي‌گوييم «من» شما واسطه بين «تن» شما و عالم اعلي است، به اين معنا است که اولاً؛ بودن آن واسطه فيض، بودن در مرتبه وجودي بالاتري است و لذا «غایب» است، چون مرتبه اش بالاتر است. ثانياً؛ تمام مرتبه مادون در قبضة آن واسطه فيض قرار دارد.

فرق «حضور» با «ظهور»

مثال دیگر می‌زنیم: خدا «حضور» مطلق است؛ یعنی در همه جا از همه چیز حاضرتر است؛ امّا حضورش مثل دیوار و سنگ و... نیست. اگر بخواهد مثل دیوار حاضر باشد که دیگر خدا نیست، بلکه یک دیوار است. حاضر بودن در جایی غیر از ظاهر بودن است. مثلاً این لیوان در این جا «ظاهر» است و شما می‌توانید آن را ببینید، علّتش هم این است که یک جا هست و جا‌های دیگر نیست، پس می‌توانید آن را ببینید؛ امّا اگر همه‌جا بود، دیگر ظاهر نبود.

اگر چیزی شکل داشته باشد، یعنی در یک مکان هست و در مکان دیگر نیست؛ امّا اگر حدّ و مرز و شکلی نداشته باشد، همه‌جا می‌تواند باشد. چیزی که «ظاهر» است، محدود است و چیزی که «حاضر» است، ولی ظاهر نیست، حقیقتی است فوق محدودیت‌های مکان، پس محدود هم نیست. ذات خداوند از آن نظر که همه‌جا هست، «ظاهر» نیست، اگر ظاهر بود که دیگر ذات خدا نبود؛ زیرا خداوند وقتی بخواهد ظاهر باشد، باید محدودیت هم داشته باشد.

تا این جا دو مطلب «ظاهر بودن» و «حاضر بودن» را در نظر داشته باشید که «ظاهر بودن» محدودیت می‌آورد و «حاضر بودن» وسعت می‌آورد. حال سؤالی مطرح می‌شود که «من» من چقدر در تن من حضور و نقش دارد؟ جواب این سؤال این

است که همه تن من در قبضة «من» من است؛ زیرا «من» من فوق «تن» من است و چون مجرّد است، همیشه مادون یعنی بدن را قبضه می‌کند و در اختیار دارد و لذا اگر من اراده کرد دستش را بالا بیاورد، دست نمی‌تواند مقاومت کند. این فوق بودن درجه وجودی من از تن، فوق بودن حقیقی است، نه نسبی. مانند سقف اتاق نیست که نسبت به کف اتاق، بالا باشد، ولی نسبت به شخصی که روی سقف ایستاده، پایین محسوب شود. پس «من» من، حقیقتاً از نظر درجه وجودی بالاتر و فوق «تن» من است؛ به همین جهت تمام تن در قبضة من است. در واقع «من» یا نفس انسان است که می‌شنود و می‌گوید و حرف می‌زند و راه می‌رود، منتها اعضاء تن را به عنوان ابزار های خود به کار می‌گیرد. «تن» مثل عصاست در دست «من». **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** با تأمل در مثال «من» و «تن»، معنی واسطة فیض بودن امام زمان **علیه السلام** در هستی روشن می‌شود که **مَثَلُ** امام زمان **علیه السلام** در کلّ هستی، **مَثَلُ** «من» است در «تن».

این نوع مطالبی که عرض شد به عنوان مقدمات امام‌شناسی است و باید در دبستان فرهنگ فکری تشیع، بررسی و تدریس شود. ما حق نداریم بدون آن که امام را بشناسیم از این دنیا برویم. از امام کاظم **علیه السلام** روایت هست که فرمودند: «هرکس بمیرد و امامش برایش مشخص نشده، به مرگ جاهلیت مرده، و

مردم معذور نیستند تا این که امام خود را بشناسند و کسی که بمیرد و امام خود را بشناسد، مثل کسی خواهد بود که در کنار حضرت قائم ♦ در چادر آن حضرت بوده است»⁹؛ اگر بتوانیم در مورد امام شناسی وقت بگذاریم، تمام معارف دین به نحوی بسیار روشن برایمان حل می شود.

در دعای ندبه داریم که: «أَيُّنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأُولِيَاءُ»؛ کجاست آن وجه خدا که اولیاء الهی به سوی او نظر دارند، یعنی حضرت امام زمان (ع) وجه الهی هستند و نمایش کامل صفات الهی می باشند، یعنی امام از ملائکه هم بالاتر است. امام حقیقتاً به جهت مقام جامعیت اسمائی اش از ملائکه هم بالاتر است. همان طور که «من» حقیقتاً فوق «تن» و حتی فوق قوای «بینایی» و «شنوایی» است.

با این مقدمات إن شاء الله معنی غیب بودن امام را متوجه شدید، یعنی کل هستی زیرپای امام و در قبضة امام (ع) است. امام غایباند، نه یعنی در سرداب سامراء گم شده اند. عرض شد که جهان در قبضة امام است، مثل این است که بدن در قبضة «من» یا نفس انسان است. وقتی می گوییم امام واسطه فیض است؛ یعنی رابطه اش با هستی یک رابطه طولی است، یعنی مقام حضرت بالاتر است و بقیده عالم، در قبضة وجود حضرت اند. مقام

امام زمان علیه السلام در هستی طولی است، مثل مقام من شما که تن شما مادون آن است و آن تن در طول وجود «من» است و وقتی معنی حضور طولی حضرت را نسبت به عالم متوجه شدید، ملاحظه خواهید کرد، همان‌گونه که تن شما در قبضة من شماست، هستی در قبضة ارادة امام است.

غایب حاضر

امام ♦ غایب‌اند، یعنی اولاً؛ مقام امام، فوق عالم است. ثانیاً؛ در تمام عالم حاضراند. همچنان‌که عرض شد وقتی متوجه باشیم مرتبة موجودی بالا است، تمام مرتبة پایین در قبضة اوست، و به مرتبة پایین محدود نیست. مثلاً خورشید در صورتی می‌تواند همه‌جا را روشنی ببخشد که بالا باشد، اما اگر پایین بود دیگر نمی‌توانست همه‌جا را روشن کند. حضور ملائکه در هستی به‌گونه‌ای است که آن‌ها را کاری از کاری باز نمی‌دارد، مثل خورشید که روشن‌کردن شهر ما آن را از روشن کردن شهر دیگر باز نمی‌دارد. در مورد حضور و نقش امام ♦ نیز چنین است که امام ♦ را کاری از کار دیگر باز نمی‌دارد. مقام امام، مقام عظمایی است که همه عالم را تدبیر می‌کند و همه‌جا در قبضة اوست بدون اینکه از آن مقام اعلاي خود خارج شوند. اصلاً اگر پایین بودند و در عرض سایر موجودات بودند که نمی‌توانستند عالم را تدبیر نمایند.

امام ♦ حاکم بر تن خود هستند

سؤالِي مطرح مي‌شود که آیا مثل ساير انسان‌ها، تن امام حاکم بر «من» ايشان است؟ يعني اين‌طور که تن ما يك محدوديتي براي ما دارد که به راحتی نمي‌توانيم اراده‌هايمان را عملي کنيم، تن امام هم براي امام چنين است؟ و يا من ايشان بر تن خود و بر کل جهان حاکم است؟

شما مي‌دانيد کسي که اندکي رياضت بکشد تا حاکم بر بدنش شود، مي‌تواند طي الارض کند؛ يعني وقتي بدن انسان در قبضة «من» انسان درآيد، هر جا بخواهد مي‌تواند بدن را ايجاد کند، نه اين‌که بدن را از جايي به جاي ديگر حرکت دهد، زيرا بردن و حرکت دادن محتاج زمان است. شاگرد مرحوم قاضي طباطبائي مي‌گويد: ديدم که جناب قاضي به تنها اتوبوس مسير سامراء به نجف نرسيدند. ما حرکت کرديم و رفتيم. ولي با کمال تعجب در نجف ديدم که مرحوم قاضي (رحمة الله عليه) در حرم هستند يعني آقا با طي الارض به نجف آمده بودند. طي الارض که براي نوکران امام ♦ واقع مي‌شود، در مقام امام ♦ چيزي نيست.

امام چون حاکم بر بدن خویش است، مي‌تواند هر وقت که خواست تن خود را حاضر کند. در روايت است که وقتي حضرت ♦ ظهور مي‌کنند، همه مردم ايشان را مي‌شناسند؛ چراکه بين مردم بوده اند، نه اين که فقط بين مردم

اصفهان یا تهران یا جای دیگر بوده اند، بلکه همه جا حاضرند و به هر نحوه که خواستند با بدنی که اراده کنند ظاهر می شوند و به هیچ جا محدود نمی شوند.

آصف بن برخیا، قصر بلقیس را که در یمن بود، در اورشلیم ایجاد می کند، چون می گوید: «أَنَا أَتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»¹⁰؛ یعنی من قصر را قبل از این که پلک چشمتان به هم بخورد، حاضر می کنم و این نوع آوردن که کمتر از چشم به هم زدن است، دیگر حرکت دادن نیست، بلکه ایجاد کردن است¹¹. حال در نظر داشته باشید که قرآن می فرماید: این شخص یعنی جناب آصف بن برخیا مقداری از علم کتاب را در اختیار داشت «عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ» و امام صادق ♦ می فرمایند: «همة علم کتاب در نزد ماست»¹². و خداوند در قرآن به پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «خداوند و آن کسی که همه علم کتاب در نزد اوست، شهادت می دهند که تو پیغمبر هستی»¹³ که مفسرین شیعه و سنی اذعان دارند آن کسی که در زمان پیامبر اکرم ﷺ شهادت به نبوت آن حضرت داشته و همه علم کتاب در نزد اوست، علی ♦ است؛ یعنی مقام

10 - سوره نمل، آیه 40.

11 - در مورد چگونگی ایجاد قصر بالقیس در اورشلیم به بحث «حرکت جوهری» مراجعه فرمایید.

12 - «اصول کافی»، ج 1، ص 253.

13 - سوره رعد، آیه 42.

امام در تصرف عالم، خیلی گسترده تر از این حرف‌هاست، چه برای بدن خود و چه برای بقیة عالم. عمده آن است که ما بتوانیم مقام امام ♦ را به آن شکلی که قرآن معرفی می‌کند بشناسیم. قرآن، مقام امام را چنین می‌داند که: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»¹⁴؛ یعنی ما آن‌ها را امام قرار دادیم و فعل خیر به آن‌ها وحی کردیم. پس طبق این آیه، فعل آن‌ها، عین وحی الهی است و این مقام عجیبی است که عمل آن‌ها عیناً وحی الهی است، نه این‌که به آن‌ها دستوری داده باشند و آن‌ها طبق دستور عمل کنند. این مسئله‌ای است جدا، ولی مقام امام چیز دیگری است، همان است که قرآن می‌فرماید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» یعنی «فعل خیر» را به آن‌ها وحی می‌کنیم، نه این‌که دستور بدهیم فعل خیر انجام دهند، و مقام امام زمان ﷺ از این نوع مقام است، چون همان‌طور که در تفسیر آیه 124 سوره بقره مطرح است، ائمه شیعه که فرزندان ابراهیم ♦ هستند، همگی دارای مقام امامتی هستند که قرآن از آن سخن می‌گوید.

مبنا و چگونگی رؤیت امام ♦

انسان با ریاضت کشیدن لایق رؤیت می‌شود. روحش بالا و بالاتر می‌رود و

می‌تواند حضرت را رؤیت کند، البته این بدین معنا نیست که هرکس مدعی رؤیت حضرت شد مورد تأیید باشد و ما از نقش خیالات این افراد غافل باشیم. ولی چنانچه به واقع رؤیت آن حضرت واقع شد این رؤیت ناگهان تبدیل به غیبت حضرت می‌گردد. سؤالی که مطرح می‌شود این است که امام در آن حالت که یکمرتبه غایب شدند کجا رفتند؟ آیا پشت سنگ و دیواری مخفی شدند؟ جواب این است که خیر! امام هیچ جا مخفی نشدند، بلکه همان‌طور که از افق جان آن فرد ظهور کردند، از همان افق غایب شدند، حضرت از درون آن فرد طلوع کردند و آن فرد با چشم باطن حضرت را دید و با گوش باطن، صدای حضرت را شنید و از همان افق هم غایب شدند. البته امام، هر جا اراده کنند، ظاهر می‌شوند. در خبر داریم که امیرالمؤمنین ♦ در یک شب در چهل جا حاضر و ظاهر بودند، البته می‌توانند اگر بخواهند در یک میلیارد جا ظاهر شوند چرا که مقام امام طوری است که توجّه و ظهور در هر یک از این مکان‌ها، مانع توجّه و ظهور در مکان دیگر نمی‌باشد؛ زیرا ایشان را کاری از کار دیگر باز نمی‌دارد و همه چیز در قبضه ایشان است. مثلاً وقتی شما به حرف‌های کسی گوش می‌دهید، در عین حال او را می‌بینید و صدایش را می‌شنوید و به حرف‌هایش هم فکر می‌کنید؛ چون شما وجود مجرد و فوق عالم مادّه هستید، دیدنتان مانع شنیدن و فکر کردنتان نیست. شما

شنوا و بینا هستید، اما ذات شما شنوایی و بینایی نیست، چون در عین این‌که خودتان تماماً می‌بینید و فکر هم می‌کنید، «من» شما در تنتان حضور «کامل» و «تمام» دارد¹⁵ و عرض شد مثل امام در هستي، مثل من شما در تن شماست؛ پس امام ♦ از همه موجودات در عالم حاضرتر است در عین این‌که خودش در جای خودش می‌باشد. و چنانچه عرض شد، وجود امام حتی از ملائکه هم برتر و حاضرتر است.

امام عین انسانیت است

اگر در موضوع شناخت امام دقت بفرمایید، متوجه می‌شویم خداوند برای هدایت انسان‌ها، عین‌الانسان را که همان امام باشد خلق فرموده تا هرکس که بخواهد به انسانیت واقعی دست یابد با توجه به امام معصوم این کار برایش ممکن گردد که البته اصل این بحث و حواشی آن را در جای دیگر باید دنبال بفرمایید.¹⁶ ولي مطلبي را که در مورد عین‌الانسان در این جا مطرح می‌کنیم با مثال آب به عنوان عین تري شاید بتوان تصور موضوع را به ذهن نزدیک کرد. مثلاً ما براي سيراب شدن بايد به عین تري

15 - براي بررسی موضوع حضور کامل و تمام به نکته‌هاي 6 و 7 کتاب «ده‌نکته از معرفت نفس» رجوع بفرمایید.

16 - رجوع شود به نوشتار «نحوه حضور حضرت حجت در هستي» قسمت «امام یا اصل‌الانسان».

رجوع کنیم و یا اگر بخواهیم چیزی را شور کنیم، باید به عین شوری یعنی نمک رجوع کنیم؛ زیرا خداوند نمک را برای شور کردن خلق کرد. برای انسان شدن هم فقط و فقط یک راه وجود دارد و آن این است که به عین انسان رجوع کنیم. امام زمان علیه السلام عین الانسان می‌باشند. من و شما به اندازه‌ای که به امام زمان خود نزدیک شویم، بهره‌ای از انسانیت داریم.

انسانیت یک حقیقت است. چیزی که حقیقت است منشأ همه چیزهایی است که از آن حقیقت بهره دارند، یعنی هر چیزی به مطلقش برمی‌گردد؛ همان‌طور که هر شوری به عین شوری برمی‌گردد. به اصطلاح فلسفه، انسانیت تشکیک‌بردار است؛ یعنی مثل نور شدت و ضعف می‌پذیرد. هرچیزی که دارای شدت و ضعف است، حقیقت دارد و ساخته ذهن ما و یا از اعتبارات بشر نیست. نمی‌توان گفت که مثلاً این ستون از ستون دیگر ستون‌تر و یا شدیدتر است؛ یعنی نمی‌توان برای ستون بودن شدت و ضعف قائل شد، چون این‌ها اعتبارات بشر است و ستون حقیقتی ندارد؛ ولی در مورد وجود و علم و انسانیت، شدت و ضعف مطرح است، پس این‌ها دارای حقیقت هستند، و لذا چون برای انسانیت می‌توان شدت و ضعف قائل شد، و گفت فلان آقا از رفیقش انسان‌تر است. پس انسانیت دارای حقیقت است و هر چیزی که حقیقت دارد، به مطلقش برمی‌گردد، همان‌طور که می‌گوییم

وجود به عين الوجود برمي‌گردد و خداوند عين الوجود است. انسانيت انسان‌ها هم به عين الانسان برمي‌گردد و امام زمان علیه السلام هم عين الانسان است و براي رسيدن به مقام انسانيت فقط بايد به عين الانسان رجوع کرد، همان‌طور که همه وجودها از نظر وجودي به عين الوجود يعني خداوند رجوع دارند و وجودشان را از حضرت حق دارند. به همين دليل هم در دعاهايمان مي‌گوئيم: خدايا بر ما منت بگذار و قلب امام زمان علیه السلام را از ما راضي کن!¹⁷ خداوند براي اين‌که ما آدم شويم، آدميت مطلق را آفريده است، پس هرکس که به امام زمان علیه السلام نزديکتر است، انسان‌تر است و هر که از او دورتر است، از انسانيت دورتر است و در واقع آدم نيست، بلکه ظاهرش، ظاهر آدم است، به همين دليل است که در روايات داريم هر که امام ندارد، به مرگ جاهليت مرده است، يعني در حقيقت انسان نيست و در قيامت به صورت انسان محشور نمي‌شود، حال کسي که انسان نيست، هرقدر مي‌خواهد نماز بخواند، روزه بگيرد و... ارزشي ندارد (مثل بچه‌اي است که از سر تقليد از بزرگترها و بدون شناخت، نماز شب مي‌خواند).

روايات شيعه مي‌فرمايد: در بدو ورود به برزخ اول از عقیده سؤال مي‌شود و بعد از اعمال. اول از ولايت و امام سؤال مي‌کنند بعد از نماز و روزه:

یعنی آیا به امام زمانت نظر داشته‌ای یا نه؟ اگر امام زمانت را شناسی، تو اصلاً کاری نکرده‌ای، چون به مقصد خود که عین‌الانسان است نظر نداشته‌ای. امامت از اصول دین است، ابتدا باید با تحقیق و تعقل بر وجود امام، برهان داشته باشید. روایت‌ها در واقع کم‌کم می‌کنند به شناخت امام، ولی امام‌شناسی را باید با دلیل عقلی و کشف قلبی به دست آورد.

امام زمان یا قلب کلّ

تا اینجا مباحث «واسطه فیض بودن»، «نحوه غیبت امام» و «عین‌الانسان بودن امام» را بحث کردیم. بحث بعدی را جمع به حقیقت انسان است که عبارت است از قلب. می‌خواهیم عرض کنیم که انسان یعنی قلب، اما نه قلب گوشتی واقع در قفسه سینه. انسان به جهت جنسیت و گوشت و چشم و گوش و خیال، انسان نمی‌باشد؛ چرا که حیوانات همه این‌ها را دارند، ولی انسان نیستند. بلکه انسان یعنی قلب. قلب یعنی آن حقیقتی از شما که تمام احوالات و اراده‌ها و میل‌ها و عواطف را به آن نسبت می‌دهید، می‌گویید: خواستم ببینم و لذا چشم خود را به کار گرفتم، پس چشم تحت‌تأثیر آن حقیقت شما که خواست ببیند، دیدن را شروع کرد. یا می‌گویید: خواستم معرفت خود را نسبت به امام زیاد کنم، لذا

تعقل و تفکر کردم، پس مرکز اراده ها و خواستني‌ها يك چيزي است به نام قلب. آن وقت خودتان ملاحظه کرده ايد آنچه مطلوب غريزه و کشش‌هاي جسمي است رفتني است، يعني هر چه براي غريزه انجام مي‌دهيم، نابودشدني است و در جان انسان نمي‌ماند، زيرا حقيقت انسان غريزه و شهوت نيست، امّا آنچه که با قلب انجام داده ايم، باقي مي‌ماند. نمازهايي که با حضور قلب خوانده ايد، باقي است و آثارش همواره برکات به همراه دارد. و آنچه با نيّت قلبي انجام نداده ايد، نابود شده است، يعني سرمايه اي براي آخرت -که حقيقت انسان به صحنه مي‌آيد- نشده است. پس بايد متوجه باشيد، شما غريزه و شهوت نيستيد، شما قلدايد و آنچه قلبي است، سرمايه حقيقي شماست.

حقيقت انسان همان بعد قلبي اوست، از طرفي چون انسان کامل حقيقت انسان و اصل انسانيت هر انساني است، پس او قلب کل است؛ يعني قلب حقيقي در هستي، امام زمان ﷺ است. هر کس به هر اندازه که در قلب امام زمان ﷺ جا دارد، حقيقت دارد و خودش است و با خيالات و غرايزش که حقيقت او نيست، به سر نمي‌برد، يعني واقعيت هر کس به اندازه اي است که با قلب عالم هستي ارتباط دارد، چون هر کس به اندازه اي که در قلبش حاضر است، واقعيت دارد و هر کس هم به اندازه اي قلب دارد که از قلب کل بهره گرفته است؛ پس هر کس با

قلب امام زمان ارتباط ندارد، با خود واقعی‌اش در ارتباط نیست و با خود وهمی و خیالی به سر می‌برد.

در روایت آمده است که اعمال ما روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه خدمت امام زمان علیه السلام ارائه می‌گردد، یعنی اعمال ما به انسانیت کل، که ملک ارزیابی هر انسانی است، ارائه می‌گردد. هر اندازه که عقاید و اعمال و اخلاق ما انسانی باشد، پذیرفته می‌شود و هر اندازه که حیوانی باشد، پذیرفته نمی‌شود، چون قلبی نبوده تا به قلب کل هستی وصل باشد و باقی بماند. مثل این که اعمال غریزی برای ما پایدار نیست، غذا خوردن‌هایمان مثل احوالات معنوی در قلب ما برای ما نمی‌ماند. این‌ها سر اهل‌البیت است، باید بفهمیم. اگر انسانیت بخواهیم باید اولاً؛ به امام زمان علیه السلام نزدیک شویم و ثانیاً؛ کارهایمان را مطابق امام زمان علیه السلام انجام دهیم، پس تو هر چه در قلب امام زمان علیه السلام هستی، هستی؛ و هر چه در قلب امام زمان علیه السلام نیستی، نیستی. ای کاش آدم‌ها می‌آمدند و بحث‌های امام‌شناسی را محکم کار می‌کردند تا ببینند چه برکاتی نصیبشان می‌شود، چرا ما کتاب جامعه‌شناسی و روانشناسی و داستان بخوانیم، ولی امام‌شناسی کار نکنیم.

خداوند فقط به قلب شما می‌نگرد

روایتی از شیعه و سنی نقل شده: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ لَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ

وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ»¹⁸ ؛ يعني خداوند به ظاهر شما و به اعمال شما نمي‌نگرد، بلکه به قلب شما مي‌نگرد. از طرفي قلبِ كل، امام زمان ﷺ است؛ پس هر قدر به امام شبیه‌تر هستيد، خدا به شما نظر مي‌کند، چون خدا فقط به امام نظر مي‌کند و هر کس به اندازه‌اي که از «قلب» بهره دارد، مورد نظر حضرت حق قرار مي‌گيرد.

مولوي در دفتر پنجم در مورد همين نکته از زبان حضرت حق مي‌گويد:

من ز صاحب‌دل کنم نه به نقش سجده
يعني من به تو و سجده و ايثار تو
نظر نمي‌کنم، بلکه از طريق صاحب‌قليبي
كل يعني صاحب‌دل به تو نظر مي‌کنم، اگر
تو در آن قلبِ كل بودي، آنگاه سجده‌ات
مورد نظر قرار مي‌گيرد و إن شاء الله مورد
قبول واقع مي‌شود. در ادامه مي‌گويد:

تو دل خود را چو گفتگوي اهل دل
اگر تو نظرت به قلبِ كل و صاحب‌دل
مطلق نبود و خودت را دل‌گرفتي، از
مسير نظر حق به خودت، که همان دل
صاحب‌دل است، محروم مي‌شوي، مثل تري
اين لباس است که به تري مطلق وصل
نباشد چيزي از تري آن نخواهد ماند.
صاحب‌دل، آينه شش حق در او از شش
صاحب‌دل يعني امام زمان ﷺ کسي است
که همه ابعاد وجودش رو به سوي خدا

است و بندگان محض او ست و نظر مطلق خداوند به او است.

هر که اندر شش کی کند در غیر حق هر کس که تمام ابعادش را خدا فرا بگیرد، تنها به خدا نظر دارد، پس عصمت دارد، یعنی معصوم است.

گر کند ردّ، از ور قبول آرد، همو اگر صاحب دل که تمام ابعادش را خدا گرفته، یعنی امام زمان علیه السلام اعمال ما را قبول کند، خدا قبول کرده است و اگر ردّ کند، خدا ردّ کرده است، او سند ردّ و قبول خداوند است.

چون که او حق را بود برگزیده باشد او خداوند امام زمان علیه السلام را به جهت آن که در تمام حالات در پیش خود دارد، برگزیده است و بقیه را با معیار امام زمان علیه السلام سنجش می‌کند.

هیچ بی او حق به شمه‌ای گفتم ز بدون مسیر وجود مبارک امام زمان علیه السلام پروردگار به هیچ کس هیچ بهره‌ای نمی‌دهد و آن‌هایی که به مقام وصال رسیده‌اند، با همین قاعده رسیده‌اند.

این همان مفهوم واسطه فیض است، یعنی هر چه بخواهی از خدا بگیری باید از امام زمان علیه السلام بگیری و چون مفهوم این حقیقت را که امام واسطه فیض است همه مردم نمی‌فهمند و ممکن است کج‌فهمی و سوء تعبیر شود، تنها شمه‌ای گفته

است. اینها از اسرار است. بدون مقدمه نمی‌توان گفت.

موهبت را بر کف وز کفاش آنرا به خداوند به هر کس که بخواهد رحمت کند، به واسطه امام زمان علیه السلام او را مورد رحمت قرار می‌دهد.

با کفاش دریای کل هست بی‌چون و همه مخزن غیب در دست مبارك امام علیه السلام است، خزینه دار عالم غیب است، چرا که بی‌چون و چرا، عین کمال انسانی است.

صد جوال زر بیاری حق بگوید دل بیار هر چه می‌خواهی صدقه و اطعام کن، حضرت حق می‌بیند که آیا از دل برخورداري، دلی که به صاحب دل مطلق وصل است.

اگر دل امام زمان علیه السلام را به دست نیاوری و جانت به قلب هستي نظر نداشته باشد، اگر چه صدها مسجد بسازی و چراغانی کنی، سودی نمی‌بخشد. البته همه زحمات عزیزان علیهم السلام إن شاء الله برای وصل شدن به دل وجود مقدس حضرت است. اگر چه بعضی از مداحان اهل‌البیت مورد تأیید نیستند، اما همین‌که صدای خوب خود را به روش صحیحی در این مسیر به کار می‌گیرند يك توفیق است. حضرت حق می‌فرمایند:

گرتورا ضی است دل، و به تو معرض یعنی اگر آن دل مطلق از تو را ضی است، من هم را ضیام و اگر او از تو روی‌گردان است، من هم روی‌گردانم. پس

أَوَّلًا؛ يك دل حقيقي در عالم هست که همه دل‌ها باید توجّهشان به او باشد. ثانیاً؛ ملاك ارزیابی هر کس نزد خدا، هماهنگی با او و جلب رضایت او را نمودن است.

ننگرم در تو در تحفه آن را آر،
آن که از دل من به دل تو می‌آید
به اندازه‌ای که به امام‌زمان علیه السلام
نزدیک هستی، آدم هستی و دل داری، خدا فقط به دلِ کلّ نگاه می‌کند، هر دلی که عشق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام دارد، به حق نزدیک است. یعنی تو وقتی عملاً چیزی در محضر حضرت حق برده‌ای تا بهره‌ای از رضایت حق نصیب خود کنی، تو را به دل امام‌زمان علیه السلام حواله می‌دهند که:

با تو او چون زیر پای مادران
است که هر چه از آسمان بر آید
هر طور که امام‌زمان علیه السلام با تو هست،
من هم که خدای تو هستم، همان‌طورم با تو؛
پس زیر این آسمان يك قلب کلی هست که ملاك رضایت و غضب خدا است و هر کس باید خود را با او هماهنگ کند، همچنان‌که در روایت داریم که بهشت زیر پای مادران است؛ پس اگر می‌خواهی به بهشت بروی، باید مادرت از تو راضی باشد. اگر می‌خواهی ببینی کجای بهشت هستی، ببین کجای قلب مادرت هستی، حالا همین را در مورد رضایت و عدم رضایت امام‌زمان علیه السلام قیاس کن.

مادر و بابا و ای خنك آن کس که دل
او را خداوند بهشت و بهشت را خداوند

مادر حقيقي و پدر حقيقي که منشأ انسانيت ماست، اوست. خوشا به حال کسي که پدر و مادر حقيقياش را از پدر و مادر پوست و بدنش مي‌تواند تفكيك کند. آن حضرت اصلِ اصل و قلبِ قلب هر انساني است.

توبگويي نك دل گويدت اين دل
اگر تو در محضر حضرت حق، دل جداي
از قلب امام زمان عليه السلام بياوري، يعني دلي
که به انسان کامل وصل نباشد، آورده
باشي، اصلاً خداوند برايش هيچ ارزشي
قائل نمي‌باشد.

آن دلي آور که جانِ جانِ جانِ جان
مي‌فرمايد: بايد دل خود را غرق دل
آن حضرت کرده باشي و در واقع با
رضايت قلب حضرت آمده باشي. قلبي که
قلب عالم و اصلِ اصل همه است.

از براي آن دلِ پر هست آن سلطان
به جهت آن دلِ پربرکت و نور است که
امام زمان عليه السلام را «مُنْتَظَر» نام
نهاده اند؟ يعني دلي که خداوند هم
منتظرِ اوست و هر کس هر دلي را نزد
خداوند بياورد، خداوند انتظار دارد
بهره‌اي از آن دلِ سلطان دل‌ها، يعني دل
امام منتظر را با خود آورده باشد، از
براي آن‌که دل قطب عالم، فقط دل است و
همه منتظرِ آن دل هستند.

تو بگري سال‌ها آن‌چنان دل را
به اين راحتي کسي به آن نمي‌رسد،
رياضتها و ارادتها بايد پيشه کرد.

پس دل پوسیده بر سر تخته نهی
 بیا و این دل بدون ارتباط با امام
 زمان^ص را که پوسیده و پژمرده است به
 طرف دل آن حضرت بکشان تا اعتبار گیرد
 و زنده شود.

گویید که دل مرده به
 تا دل تو مرده است در واقع در قبر
 زندگی می‌کنی. اگر خواستی این دنیا
 برای قبر نباشد، باید دست را از این
 حالت مردگی با پیوست به سلطان دل‌ها
 زنده گردانی.

رو بیاور آن دلی که امان سبزه‌وار
 برو دلی را به دست بیاور که به
 دنبال امام زمان^ص باشد، آن دلی که
 عالم کون و وجود به جهت وجود مقدس او
 در امان و بقاء و طراوت هستند، چرا که
 در روایت داریم: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ
 إِمَامٍ لَسَاخَتْ»¹⁹؛ اگر حجت خدا نباشد،
 زمین فرو می‌ریزد، چون هستی بدون قلب
 نمی‌شود، در واقع وجود آن حضرت عامل
 امان و حیات عالم است، پس تو هم باید
 به آن حضرت وصل شوی تا از وسوسه‌ها و
 انحرافات امان یابی.

اوغایب نیست، ما غایبیم

تمام مشکلات ما ناشی از این است که
 از امام زمان^ص دور شده‌ایم. نجات یک
 ملت به امام زمان^ص وابسته است. امام

زمان ﷺ انسان کامل است. كافي است كه نظر مباركشان بر جان ما بيفتد تا ما انسان شويم، يعني مبادي ميل ما اصلاح شود زيرا كه وجود ائمه تكويني است، غيب و شهود ندارد، بودن هستي به وجود آن حضرت است و هر كس به اندازه نزديكي به نظر او بقاء و واقعيّت مي يابد و معني دار ميشود.

امام زمان ﷺ در زمان غيبت مثل خورشيدي كه نورش پشت ابر است، فيض مي رساند. علت عدم بهره برداري از فيض آن حضرت خود مان هستيم. امام غايب نيست، ما غايبيم. مايم كه دنيايي شده ايم. اگر يك زندگي ديني را آغاز كنيم، با يك نظر امام زمان ﷺ جوهر ما عوض ميشود و مسّ وجودمان كيميا مي گردد. مژه آدم شدن را اگر بچشم، چيز ديگري براي ما مژه دار نخواهد بود.

عمده آن است كه معني واقعي انسان بودن را كه به نزديكي به امام زمان ﷺ است درك كنيم و بدانيم مسلم هر كس به هر جا رسيد از دريچه نظر آن حضرت رسيد. خدايا به حقيقت امام زمان ﷺ، قلب ما را متوجه آن حضرت و قلب آن حضرت را از ما راضي بگردان.

ما را موفق به حياتي بكن كه نتيجه اش قرب به آن حضرت باشد.

خدايا! مقام معظم رهبري را در پناه امام زمان ﷺ مؤيد بدار.

«والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته»

نحوه حضور حضرت حجت در
هستی

بسم الله الرحمن الرحيم

(اَلْسَّلَامُ عَلَيَّ مُحَمَّدِي الْمُوْمِنِيْنَ وَ مُبِيرِ
الْكَافِرِيْنَ. اَلْسَّلَامُ عَلَيَّ الْمَهْدِي الْاُمَمِ..)
(اَلْسَّلَامُ عَلَيَّ الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ وَ الْعَدْلِ
الْمُشْتَهَرِ. اَلْسَّلَامُ عَلَيَّ بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي بِلَادِهِ)¹
سلام بر آن امامي كه موجب احياء
مؤمنين و نابودي و بيثمري كافران
خواهد شد. سلام بر مهدي امت، سلام بر
قائم منتظر و عدل مورد نظر... سلام بر
بقية الله در هر جايي كه آن جا شهر خدا
خواهد بود.
تولد قطب عالم امكان، انسان كامل،
بقية الله الاعظم، حضرت حجت ♦ را به همة
عزيزان تبريك عرض مي كنم.
درك نحوه حضور و ظهور مقام خاتم
ولايت، بسيار ظريف و به اصطلاح موضوعي
صراطگونه است. در وصف پل صراط
گفته اند: «أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدُ مِنَ
السَّيْفِ»، يعني؛ از مو باريلتر و از
شمشير تيزتر است و چنين صراطي است كه
رونده هايش را به بهشت مي رساند. بعضي
از معارف اسلامي صراطگونه است، يعني
به قدري دقيق است كه انسان براي

دریافتش باید بیش از حد، اندیشه‌هایش را جمع کند و جلو برود.

در زمینه امامت و مسئله حضور و تأثیر و نقش حضرت مهدی علیه السلام، بسیاری از مسلمین، مسائلشان حل نشده است. اگرچه در زمینه معاد و توحید بیشتر توانسته‌اند مسائل خود را حل کنند، ولی در امامت که به سرمایه فکری و تحقیق بیشتری نیاز دارد، حل این موضوع کمتر به چشم می‌خورد. اگر کسی در مورد امامت و مهدویت، در فکر و اندیشه‌اش سرمایه‌گذاری نکند، به شناخت صحیحی از اسلام دسترسی پیدا نمی‌کند. این‌گونه نیست که بتوان گفت آن اندازه که می‌توانیم توحید را در حد خالقیت درک کنیم، امامت را هم باید درک کنیم. معارف غیبی همه در یک حد نیستند که اندیشه ما بتواند به راحتی و در حد مساوی به آنها نزدیک شود. گفت:

نظر را نگز کن تا گذر از پوست کن
 درک مغز عالم هستی که ما آسمش را
 امام زمان علیه السلام می‌گذاریم، احتیاج به اندیشه عمیق و دقیق دارد. یکی از مصیبت‌هایی که بر سر اندیشه اعتقاد به امام زمان و انسان کامل یعنی حضرت مهدی علیه السلام آمده است، همین است که با خرافه عجین شده است. به‌طوری که عده‌ای از سر زود باوری مسئله را پذیرفتند، در حالی که آنچه این‌ها پذیرفتند، اصلاً امام نیست و عده‌ای هم از سر عدم

تحقیق آن را رد کرده اند. مشکلي که در ارتباط با شناخت امامت و به خصوص امام به معني «حجّت خدا» داریم اين است که براي شناخت آن حضرت نیازمند به مباني عميق استدلالی و قلبی هستیم و باید آن ها را در مکتب تشیع جستجو کرد. چون تشیع، برداشت راستین و برین از اسلام است به طوري که افق این مکتب، درک مقام امامت است.

در اثبات امامت مباني علمی و استدلالی وجود دارد و نمی توان در شناخت امام تقلید کرد، یعنی جزء اصول دین است و در اصول دین تقلید جایز نیست. یعنی در اصول يك مکتب باید اندیشه نمود، تا آن عقیده به دست آمده براي ما کارساز باشد.

مباني نظري امامت

مباني علمی و استدلالی حضور حضرت مهدي^ع را در این فرصت محدود به طور مفصل نمی توان مطرح کرد، ولي به لطف الهي باب بحث را باز می کنیم تا عمق موضوع تا حدی روشن شود. به همین جهت ابتدا صورت مسئله را مطرح می کنیم و انتظار هم نداریم همه مسئله را شما بپذیرید. انتظار داریم به عنوان يك تئوري به آن نظر کنید. چون تئوري براي هر موضوعی وسیله ای است که ما افق اندیشه مان را متوجه آن موضوع کنیم. اگر اندیشه ما مباني عقلي آن تئوري را یافت، آن را می پذیریم.

البته؛ از محضر عاشقان اهل‌البیت عذر می‌خواهم که این مسئله را به عنوان يك تئوري ديني مطرح می‌کنم نه به عنوان يك عقیده.

پس صورت تئوري را عرض می‌کنم و فکر می‌کنم به قدری موضوع زلال است که هر قلب سالمی آن را تصدیق می‌کند. صحبت‌هایی که امروز برای شما عرض می‌کنیم، تقریباً تمامی آن را محققین اهل سنت از جمله «محي الدين بن عربي» مورد توجه قرار داده و قبول دارند. مطلب از این جا شروع می‌شود که آیا می‌شود جهان بدون انسان کامل باشد یا خیر؟ اتفاقاً اولین کسی که واژه «انسان کامل» را به عنوان شخصی که در عالم، حي و حاضر است، به کار می‌برد «محي الدين ابن عربي» است.² بعداً شیعه

2 - شیخ‌بهایي(رحمة‌الله‌عليه) در کتاب اربعین خود در خاتمه حدیث 36 در مورد اندیشه محي الدين بن عربي نسبت به امام زمان ع می‌گوید: «حقیقتاً مرا به شگفت می‌آورد در این مقام گفتاری را که شیخ عارف کامل محي الدين بن عربي در کتاب فتوحاتش آورده است. وی در باب 336 آن کتاب می‌گوید:

«إِنَّ لِلَّهِ خَلِيفَةً يَخْرُجُ مِنْ عَتَرَةِ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ وَلَدِ فاطمة، يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمَ الرَّسُولِ، جَدُّهُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، يُشَبِّهُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) فِي خَلْقِهِ وَ يَنْزِلُ عِزَّهُ فِي الْخَلْقِ...»؛ یعنی خداوند خلیفه‌ای دارد که خروج می‌کند، وی از عترت رسول‌الله ع ، از پسران فاطمه ع می‌باشد که نامش با

نام رسول‌الله ع مطابقت دارد. جد او

حسین بن علی بن ابی‌طالب ع است، مردم با او در میان رکن و مقام بیعت می‌نمایند. در خلقتش با رسول‌خدا ع شباهت دارد و در خلقتش از او پایین‌تر

و سَنِّي آن واژه را تقويت کردند. عمده آن است که اصل مسئله امامت را دنبال کنیم تا به حضرت حجت^ص به عنوان ميراثدار مقام امامت تا آخرالزمان برسیم.

از جمله علماء اهل سنت که به متولد شدن امامزمان^ص اذعان دارد، ابن صباغ مالکي در کتاب «الفصول المهمة» در فصل يازدهم در اواخر ترجمه احوال حضرت امام عسکري[◆] است. وي ميگويد:

«ابو محمد الحسن از خود فقط يك پسر به جاي گذاشت، اوست حجت قائم منتظر براي دولت حق. و به جهت صعوبت وقت و خوف سلطان و تعقيب سلطان از شيعيان و حبسشان و گرفتن و دستگير نمودن آنان، ميلادش را مخفي داشت و امرش را پنهان نمود»³

است.... (فتوحات مکيه / جلد 2 / باب 366 / صفحه 327 / از دارالکتب عربيه مصر / چهار جلدی و در صفحه 366 از همین باب سطر 7-13 به طور پراکنده).
ملاحظه ميکنيد که در آغاز عبارت ميگويد «إِنَّ اللَّهَ خَلِيفَةً يَخْرُجُ...» يعني براي خداوند تعالي شأنه خليفه ي موجودي است که بعد از اين ظهور خواهد کرد. همچنان که عبدالوهاب شمراني در کتاب «بواقيت» که خلاصه «فتوحات» است، داستان حضرت مهدي^ص که فرزند بلا فصل حضرت امام حسن عسکري[◆] است، با شمردن يک يک اجداد آن حضرت تا اميرالمؤمنين[◆] آورده است (1 از صفحه 142-145 طبع مکتبيه مصطفى الباي الجلي سنه 1378).

3 - از جمله علماء اهل سنت که ولادت امام زمان[◆] را ذکر کرده اند، مي توان افراد زير را نام برد. تاريخ ابن خلکان در قسمت ترجمه آن حضرت- ابن حجر در «الصواعق» ص 100 و 114-

امام یا اصلُ الانسان

اول اجازه دهید ما تصوّر خود را از وجود مقدّس حضرت به طور مختصر روشن کنیم و سپس در اثبات وجود آن حضرت بحث کنیم.

با توجّه و دقّت به روایات می‌رسیم به این‌که امام، اصل‌الانسان است و مقام او مقام حقیقت انسانیت است و هر کس به اندازه‌ای که به امام نزدیک است، در واقع به انسانیت نزدیک است. در کتاب شریف بحارالانوار در جلد 53 صفحه 178 در آخر توقیع شریف حضرت حجّت می‌فرمایند: «... وَ نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنا وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُنا»؛ یعنی «ما امامان، ساخته و پرداخته پروردگارمان هستیم؛ و خلق، در مرتبه بعد، ساخته و پرداخته ما هستند». با دقّت در این حدیث، متوجّه می‌شویم آن حضرت، ذات و حقیقتی است الهی و بقیّه باید خود را به مدد آن ذات اصلاح کنند، مثل این‌که هر کس خواست رطوبت و تری به دست آورد، باید به ذات آب رجوع کند که

محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السئول» ص 89 طبع ایران - قندوزی در «ینابیع المودّة» - محمد بن یوسف گنجی در «کفایة الطالب» - محمد بن یوسف مذکور در «البیان فی اخبار صاحب الزّمان» - سبط ابن جوزی در «تذکرة الخواص» ص 204 - عبد الوهاب شعرانی در «الواقیة» در مبحث شصت و پنجم - سویدی بغدادی در «سبائك الذهب» ص 76 - ابن اثیر در «الکامل» ج 7 ص 90 و تاریخ ابوالفداء» ج 2 ص 52 (نقل از امام شناسی، علامه طهرانی (رحمة الله علیه) ج 16 و 17 ص 222).

مسلم آن آب ترياش را از چيز ديگري نگرفته، بلکه وجودي است که عين رطوبت و تري است و البته وجودش را از خداوند گرفته است. حال با ترسيم مختصر از تصور خود نسبت به مقام امام زمان عليه السلام عرايض خود را مطرح مي‌کنيم:

بحث اول اين است که شما حتماً قبول داريد که هر «مابالعرض» به «مبالذات» منتهي مي‌شود، به اصطلاح مي‌گويند: «اين قاعده امري بديهي است»؛ يعني شما به طور بديهي قبول داريد که هر امر عرضي، ضرورتاً به يك امر ذاتي منتهي مي‌شود، مثلاً شوري آب، به عين شوري، يعني نمک ختم مي‌شود. آبي که شور است دو فرض دارد؛ يکي اين که آن آب، خودش عين شوري باشد، که معنای اين حرف آن است که آب غيرشور در دنيا نبايد وجود داشته باشد، ولي چون آب غيرشور هم يافت مي‌شود، بنابراین آب، عين شوري نيست. حالت ديگر اين است که چون خود آب، عين شوري نيست، پس شور بودن آب، بايد به ذاتي که عين شوري است ختم شود. اين قاعده بديهي را به اين شکل تنظيم کرده اند که: «كُلُّ مَا بِالْعَرَضِ لَا بُدَّ أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَيَّ مَا بِالذَّاتِ»؛ يعني هر آنچه «عرضي» است - مثل شوري براي آب، يا تري براي زمين - حتماً به آنچه «ذاتي» است - مثل شوري براي نمک، يا تري براي آب - منتهي يا ختم مي‌شود و خلاصه چيزي که عرضي است بايد به يك امر

ذاتی ختم شود. یعنی عقل هر انسانی می‌پذیرد که هر شیرینی باید به عین شیرینی ختم شود و هر شوری باید به عین شوری ختم شود و هر تری باید به عین تری ختم شود.

«انسانیت»؛ واقعیتی غیر محسوس

حال طبق همین قاعده، آیا انسانیت انسان‌ها مثل حسن و حسین و بتول... یک واقعیت هست یا خیر؟ مشکل اینجا است. دقت بفرمایید آیا انسانیت هم یک حقیقت است یا خیر؟! یعنی؛ یک مفهوم ساخته ذهن است یا واقعاً یک حقیقت است، منتها حقیقتی فوق مادی؟! شما می‌فرمایید: حسن انسانیت دارد. معنی این حرف آیا این است که فقط جسم دارد؟! در این صورت که فرقی با سایر اجسام نمی‌کند. یا می‌گویید: این حسن، نمو و تحرک دارد، گیاه و حیوان هم این خصوصیات را دارند. چه چیزی باعث امتیاز و افتراق حسن از سایر موجودات می‌شود؟ حسن چه چیزی دارد که شخصیت انسانی به آن اطلاق می‌شود؟ در حالی که «نمو» و «حرکت» و «حسن» عامل انسانیت نیست، از طرفی نمی‌توانیم بگوییم «انسانیت» چون محسوس نیست، پس وجود ندارد، چرا که وجودات غیبی از آن جهت که وسیع‌تر از ماده هستند، محسوس نیستند؛ نه این که چون محسوس نیستند، موجود نباشند.

يکي از موضوعات در تفکر توحيدى اين است که بايد در ماوراي پديده هاي کثير محسوس، حقيقت واحد غير محسوس را بيابيم و اصل اساسي بينش ديني، توحيد و توجه به حضور حقيقت واحد است که در ماوراء کثرات، موجود است. حال مگر بدون بينش توحيدى، مي توان مقام امام را در هستي فهميد؟! کسي که قدمش در وادي توحيد سست است، در وادي فهم مقام امامت در هستي، حتماً سستتر است. مگر در مباحث توحيد نخوانده ايد که در عالم، وجوداتي غيبي هستند که از بس وجود شان شديد است، ملموس و محسوس نيستند؟ مانند وجود ملائکه. و از طرفي خوانده ايم که ملائکه اشاره به ذات آحدي خداوند دارند. اولين شرط دريافت هدايت از قرآن اين است که شما غيب را باور کرده باشيد، لذا در اول سورة بقره مي فرمايد: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ*الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...»؛ يعني کسي که نظام فکريش اين قدر نازل است که بالاتر از افق ماده هيچ دريافت برتري ندارد، اين شخص هيچ ارتباطي با قرآن نخواهد داشت و از قرآن نمي تواند هدايت بگيرد و به عرصه دين پا بگذارد. يعني بر آستانه بارگاه دين نوشته شده، هر کس معرفتش تا غيب صعود نکرده است، وارد نشود. پس يك وقت شما در مباني- که مهم ترين آن توحيد است- به باور نرسيده ايد، معلوم است که در امامت هم به باور نخواهيد رسيد. ولي ز ماني

مَدَّعی هستید که مبانی منطقی دارید، آن وقت است که از این مبانی می‌توانید نتیجه بگیرید. آیا وقتی چیزی ملموس و محسوس نیست، یعنی نیست؟ یا اگر دلیل عقلی بر وجود آن دارید، پس آن چیز هست، ولی وجودش به‌طور معقول و غیبی هست. خداوند چون ملموس و محسوس نیست، آیا نیست؟! یا چون دلیل عقلی بر وجودش داریم، پس هست، حتی اگر مثل پدیده‌های مادی، ملموس نباشد، دلیلی بر عدم وجودش نیست. «من» انسان مثل پدیده‌های مادی ملموس نیست، اما دریافتش برای هر کس ساده و آسان است. و هرکس قبول دارد که علاوه بر «تن»، یک «من» هم دارد.

حال برگردیم به اصل بحث که بالأخره آیا «انسانیت» یک واقعیت است یا واقعیت نیست؟

انسانیت از مقوله وجود است

برای انسان حسّی، «گوش» یک چیز واقعی است؛ ولی آیا انسانیت حسن و بتول هم یک چیز واقعی است؟ در ابتدا با توجه به چند صفت انسانی می‌توان روشن کرد که علاوه بر این جسم ظاهری که قابل دیدن است، هر انسانی جنبه‌ای از وجود به نام «انسانیت» هم دارد و آن انسانیت یک بُعد وجودی فوق مادی است. یعنی انسانیت خود یک پدیده و واقعیت است، منتها واقعیتی است غیرمادی؛ به طوری که انسانیت حسن از

آن جهت است که يك نحوه شجاعت دارد، که آن شجاعت از بي باكي گرگ متهمايز است، همچنين انسانيت حسن يك نحوه ميل دارد که غير از شهوت خوك است و نيز يك ويژگي به نام تعقل دارد که آن را حيوان ندارد. اين نحوه خصوصيات در انسانها را که غير از خصوصيات موجود در گرگ و خوك است- هر چند انسان از نظر حيات و ادراك با حيوان مشترک است- «انسانيت» مي ناميم، بنابراین اولين نکته اي که بايد مورد توجه قرار گيرد اينکه انسانيت يك واقعيت است.

حال از آن جايي که انسانيت در خود انسانها نيز شدت و ضعفبردار است، مثلاً مي گوييم فلاني انسانيتش بديشتر است، لذا انسانيت از مقولة وجود است، چون وجود شدت و ضعفبردار است و در همين راستا است که ثابت مي شود انسانيت، خود يك وجود است، برعکس «ماهيت» که شدت و ضعفبردار نيست و مقوله اي عدمي است.

نکته ديگر اين که همانطور که عرض شد؛ هر چيزي که صفتي را دارد يا بايد آن چيز، ذاتاً داراي آن صفت باشد يا به چيزي ختم شود که آن ذاتاً داراي آن صفت باشد⁴؛ مثلاً هر چيز شوري بايد يا خود عين شوري باشد يا به عين شوري ختم شود. هر انساني نيز يا بايد تمام انسانيت را داشته باشد يا انسانيت او

4 - «كُلُّ مَا بِالْعَرَضِ لَا بُدَّ أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى مَا بِالذَّاتِ».

به عین‌الانسان ختم شود و چون انسان‌ها تمام رفتارهایشان انسانی نیست و رفتارهای حیوانی از خود نشان می‌دهند، و تا حدی شهوت و غضبشان جذبه حیوانی به خود می‌گیرد و صورت عقل کامل نیستند، پس عین انسانیت نیستند. آری؛ نموده‌های غیرانسانی در رفتارهای انسان‌ها دیده می‌شود و این نشان می‌دهد که عین‌الانسان نیستند و از طرفی تا حدی از انسانیت برخوردارند. پس از نظر انسانیت باید به يك عین‌الانسان ختم شوند و این عین‌الانسان همان انسان کامل و یا به فرمایش دین، امام‌زمان^ص است.

خوب دقت بفرمایید؛ مشکل ما در همین قسمت است که متوجه باشیم اولاً: انسانیت، يك واقعیت است و ما انسان‌ها به جهت برخورد اربودن از آن واقعیت، انسان هستیم؛ ثانیاً: عین انسان نیستیم؛ ثالثاً: چیزی که انسان است و عین انسان نیست باید به عین‌الانسان ختم شود و آن عین‌الانسان نمی‌شود که موجود نباشد، چراکه «انسانیت»، حقیقتی تشکیکی است، یعنی شدت و ضعف‌بردار است و لذا هم از مقوله وجود است و هم در راستای شدت و ضعف داشتن، يك حدّ تام دارد که همان انسان کامل است.

شما ملاحظه می‌کنید که همه ادیان؛ یعنی همه آن‌هایی که حسّ برین خود را به کار انداخته‌اند، به يك انسان برین که کلّ انسانیت از او سرازیر می‌شود،

معتقدند. حالا به روش‌های مختلف می‌توان متوجه وجود مبارك و مقدس آن حضرت شد. در این بحث به این طریق وجود حضرت را مورد توجه قرار دادیم. در بحث «آخرالزمان؛ شرایط ظهور باطنی‌ترین بُعد هستی» مبانی نظری وجود حضرت حجت را از زاویه دیگر مورد بحث قرار داده‌ایم، همان‌طور که در مقدمه بحث «نحوه ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» برهان دیگری را ارائه نموده‌ایم.

انسانیت؛ حقیقت یا اعتبار؟

در راستای بحثی که در این برهان داریم عرض می‌کنم؛ ما اگر یک مقایسه‌ای بین دو انسان معمولی که یکی از دیگری برتر است، انجام دهیم، ملاحظه می‌کنیم در عین این که هر دو نفر آن‌ها انسان معمولی هستند و هیچ کدام هم معصوم نیستند، تفاوت‌هایی دارند و تفاوت اساسی انسانی که از دیگری برتر است، در داشتن حرکت و حس و ادراک و بدن انسانی نیست؛ بلکه در «انسانیت» است که او در انسانیت رشد بیشتری دارد و آن دیگری در همین صفت ضعف دارد. یعنی در همان حالتی ضعف دارد که ابعاد دیگر انسان را جهت می‌دهد به طوری که آن کسی که از انسانیت بهره بیشتری برده است، شهوت و غضبش انسانی است و نه حیوانی؛ یعنی غضب دارد، ولی نه غضبی همچون غضب گرگ؛ شهوت دارد،

ولي نه شهوتي همچون شهوت خوك. امّا كسي كه از انسانيت بهره اي نبرده است، شهوت و غضبش انساني نيست، بلكه حيواني است؛ پس نتيجه مي گيريم كه انسانيت يك حقيقتي است كه اگر در شخصيت كسي تجلّي كرد و در حدّ مناسبه به فعليّت درآمد، به همان اندازه او را از حيوانيت جدا مي كند.⁵ و لذا مي توان گفت: «انسانيت، يك حقيقت متقن است و نه يك مفهوم اعتباري».

از طرفي همان طور كه روشن است و قبلاً هم عرض شد «انسانيت» حقيقتي است كه در افراد مختلف شدّت و ضعف برمي دارد و به اصطلاح فلاسفه، قابل «تشكيك» است، مثل «وجود» و يا مثل «علم»، كه شدّت و ضعف بر دار است. و همان طور كه وجود، شدّت و ضعف برمي دارد و وجود ضعيف داريم مثل عالم مادي، و وجود شديد داريم مثل عالم مجردات، يك وجود مطلق هم داريم كه همان ذات احدي است، پس نتيجه اين شد كه: در عالم وجود، انسانيت يك واقعيّتي است كه به طور شديد و ضعيف در انسان ها وجود دارد و علاوه بر اين، يك وجه مطلق كه عالي ترين و شديدترين وجه آن است موجود است، كه همان عين الانسان يا

5 - انسانيت در هر انساني در ابتدائي امر بالقوه موجود است، ولي به اندازه اي كه آن فرد خود را آماده نمود و زمينه پذيرش خود را افزايش داد، جنبه بالقوه او به بالفعل تبديل مي شود و آن حقيقت در جان او تجلّي مي كند.

انسان کامل است که آن انسان کامل،⁶ خودش يك وجود است، همان‌گونه که تري يك وجود است و همه تري‌ها از عين تري است؛ همه انسانیت انسان‌هاي معمولي در عين شدت و ضعفي که در انسانیت دارند، هم از عين الانسان است و مثل عين شوري که تمام درجات شوري به آن ختم می‌شود تمام درجات انسانیت در يك‌جا جمع است به نام انسان کامل. حالا به این جمله توجه بفرمایید:

همچنان که هر مقیدي به مطلق ختم می‌شود و همچنان که هر مابالعرضي به مبالذات خود ختم می‌شود، «انسانیت موجود در وجود هر انساني يك حقيقتي است که به انسان‌الکُل و یا عين‌الانسان و یا انسان کامل ختم می‌شود».

یعنی انسانیت، يك حقیقت معنوي است با درجات مختلف که يك اصلي دارد که همان انسان کامل است.⁷

6 - باز نظر شما را به بحث «امام یا اصل‌الانسان» جلب می‌کنیم که حضرت می‌فرمایند: ما ساخته و پرداخته خدا هستیم و خلق، ساخته و پرداخته ما (البته اگر خلق بخواهند که به انسانیت خود نزدیک و از حیوانیت فاصله بگیرند).

7 - در راستای همین موضوع است که حضرت امام باقر **♦** می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عَلِيٍّ وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِنْ مِمَّا خَلَقَنَا وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ، قُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا، لِأَنَّهُا خُلِقَتْ مِنْ مِمَّا خَلَقْنَا» (اصول کافی ج 1 ص 290). خداوند ما را از اعلی علیین آفرید و دل‌های شیعیان ما را از آنچه ما را آفرید، آفرید و بدن‌هایشان را از درجه پایینش آفرید. از این روی دل شیعیان به ما متوجه است؛ زیرا از آنچه ما آفریده شده‌ایم، آفریده

به طور مختصر باید عرض کنم که ما چند نوع هستی فوق ماده داریم؛ یکی مقام ملائکه که مجردند و هر کدام حامل اسمی از اسماء الهی هستند، یکی هم مقام ذات احدي که فوق این حرفهاست، یکی هم مقام انسان کامل که مقام جامعیت اسماء الهی است و قرآن در مورد آن فرموده: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»⁸ بعد از ذات احدي، مقام انسان کامل است. پیامبر اکرم^ﷺ فرمودند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نَوْرِي»؛ یعنی اوّلین چیزی که خداوند خلق کرد، نور من بود. این نور، مقام انسان کامل، یعنی حضرت رسول اکرم^ﷺ است و ناظر بر جنبه مادی و جسمانی پیامبر نیست. این «من» که در روایت می‌فرماید؛ ناظر بر «من» انسان کامل و انسانیت پیامبر^ﷺ است، نه «من» جسمانی پیامبر^ﷺ. مقام نبوی قبل از ظهور در عالم مادی به عنوان رسالت نبوی، خود يك حقیقت موجود در هستی است به نام «انسان کامل»، و همین حقیقت یعنی انسان کامل در بستر تاریخ، ظهورات مختلفی در شخصیت سایر پیامبران و ائمه داشته تا در نهایت

شده‌اند. چنانچه ملاحظه می‌فرمایید حضرت نکته فوق‌العاده دقیقی را مطرح می‌نمایند مبني بر این‌که خلقت آن ذوات مقدسه، خلقتی است از اعلى علیین که همان مقام انسان کامل یا حقیقت‌الانسان است. و بعد می‌فرمایند: شیعیان ما نیز بهره‌ای از آن حقیقت انسانی دارند و لذا می‌توان نتیجه گرفت؛ هرکس به همان مقدار که به انسان کامل نزدیک است، از انسانیت بهره دارد.

با ظهور کامل خود، حضرت مهدی^ع به صحنه می‌آیند.

«عزیزالدین نسفی» که شافعی‌مذهب است در کتاب انسان کامل می‌گوید:

«ای درویش! تمام عالم همچون ظرفی است پر از افراد موجودات و از این موجودات هیچ چیز و هیچ‌کس را از خود و از این ظرف خبر نیست مگر انسان کامل، که از خود و از این ظرف خبر دارد و مُلک و ملکوت و جبروت هیچ‌چیز بر او پوشیده نیست، اشیاء را گم‌های⁹ و حکمت اشیاء را گم‌های می‌داند و می‌بیند».

«آدمیان زبده و خلاصه کائنات‌اند و انسان کامل زبده و خلاصه آدمیان است، موجودات به یک بار در تحت‌نظر انسان کاملند، هم به صورت و هم به معنی».

«ای درویش! هر چیزی را مغزی است که بیش از یکی هم نباشد و انسان کامل، مغز عالم هستی است که بیش از یکی هم نیست».

مقامات انسانی

مقام انسان، در مراتب وجود، مقام جمع است؛ یعنی هر سه مرتبه وجودی را دارد.

مقام تعقلش به‌ازاء عالم جبروت است و مقام تخیلش به‌ازاء عالم ملکوت است، و مقام و مرتبه بدنی‌اش به‌ازاء عالم ماده

9 - «گم‌های» یعنی همان‌طور که هست و همان‌طور که مقصد و مقصود خداوند بوده است.

یا عالم ناسوت است. پس؛ انسان، هر سه مقام هستی را یک جا دارد، منتها به شدت و ضعف، یعنی مقام عقل انسانی، مظهري از عقل کل است، و مقام مثال و خیال انسانی، مظهري از مقام و عالم مثال منفصل و یابرزخ است و انسان در هنگام خواب که جذبه بدني و مادی آن ضعیف می شود، به نشئه مثال می رود و همین انسان در جذبه بدني اش در مقام مادی و طبیعت، در عالم ماده است.

این حالت را که انسان بِيَوْحَدْتِه در هر سه مقام و مرتبه عقل و خیال و بدن حاضر است، حالت جمع گویند، این است که به اصطلاح عرفان انسان داراي مقام «کون جامع» است و به عبارت دیگر، انسان در مقام «حضرت خمس» است که حضرت و مقام جامع است.¹⁰ از آن جایی

10 - حضرات خمس به این اعتبار است که چهار حضرت داریم که انسان به عنوان یک واقعیّت جامع واحد، به تنهایی جامع این چهار حضرت است و به آن حضرات خمس گویند که آن چهار حضرت عبارت است از:

1- «حضرت ذات» که از آن به غیب الغیوب و عُثْقَاء مُعْزَب تعبیر کرده اند، در این مقام شامخ نه از اسم خبری است و نه از اعیان و مظاهر، همان مقام احدیت است که به مقام «أَوْ أَدْنَى» تعبیر می کنند.

2- عالم «شهادت مطلقه» عالم ملک و ناسوت است که مقابل مرتبه غیب الغیوب است.

بین عالم غیب مطلق و شهادت مطلقه را «حضرت غیب مضاف» گویند که خودش نیز دو عالم و یا دو حضرت است، یکی از آن جهت که نزدیک است به غیب مطلق که «عالم ارواح جبروتیه و ملکوتیه» است، یعنی عالم عقول و نفوس مجرد که این سومین عالم است. و یکی از آن جهت که نزدیک به عالم شهادت است که «عالم مثال» است که چهارمین عالم محسوب می شود. تا این جا چهار عالم یا حضرت شد. پنجمین

که انسان کامل جامع این مقام ها به نحو اَتَمّ می باشد، محور همه این مقام ها است. دَقّت بفرمایید! «مقام انسان، مقام کون جامع است؛ یعنی مقامي که همه مراتب هستي را یلجا دارد».

عین الانسان، یعنی انسان کامل که مغز و عصاره کل هستي است، حقیقت این مقامات است و سه نشئه عالم عقل و عالم مثال و عالم ارض را مطلقاً در قبضه دارد.

برای تقریب به ذهن می توان گفت: مثلاً انسان کامل در عالم هستي، مثلاً نفس است در بدن.¹¹

به سطره ای که نفس بر بدن دارد دَقّت بفرمایید. ملاحظه می کنید که بدن شما به طور کامل در قبضه نفس شماست. ابتدا خود شما، یعنی نفس شما کاری را اراده

حضرت که جامع چهار عالم مذکور است، عالم «انسان کامل» است و آن را حقیقت محمدی ✕ می نامند. و در همین راستا و با اشاره به مقام جامع آن حضرت است که گفته اند: دو سر هر دو حلقه هستي هم تو پیوستي

انسان کامل، کتابي است جامع جمیع کتب الهیه، به اعتبار روح و عقل اش، مقام ام الکتاب دارد، و به اعتبار قلبش کتاب لوح محفوظ است و به اعتبار نفسي که تعلق تدبیری به بدن دارد «کتاب محو و اثبات» است.

11 - احاطه وجود مافوق در نظام طولی، نسبت به وجود مادون از احاطه نفس بر بدن حتی بسیار شدیدتر است، چرا که هویت موجود مادون نسبت به وجود مافوق در نظام طولی، هویت تعلقی است و تماماً در قبضه موجود مافوق است. مثال دقیق تر برای رابطه بین وجود مقدس انسان کامل با عالم، مثل رابطه خود انسان است با قوای او.

می‌کند، سپس بدن آن را انجام می‌دهد. شما چگونه بر بدن خود سیطره و قدرت دارید؟ شما بدنتان را تماماً در اختیار دارید و در همه جای آن هم تماماً حاضرید. انسان کامل هم هستی را در قبضة خود دارد، همان‌گونه که نفس، بدن را در قبضة خود دارد. از طرفی دو نحوه حضور برای نفس در بدن هست: یکی این‌که در همه‌جای بدن حضور «کامل» دارد، یعنی در همه‌جای آن حاضر است و جایی از بدن نیست که نفس در آن جا حاضر نباشد، دیگر این‌که در همه‌جای بدن «تماماً» وجود دارد. یعنی همه‌جا هست و همه‌جا تماماً وجود و حضور می‌یابد، پس حضوری کامل و تمام دارد. یعنی شما می‌گویید: «من تماماً خودم می‌بینم و تماماً خودم می‌شنوم»، این‌طور نیست که یک طرف نفس شما ببیند و طرف دیگر آن بشنود، بلکه نفس شما تماماً در همه اعضای بدن خود حاضر است.¹² انسان کامل که محور هستی است، حضور کل است. قطب عالم امکان است، حضور کل است، یعنی جایی نیست که نباشد و یا در آن جا حضورش «تمام» نباشد. ممکن است شبهه شود که پس تفاوتش با خدا چیست؟! می‌گوییم تفاوت در این است که انسان کامل مخلوق خدا است، منتها یک مخلوق برین و برتر؛ و البته حفظ مراتب سر جای خودش محفوظ است، و حضرت حق حضور

12 - به نکته 6 و 7 از کتاب «ده‌نکته از معرفت نفس» رجوع شود.

أَحَدِي ذاتي در عالم دارد، و انسان کامل، حضور انساني در عالم دارد.

معني «كَوْنِ جامع» بودن انسان

وقتي رسيديد به اين‌که انسان، «كون جامع» است و كون جامع يعني حقيقت كلّ هستي؛ و انسان كامل يعني حقيقت كلّ انسان؛ و حقيقت انسان، يعني حقيقت كلّ هستي؛ و حقيقت كلّ هستي، يعني باطن كلّ هستي؛ و باطن كلّ هستي، يعني قطب عالم امکان؛ و حضور قطب عالم امکان در هستي مثل حضور نفس در بدن، داراي حضور كل است؛ متوجه مي‌شويم كه حضور حضرت حجت عليه السلام در هستي، حضوري تمام و كامل است. البته حضوري با هويّت انساني، نه هويّت ملكي، نه مثل حضور حضرت جبرئيل عليه السلام كه حضورش به نحو «كَوْنِ جامع» نيست، بلكه حضور اسم عليم حضرت حق است، ولي حضرت حجت عليه السلام انسان كامل است نه مَلَك است به تنهائي، و نه جسم است به تنهائي، بلكه كون جامع است. انساني كه قطب عالم امکان شد، و كَوْنِ جامع گشت، ديگر حضورش كل است. چون باطني‌ترين، يعني جامع‌ترين مرتبه وجود است و هرچيز كه باطني‌تر و مجرّدتر شد، حضورش شديدتر خواهد شد و جايي نيست كه از حضورش خالي باشد مثل حضور نفس در بدن.

اين نحوه حضور و اين نحوه وجود، تنها وسيله ارتباط انسانيت انسان با عالم غيب است، و لذا اين حالت را

واسطه فیض می‌گویند. چون شما انسانید و برای به کمال رسیدن باید در انسانیت، کامل شوید، پس باید از طریق انسان کامل، کمالات انسانی خود را از خدا بگیرید و لذا آن حضرت برای شما واسطه فیض است. از آن جا که او کون جامع است و همه مراتب وجود را در خود دارد و واسطه فیض برای کل هستی است، منتها به نحو جداجدا، به نحوی که از مرتبه عقل آن حضرت، عالم عقل و عالم جبروت بهره می‌گیرند و از مرتبه مثال آن حضرت، عالم مثال و ملکوت بهره می‌گیرند و عالم ناسوت از نزول مرتبه مثالی آن حضرت تحقق می‌یابد، ولی آن حضرت واسطه فیض است برای انسان‌ها به نحو جامع، انسان‌ها از مقام جامعیت آن حضرت می‌توانند برخوردار شوند و در انسانیت کامل گردند.

توسّل به ولایت ائمه علیهم‌السلام یا طریقه ارتباط با غیب عالم

تا این جا تئوری مسئله روشن شد که يك وجود غیبی کلی به نام عین‌الانسان در هستی وجود دارد و این عین‌الانسان هویتی انسانی دارد. شما برای انسان شدن تا يك راه بیشتر ندارید و آن این است که از طریق باطن، با باطن انسانی و باطن هستی و با محور و قطب هستی

مرتبط شوید و انسانیت بگیرید. این را
توسّل انسان به ولایت کل گویند.¹³
در تمام ادوار هستی، همیشه انسان
کامل داشته ایم با ظهورات مختلف.
در نبیّ آمد بیان در ولیّ از سرّ حق
و قبل از آن که در آخر الزمان ظهور
کامل کند،

گاه موسی و گاهی گاه کوه قاف و گاه
ظهور بیرونی حضرت، وجهی از وجود
مبارک اوست، اصل وجودی ایشان که مدد
رسان همه انسان‌ها می‌تواند باشد، وجه
کلّی غیبی ایشان است. هیچ قلبی در مدد
گرفتن از انسان کامل محروم نیست. و
هیچ قلبی نیست که از انسان کامل
انسانیت نگیرد. تئوری را دقّت
بفرمایید. اگر شما رسیدید به این
مسئله که يك كلّ الانسان یا يك انسان کل
در صحنه است، حالا آیا می‌خواهید انسان
شوید یا می‌خواهید يك قهرمان المپیک
باشید؟! انسان کامل، یعنی در تعادل
انسانی، یعنی در انسانیت، تعادل محض
داشتن. تعادل محض در انسانیت یعنی
هیچ بعدی از انسان چنان رشد نمی‌کند
که مانع از رشد دیگر ابعاد انسانی
گردد. اگر انسان در تعادل انسانی،
جامع شود، هر استعدادی از او به سطح
انسانی رسیده است، و فقط از طریق

13 - در زیارت جامعه داریم: «مَنْ أَرَادَ اللَّهَ بَلَاءَهُ
بِكُمْ»، یعنی شما عین‌بنده‌ی هستید و هرکس خواست
بنده خدا شود، باید از عین آن بهره گیرد و از
شما شروع کند.

انسان کامل است که می‌توان در تمامی ابعاد و جودی به سقف نهایی انسانی رسید.¹⁴ حال این انسان کامل چه پیدا باشد و چه پنهان. شما برای مدد گرفتن از وی، نیازمند حیات جسمانی او نیستید؛ یعنی وجود مقدس جسمانی حضرت، تأثیر اصلی را در میزان مدد گرفتن شما از آن وجود مبارک ندارد، هر چند برای طالبان او ظهور و وجود جسمانی مقدس آن حضرت، دریچه ارتباط بهتری با آن حضرت است. قرآن در آیه شریفه 73 سورة انبیاء می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً» ما این پیامبران و فرزندان معصوم ابراهیم ♦ را - که شامل ائمه ما هم می‌شود- امام قرار دادیم، «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» که به امر ما هدایت می‌کنند، و هدایت به «امر» یعنی هدایتی که از طریق «كُنْ فَيَكُونُ» انجام می‌گیرد، یعنی بدون ابزار و تعلیم و تعلم‌های عادی، هدایت کند. یعنی شما را از درون نجات می‌دهند. فرمود:

14 - ذوات مقدس معصومین، خودبرتر انسان است و تا کسی ره به سوی آن بزرگواران پیدا نکند، هنوز راه ایمان را پیدا نکرده است و لذا رسول‌الله ﷺ می‌فرمایند: «لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَكُونَ عِزَّتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِزَّتِهِ وَ يَكُونَ أَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَ تَكُونَ ذَاتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِهِ» (بحارالانوار ج 27 ص 86)؛ یعنی هیچ بنده‌ای ایمان به خداوند ندارد، تا این‌که من در نزد خودش، از خودش محبوب‌تر باشم، و عزت مرا بیش از عزت خودش و خانواده‌ام را بیش از خانواده خودش، و ذات مرا بیش از ذات خودش دوست داشته باشد. (چون آنها خود برتر ما هستند)

«بِأَمْرِنَا»؛ امر، یعنی ایجاد بی‌زمان، چون در آیه 54 سوره اعراف می‌فرماید: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» یعنی بدانید که خدا را دو ایجاد است؛ ایجاد زمانمند که به آن «خلق» گویند، مثل خلق زمین یا جسم انسان، و ایجاد بی‌زمان، مثل روح انسان یا خلق ملائکه که به آن «امر» گویند. پس «امر»، آن نوع ایجادي است که شأن آن «كُنْ فَيَكُونُ» است؛ یعنی با باطن و جنبه بی‌زمان شما سرو کار دارد که در آیه 82 سوره یس به آن اشاره دارد و می‌گوید: «إِذَا مَا أَمَرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». حضرت حجت^{علیه السلام} به عنوان همان مقام «امام» که در آیه 73 سوره انبیاء مطرح است، مقامشان، مقام هدایت به «امر» یا تصرف در باطن است¹⁵ و امام با چنین مقامی همچنان که عرض شد، همیشه در صحنه است و مددش هرگز پنهان نیست. کجاست قلبی که این امدادهای غیبی را بگیرد؟

چگونگی رابطه امام‌زمان^{علیه السلام} با عالم

آیا رابطه حضرت با عالم، رابطه‌ای است که ما با بدن خود داریم؟ همان‌طور که بدن ما روی دست ما مانده و از آن در زحمت هستیم، رابطه امام^{علیه السلام} با عالم ماده این طور است؟ آن‌هایی که سعی

کرده اند عمر طولانی حضرت را بر پایه مسائل زیست‌شناسی توجیه نمایند به حضرت و مقام آن حضرت توجه کافی نداشته اند چرا که حدّ فهم بحث طولانی بودن عمر شریف آن حضرت، بالاتر از حدّ فهم علم زیست‌شناسی است. کلّ عالم در قبضه مقام واسطه فیض است. او واسطه فیض بین خدا و عالم هستی است، یعنی «السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ» است. وجود عالم به اعتباری از مقام او سرچشمه می‌گیرد. و در هر دوره از زمان، مصداق‌های آن مقام فرق می‌کند. یک حقیقت است که جلوه‌اش تغییر می‌کند و ظهور ائمه^{علیهم‌السلام}، مصداق‌های ظهور آن مقام اند. آیا واسطه فیض مثل من و شما بدنش روی دستش مانده و نمی‌داند چه کارش کند؟ آیا بدنش برایش مشکل ایجاد کرده است و گرفتار پیری و فرسایش بدنشان هستند؟ یا کلّ هستی در قبضه اوست؟ دقت بفرمایید.

رابطه حضرت با هستی، رابطه ایجاد است و در یک لحظه در مکان‌های متعدّد می‌تواند باشد و هر جایی هم که بود، تماماً - جسماً و روحاً - حاضر است. مانند «من» شما در بدنتان. شما خودتان تماماً می‌شنوید و همان زمان تماماً خودتان نیز می‌بینید. یعنی حضور نفس در بدن به این صورت است که همه جای بدن تماماً هست. اگر قطب عالم امکان، مغز عالم امکان است، حضورش در عالم، مثل حضور نفس در بدن است. پس حضرت همه جا هست و تماماً هم هست.

نحوه رؤیت حضرت

حالا اگر برای کسی یا کسانی ظهور کرده است- یعنی ظهور عینی- آیا حضرت پایین می‌آید یا آن‌هایی که حضرت را دیده‌اند مقام انسانیت‌شان بالا رفته است؟ آیا حضرت در مقام روح شما ظهور می‌کند یا در مقام جسم شما؟ اگر در مقام جسم شما ظهور می‌کند پس چرا باید عبادت کنید تا حضرت را ببینید؟ مگر نه این است که عبادت کردن یعنی متعالی‌کردن وجود خود؟! پس جهت وجود شما باید غیبی شود تا با غیب هستی روبه‌رو گردد. چرا آن‌هایی که حضرت را می‌بینند بعد از این‌که یک‌مرتبه متوجه می‌شوند که نکند این آقا، حضرت امام‌زمان ^{علیه السلام} باشند، در همان حال دیگر حضرت را نمی‌بینند؟ اگر بنا بود که حضرت ظهور مادی کرده باشد باید وقتی از جلوی چشم شما غایب شدند، بالآخره در گوشه‌ای در این دنیای مادی پنهان شده باشند. در موقعی که شما مفتخر به رؤیت حضرت شده‌اید، امام، مادی شده است یا شما با عبادت و ایجاد صلاحیت، غیبی و غیب‌بین شده‌اید؟ به نظر می‌رسد آن‌هایی که حضرت را می‌بینند، حضرت را از بعد غیب می‌بینند، و ارزش موضوع هم در همین جهت است.

آری؛ آن موضوع دیگری است که وقتی متوجه ایم حضرت واسطه فیضانند، هر لحظه اراده کنند هزاران بدن برای خود ظاهر و ایجاد می‌کنند و هر لحظه هم که

اراده کنند، هر بدن خود را به غیب می‌برند. این نحوه ظهور جسمی و مادی حضرت برای در راه ماندگان ممکن است و این غیر رؤیاتی است که در اثر شایستگی روحی و قلب برای افراد حاصل می‌شود. عرض ما فعلاً در مورد رابطه آن حضرت است با عالم و بدن خود که باید روشن شود، من که محکوم بدن هستم، بدنم آن‌چنان در قبضة من نیست که عالم در قبضة حضرت است. چرا که مقام حضرت، مقام کون جامع است با تمام احاطه کامل بر همه مراتب وجود به طوری که این احاطه آن‌قدر زیاد است که مقام «من» در تن من با آن همه احاطه‌ای که دارد، در آن حد نیست.

همچنان‌که عرض شد؛ مقام ائمه علیهم‌السلام مقام کون جامع است و در آیه 73 سوره انبیاء فرمود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِ نَا» فرمود: «بِأَمْرِ نَا» و در جای دیگر فرمود: «أَتَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» یعنی امر خدا آن‌چنان است که اگر چیزی را اراده کرد که به وجود آورد، مثل این است که بگوید: بشو! و می‌شود. دقت بفرمایید.

پس حالا که مقام امام (طبق آیه) مقام هدایت به «امر» است، و مقام «امر» هم آن‌چنان است که بگوید بشو! و می‌شود، حضرت همین‌که اراده بفرماید، بدن برایش خلق می‌شود. مگر خداوند دنیا را چگونه خلق کرده است؟! مثلاً سنگ‌های جهان را از کجا آورده است؟ اصلاً از جایی نیآورده است، ایجادشان بر

اساس «كُنْ فَيَكُونُ» است. یعنی فرمود «باشو» و شد. حالا اگر دنیا به آخر رسید خداوند این سنگها را چه کار میکنند؟ اگر بدانیم چگونه خلق کرد، آن وقت می‌دانیم چطور آنها را می‌برد. یعنی با يك اراده آنها را ایجاد کرده و با يك اراده هم آنها را هیچ می‌کند. این روایت را شنیده‌اید که می‌فرماید: «سوره مبارکه یس، قلب قرآن است»، دو آیه در این سوره است که می‌فرمایند: مغز این سوره این دو آیه است که می‌فرماید: «أَتَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ* فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»¹⁶ می‌فرماید: «امر» خدا - که عرض شد امر؛ ایجاد بی‌زمان است و خلق؛ ایجاد کردن با زمان است- آنچنان است که چون شئی را اراده کرد که به وجود آید، مثل این است که بگوید: باشو، و آن می‌شود. سپس در آیه بعد می‌فرماید: منزّه و بسیار بلندمرتبه است خدایی که در دست اوست ملکوت هر شیء و به سویی او برگشت می‌کنند، یعنی برگشت عالم هم برای برگشت به خدا با يك اراده بیشتر نیست. اگر کسی رابطه خداوند را با عالم نفهمد، محال است این برگشت عالم به سویی خدا را بفهمد. رابطه خداوند با عالم، رابطه کن فیکون است. مثل این که شما با يك اراده، يك پرتقال در ذهنتان ایجاد می‌کنید و بعد هم با يك

اراده آن چیزی را که ایجاد کرده اید هیچ می‌کنید، کافی است از توجه به آن منصرف شوید به‌کلی از بین می‌رود. رابطه حضرت حجت^{علیه السلام} نیز (در مقام واسطه فیض) با کل عالم مآده، رابطه کن فیکون است. اگر اراده کند، نه تنها بدن خود را بلکه هرچه را خواست خلق می‌کند. حالا آیا درست است رابطه حضرت را با بدنشان طوری تصور کنیم که این بدن روی دست آن حضرت می‌ماند؟! مگر این دنیا روی دست خداوند مانده است که حالا مثلاً اگر قیامت شد این سنگ‌ها را نداند که چه کند؟! یا این‌که نه؛ سنت «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» قانون و نظام هستی است، عالم به اراده حق جلوه کرده است و سپس به سوی حق برمی‌گردد. در حدیث قدسی داریم: «بندۀ من! اطاعت مرا بکن تا من تو را مثل خودم قدرت بدهم، من به شیء می‌گویم بشو، می‌شود، تو را چنین قرار می‌دهم که بگویی بشو، و بشود»¹⁷ حالا در مورد حضرت حجت^{علیه السلام} مسئله کاملاً چنین است. دقت بفرمایید اگر حضرت اراده بفرمایند که در یک مکان باشند، آیا می‌شود در همان زمان در جایی دیگر باشند؟ جواب این سؤال را دادیم و گفتیم که حضور حضرت مثل حضور نفس شما در بدن شماست، که نفس شما در همه جای بدنتان حاضر است و

17 - عِدِّي أَطْعَمِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ، أَجْعَلَكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ (عدة الداعي ص 310 با کمی تفاوت).

همه جاي بدن تان هم تما ماً هست؛ يعني شما تما ماً خود تان مي بينيد در حالي كه در همان لحظه تما ماً مي شنويد و اين طور نيست كه با يك طرف نفس تان ببينيد و با يك طرف آن بشنويد.

حضرت ♦ بدن خود را ايجاد مي كنند

پس ملاحظه كرديد كه ارادة حضرت كافي است تا بدن شان را ايجاد كنند، نه اين كه فكر كنيم مثل بدنّا كه اجزاي ساختمان را كنار هم مي آورد، حضرت ♦ هم اين طوري بدن شان را جمع مي كنند. چرا كه روشن شد مقام حضرت، مقام «أمر» است. بنابراين حضرت مي توانند هم زمان در چند جا بدن شان را ايجاد كنند و هر جا اراده كنند جسماً و روحاً حاضر باشند و در هر جايي هم با تمام وجود حاضر باشند.¹⁸ به طوري كه اگر الآن

18 - در مورد اين كه انسان كامل قدرت ايجاد دارد- اعم از ايجاد بدن خود يا ايجاد هر چيز ديگري را كه اراده كند- محي الدين بن عربي در فص اسحاقي مي فرمايد: «و بالوهم يخلق كلّ انسان في قوة خياليه ما لا وجود له الا فيها، وهذا هو الامر العام، والعارف يخلق بالهمة ما يكون له وجود من خارج محل الهمة». يعني هر انساني به كمك و هم در قوه خيال خود چيزهايي را كه بخواهد خلق مي كند، كه اين نوع خلق كردن در محدوده خيال واقع مي شود و تحقق خارجي ندارد، ولي عارف (كامل) متصرف و نه عارف به حقايق بر اساس همت و اراده خود، در خارج از خيال خلق مي كند، چيزي را كه بخواهد و هر جا كه بخواهد. (چنانچه در بدنّا مشهور است به اين كه در يك زمان در مكان هاي مختلف حاضر مي شوند و حوايج مردم را برآورده مي كنند).

محي الدين در ادامه مي فرمايد:

اینجا باشند و نظر به این جا داشته باشند حواسشان به شما و اطراف شما، از خود شما بیشتر و جمع‌تر است. و در عین حال همه جا هم هستند و در همه آنجا هایی هم که هستند از همه افراد حاضر در آنجا حاضرتراند. چون از همه مخلوقات درجه تجردشان بیشتر است، پس حضورشان در هر جا از همه بیشتر است.¹⁹ در واقع هم‌زمان با مولوی باید گفت:

ای غایب از این ای از همه حاضرتر، از
چون ماه تمام آیی، ای ماه، تو را چاکر،
هم جان جهانی تو، هم امن و آمانی تو،

«ولكن لا تزال الهمّة تحفظه، و لا يؤدّها حفظه، أي حفظ ما خلقته، فمتمّي طرّات علي العارف غفلة عن حفظ ما خلق عديم ذلك المخلوق، إلا أن يكون العارف قد ضبط جميع الحضرات و هو لا يغفل مطلقاً». یعنی: ولیکن زایل نمی‌شود همت عارف از محافظت آن مخلوق، و برای همت او سخت و سنگین نمی‌آید حفظ آن مخلوق و پیوسته همت او آن را حفظ می‌کند، مادامی که متعلق به همت اوست. پس هرگاه که عارف از حفظ مخلوقش غافل شود، آن مخلوق معدوم می‌گردد به جهت انعدام معلول به انعدام علتش. مگر آن‌که آن عارف جمیع حضرات را در خود جمع کرده باشد (یعنی حضرات خمسه کلیّه، که عالم معانی و اعیان ثابتّه و عالم ارواح و عالم مثال و عالم شهادت باشد که این مقام انسان کامل است) که او را مطلقاً هیچ غفلتی نباشد.

19 - این قاعده که «هرکه مجردتر است، حاضرتر است» را می‌توانید از نکته 7 در کتاب «ده نکته در معرفت نفس» استفاده فرمایید.

ختم نبوت و ختم ولايت

تئوري مسئله «نحوه حضور حضرت امام زمان^{علیه السلام} در هستي» همراه با دلايل عقلي براي اين نسل قابل بحث است، البته؛ همان طور که در مقدمه عرض کردم از آن جهت که عموم ما مقدمات موضوع را نداريم، ممکن است به خوبي نتوانيم آن را بفهميم و تصوّر کنيم، ولي اين طور نيست که قابل بحث و اثبات نباشد، آري نياز به مقدمات عقلي دارد و تا آن مقدمات عقلي را نگذارنيم، تصوّر خوبي از موضوع نخواهيم داشت. اين موضوع از بس دقيق و ظريف است و موضوعي صراطي است؛ يعني «از موباريکتر و از شمشير تيزتر است»، بايد مدّتي از عمرمان را صرف فهم نحوه حضور اماممان در هستي، بکنيم.

به خوبي در جاي خودش روشن است که جان هر انساني براي اشباع انسانيتش فقط با انسان کامل روبه رو است و بايد از او مدد بگيرد و او صاحب ولايت کامله و خاتمه ولايت است. يك ختم نبوت داريم و يك ختم ولايت. نبوت از حضرت آدم^{عليه السلام} شروع شد و به حضرت رسول^{صلى الله عليه وآله} ختم گشت و ولايت مخصوص اسلام از حضرت علي^{عليه السلام} شروع شد و به حضرت حجت^{عليه السلام} ختم خواهد شد.

نبی^{صلى الله عليه وآله} به حکم نبوت، حکم شرعي و تکليف شرعي به شما مي دهد و «ولي» مدد غيبي مي کند. البته؛ پيامبر^{صلى الله عليه وآله} هم «نبی» است و هم «ولي»؛ اما اما مان فقط

«ولّی» هستند، چه امام مثل حضرت ابراهیم ♦ که بعد از پیامبری به مقام امامت نائل شدند و چه امام مثل حضرت امیرالمؤمنین ♦ که بدون آن که نبی باشند، امام و ولّی هستند.²⁰

زمانی که مقام امامت به حضرت ابراهیم ♦ داده شد و خدا فرمود: «إِنِّي جَاعِدُكَ لِلدَّاسِ إِمَامًا» حضرت خدای آن مقام را پسندیدند و ملاحظه فرمودند بعد از نبوت برای درست به نتیجه رساندن نبوت، مقام «امامت» نیاز است و لذا برای فرزندان شان آن مقام را تقاضا کردند تا این نبوت را آن ها بتوانند به نتیجه و به ثمر برسانند و گفتند: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي؟» یعنی خدایا! آیا ممکن است این مقام «امامت» را به فرزندان من هم بدهی. خداوند وعده داد که این عهد من به فرزندان که ظالم هستند نمی‌رسد «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» پس اگر فرزندی از ابراهیم ♦ در هستی باشد که به هیچ وجه ظالم نباشد، یعنی هیچ نقصی نداشته باشد و به واقع معصوم باشد، طبق صریح این آیه قرآن می‌شود امام باشد. وقتی از نظر تاریخی، بررسی می‌کنیم می‌بینیم حضرت رسول ﷺ فرزندان اسماعیل ♦ است، و بر طبق قرآن ایشان معصومند و قرآن به عنوان نمونه در مورد حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»؛ یعنی هیچ کلامی

20 - مبحث «ختم ولایت» را در بحث «آخرالزمان، شرایط ظهور باطنی‌ترین بعد هستی» دنبال فرمایید.

از روی هوس نمی‌گوید، فرزندان پیامبر نیز از نسل پیامبرند و طبق آیه تطهیر²¹، اهل‌البیت پیامبر^ص از هرگونه رجس و پلیدی و گناهی پاکند. فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (ما اراده کردیم شما اهل‌البیت، در نهایت طهارت، یعنی در مقام عصمت قرار گیرید). طبق این مقدمات نتیجه می‌گیریم؛ حضرات ائمه همگی امامند، به همان معنایی که حضرت ابراهیم ♦ و فرزندان‌شان مثل اسحاق و یعقوب و.....، امام شدند. (البته در بحث‌های امامت، روی این مقدمات و نتیجه‌گیری باید بیشتر بحث شود).

برکات توجه به امام‌زمان^ص

با توجه به این مقدمات؛ مقام امام‌زمان^ص، مقام ختم ولایت و صاحب ولایت کلیه الهیه در زمین است. امامی که صاحب ولایت الهی است، یعنی کسی که از طریق باطن شما را مدد می‌کند. در همین راستا عاشقان حضرت مهدی^ص بیدارانی هستند که متوجه‌اند یک انسان کاملی جهت افاضه مددهای غیبی و برای ریزش انسانیت بر جان هر انسانی، در هستی هست و خودشان را به او سپرده‌اند که البته مفصل این موضوع در جای خودش بحث شده است.

جامعه‌ای که متوجّه قطب برین انسانی بشود، روزمرگی‌های اجتماعی را افق خود قرار نمی‌دهد. یکی از خبرنگاران ایتالیا پس از آن‌که ابرقدرت‌ها، صدام را به سلاح شیمیایی مجهز کردند و نیروهای انقلاب اسلامی از منطقه فاو عقب‌نشینی کردند، مصاحبه‌ای با یکی از مسئولین جمهوری اسلامی انجام داد. خبرنگار می‌پرسد: «همه می‌دانند این حرف‌هایی که شما می‌گویید حرف‌های خوبی است؛ امّا آیا شما فکر می‌کنید حرف‌های شما عملی هم هست؟!» توجّه بفرمایید جامعه کنونی دنیا می‌دانند که سخن ما دروغ نیست، ولی معتقد است که عملی نیست. جهان را یأس گرفته است و لذا به باطل تن داده است، چون حق را عملی نمی‌دانند. آن مسئول در جواب او دقیقاً انگشت گذاشتند روی مشکل آن‌ها و جواب دادند: «ما مثل شما مأیوس نیستیم».

جامعه‌ای که متوجّه قطب برین انسانی شود، روزمرگی‌های اجتماعی را افق خود نمی‌گیرد و در تحرّک به سوی حیاتی‌بلند از پای نمی‌نشیند. و ظلم طاغوت‌ها را به عنوان یک واقعیت پایدار در حیات زمینی حک‌شده نمی‌داند و این ظلم‌ها شعله امیدش را خاموش نمی‌کند.

چون این فکر با اعتقاد به وجود امام زمان^{علیه السلام} نمی‌سازد. یأس و سکون و سکوت، چشم برگرداندن است از یک واقعیتی به نام پیروزی حق بر پیدشانی نظام الهی. باید بدانیم که افق حیات

انسانی تاریک نیست و امید به آینده‌ای روشن، خودفریبی نیست؛ بلکه چشم دوختن به یک واقعیت مسلّم است و برعکس، نظر را از حضرت حجت^{علیه السلام} برداشتن، فرار کردن از یک واقعیت حتمی است.

یقین؛ مقدمه تحقق و ایجاد

این یک قاعده است که اگر به حقیقتی یقین پیدا کردید آن حقیقت محقق می‌شود- البته شرطش آن است که آن چیزی که ما بدان یقین پیدا می‌کنیم وجودش حقیقی باشد و نه وهمی- خدمت حضرت رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} مطرح شد که یاران حضرت عیسی^{علیه السلام} روی آب راه می‌رفتند. حضرت فرمودند: «اگر یقینشان بیشتر بود، در هوا سیر می‌کردند.» این مطلب خود بحثی مفصل نیاز دارد، ولی پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} می‌خواهند بفرمایند در عالم چنین قاعده‌ای هست، حالا اگر شما هنوز به آن نرسیده‌اید، نه از آن جهت است که خداوند چنین قاعده‌ای خلق نکرده است، بلکه لازمه به دست آوردن آن، یقین بیشتر به چنین لطفی از طرف پروردگار است تا در اثر وجود چنین یقینی آن لطف متعالی واقع شود. توجه بفرمایید! آیا شما می‌توانید در حالت عادی اراده کنید و چیزی را در عالم خارج ایجاد کنید؟ در ذهنتان چطور؟ در حالت عادی در ذهن خود می‌توانید هر چیز را که خواستید ایجاد نمایید، چون ذهن شما با شما یک ارتباط غیرمادی دارد. شما

به راحتی این کار را می‌کنید. اگر شما از نظر توحیدی و معنوی خیلی قوی شوید، هر چه را با آن اراده توحیدی خود، اراده کنید در بیرون ایجاد می‌شود. همان‌طور که شما در قیامت این‌گونه می‌شوید. کاری که شما الآن در ذهنتان انجام می‌دهید، اگر حکم بدن ضعیف شود و یا از بین برود (مثلاً قیامت) هر چه اراده کنید در بیرون محقق می‌شود. چون رابطه شما با خارج و دنیای بیرونی، مثل رابطه شما با ذهنتان می‌شود. يك عارف سالک که حکم بدنش را ضعیف کرده است، هر چه را با آن اراده معنوی خود، اراده کند به اذن الهی در بیرون خلق می‌شود.

در مورد ائمه علیهم‌السلام نیز حتماً شنیده‌اید. «ابوهاشم» نقل می‌کند: به دنبال امام حسن عسگری علیه‌السلام سوار مرکب بودم و در همان حال به فکر قرض خود افتادم که موعدش رسیده بود و با خود می‌اندیشیدم که آن را از کجا اداء کنم، امام علیه‌السلام رو به من کرده و فرمودند: «خدا آن را ادا می‌کند»، آنگاه حضرت در حالی که بر زین مرکب سوار بودند خم شدند و با تازیانه‌ای که در دست مبارکشان بود خطی به روی زمین کشیدند و فرمودند: «ای ابوهاشم پیاده شو و بردار و پنهان کن». من پیاده شدم و مشاهده کردم يك شمش طلا است.²² - نمونه‌هایی از ایجاد کردن در سیره ائمه معصومین علیهم‌السلام

به خصوص و در بقيّة عرفا به صورت نازلتر به چشم مي‌خورد- رابطه حضرت را با بدنشان و با بقيّة عالم و با قلب مؤمنين، رابطه ايجادي يا «امري» بدانيد و خوب مسئله را بشناسيد تا به راحتی باور كنيد و از اين شعور برين يعني اعتقاد به وجود حضرت خود را محروم نكنيد.

اگر ملّتي به واقع و با تمام وجود ظهور حضرت را اراده كند و آن را جزء تقاضاي واقعي خود قرار دهد تا خداوند آن حضرت را ظاهر كند، آن غيب بزرگ عالم، ظهور مي‌كند. دوري حضرت، ريشه در ضعف اراده و تقاضاي ما دارد. همين باور اصيل شيعه خود و سيله اي براي ظهور حضرت است، بايد تقاضا را شديد كرد، نظام ديني يك نظام لطيفي است و بايد به ظرائف آن توجه داشت.

در جمله قبل عرض كرديم؛ شما براي نجات زندگي اجتماعي، سياسي خود بايد راجع به حضرت فكر كنيد. ولي بنده معتقدم تا مسئله از بعد نظري و عقيدتي حل نشود طرح مسئله از جهت اجتماعي، سياسي مفيد نيست. پس بايد ابتدا ابعاد وجود مبارك حضرت در هستي، از جنبه هاي نظري بررسي شود. در روايات با اين مضمون داريم كه هر كس راجع به مسائل ديني خوب فكر نكرده است، ولي در مسائل ديني خيلي تحرك دارد، احتمال بدهيد منافق است، چون منافق خوب فكر نمي‌كند و اهل «تّفقه» در دين نيست، ولي خيلي كار مي‌كند.

این خطرناک است که افراد جامعه در مسائل دینی خوب فکر نکنند ولی ادعای دینی داشته باشند. مسئله معرفت به وجود حضرت حجت^{علیه السلام} نیز باید از جهت علمی حل شود. بنده؛ این موضوع را در دستگاه فکری خاصی مطرح کردم. از طریق دستگاه های فکری دیگری نیز می توان مسئله را بررسی کرد. خود قرآن برای اثبات امامت، مبانی فوق العاده خوبی دارد؛ چرا که اگر اثبات کردیم قرآن سخن صدق است و نبی حقیقتاً نبی الله است، خود قرآن وسیله ای می شود برای اثبات ادعاهای بعدی. به قول صدر المتألهین (رحمة الله علیه) سخن معصوم^{علیه السلام} و قرآن می تواند حدّ وسط قضیه قرار گیرد، به شرطی که ابتدا برای قلب شما اثبات شود که قرآن حق می گوید و یا آن سخن، سخن امام معصوم است.²³ بنابراین؛ بعد از معرفت به چگونگی وجود حضرت، جهت سیاسی مسئله هم چیز خوبی است. اعتقاد به جذبه اجتماعی، تاریخی و سیاسی وجود مبارک حضرت که بقای جامعه را تضمین می کند، نکته ای است که باید روی آن کار کنید ولی دیگر در این جلسه نمی توان به آن پرداخت.²⁴

23 - در این مورد می توانید به تفسیر قیّم المیزان، به خصوص به تفسیر آیات 59 نساء، 44 مائده، 59 آل عمران، 33 احزاب و 124 بقره رجوع فرمایید.

24 - برای بررسی جذبه تاریخی- سیاسی موضوع می توانید به کتاب فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت^{علیه السلام} رجوع فرمایید.

بركات ارتباط قلبي با امام زمان

تأکید بنده این است که ارتباط حضوري بين عاشقان و لئى الله الاعظم، با آن حضرت يك ارتباط ملموس شیريني است که هر کس از آن محروم شود از عیش بزرگي محروم شده است. آیا شما در این باره فکر کرده اید که همین حالا می شود قلباً با حضرت ارتباط داشت؟ آیا روي این مسئله وقت گذاشته اید؟ البته؛ نه به يك شکل ارتجاعی انحرافی که انجمن حجتیه فقط شعارش را داد و از عقاید خرافه مردم، بنای خود را ساخت، یا این که امروزه گروه هایی مردم را مشغول این موضوعات کرده اند که چه کسی امام را ملاقات کرده و در واقع مردم را مشغول افراد می کنند تا متوجه مقام امام ♦، این نوع برخوردها با موضوع، برخورد های خطرناکی است. و لذا آن ها عموماً طعمه بازی های سیاسی غرب و استعمار می شوند. از همان ها بپرسید حضرت را چگونه قبول دارید؟ معلوم نیست تصوّر و اندیشه صحیحی از حضرت داشته باشند.

يك وقت عشق به حضرت حجت دکان داری است و يك زمانی يك بیدارباش است. نسل نو که نسلی بیدار است حیث است که از ارتباط قلبی با انسان کامل محروم باشد. اگر شما رسیدید به این که کسی هست که به شما کمک جدی می کند، یعنی تمام انسانیت شما را هدایت می کند پس باید با او ارتباط داشته باشید آن هم

ارتباطی ارادتمندانہ. حداقل روی این مطلب فکر کنید.

عده‌ای هستند که با چشم باطن، مثل زمانی که شما در خواب، چیزی را می‌بینید، حضرت را می‌بینند، بعضی‌ها در حد رؤیت باطنی نیستند، ولی قلبشان آماده است و از انوار و هدایت‌های آن حضرت مدد می‌گیرند. زمان، زمانی نیست که این دنیا و قرارداد هایش، برای زندگی به تنهایی کافی باشد و از امام زمان^ع محروم باشیم. صاحب امر برای مدد به ما انسان‌ها حضرت حجت^ع است. هنگامی که شما با مقدماتی توانستید مسئله را برای خودتان حل کنید، آرام آرام، چشم قلب شما نسبت به توجه به آن مقام عظیم بینا می‌شود. آن وقت خود امام وجود خودش را برای قلب شما ثابت می‌کند. مگر خداوند نمی‌فرماید: «اگر شما با عبادات خود به سوی من آمدید، من آن‌چنان شما را دیندار می‌کنم که به یقین برسید»²⁵ این وعده حق است که شما با ایمان بیایید، من شما را به یقین می‌رسانم. شما مسائل علمی و معرفتی امامت را حل کنید، بعداً از طریق بندگی خداوند، به سمت این قطب عالم امکان بروید، ببینید چه مدهای می‌کند که بنده شرمنده می‌شوم از این‌که از آن مقام برین، به‌طور سطحی برایتان سخن گفتم، والله شرمنده‌ام.

مرحوم آیت‌الله طهرانی از قول
آیت‌الله قاضی طباطبایی (رحمة الله علیه) نقل می‌کنند که:
«اگر کسی درست سیر و سلوک کند، حتماً خداوند
او را به مسیر اهل‌البیت می‌کشانند».

در هر صورت، مقام آن حضرت بسیار
بالا تر از این‌ها بود و از حضرت عذر
می‌خواهم چون بنای این بحث، طرح
اولیه‌ای از نحوه حضور حضرت است، ولی
آنچه شأن موضوع بود آن نیست که ما
گفتیم. ما به‌عنوان مقدمه، بحثی را
جهت عزیزان مطرح کردیم.

امیرالمؤمنین ♦ می‌فرمایند: «مَالِ اللَّهِ آيَةُ
أَكْبَرُ مِنِّي»²⁶؛ یعنی برای خداوند آیت و
نشانه‌ای بزرگ‌تر از من نیست، بنابراین
با شناخت مقام و مرتبه امام معصوم-که
در حال حاضر حضرت مهدی‌اند- بسیاری از
مراحل خداشناسی را می‌توان طی کرد،
ولی ابتدا باید به نحوه حضور آن حضرت
آگاهی پیدا کرد تا در مراحل دیگر به
بی‌راهه نرویم.

خدایا! بارالها! پروردگارا! ما را
به معارف اسلامی بیش از پیش آشنا
بگردان.

خدایا! قلب ما را ظرف معارف قرآنی
قرار بده.

خدایا! آمادگی برای مدد گرفتن از
انسان کامل، حضرت حجت ^{علیه السلام} را بر ما
ارزانی بدار.

خدایا! قلب آن حضرت را از ما راضی
بگردان.

خدايا! ما را لياقت دريا فت الطاف
غيبه انسان كامل عطا بفرما.
خدايا! فرج پربركت آن حضرت را
تسريع بفرما.

«والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته»

نحوہ ظہور حضرت حجت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(سَلَامٌ عَلَيَّ آلِ يَسَّ، السَّلَامُ عَلَيَّكَ يَا دَاعِي
إِلَّاهُ وَرَبَّانِيَّ آيَاتِهِ)

(السَّلَامُ عَلَيَّكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَذِيَّانَ دِينِهِ)
(السَّلَامُ عَلَيَّكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ،
السَّلَامُ عَلَيَّكَ يَا ذَلِيلَ إِرَادَتِهِ)¹

سلام بر همه خانواده محمدؐ، سلام بر
تو ای دعوت کننده به خدا و تربیت شدة
آیات او، سلام بر تو ای دریچه ارتباط
با خدا و دین شناس دین او، سلام بر تو
ای خلیفه خدا و مددکار حق او، سلام بر
تو ای حجت خدا و رهنمای خواست او.

تولد قطب عالم امکان، حضرت بقیة الله،
واسطه فیض حضرت حق برای همه مخلوقات
عالم وجود را تبریک عرض می‌کنم. بنای
ما بر این است که إن شاء الله در این بحث
یک توجه و تذکری نسبت به چگونگی ظهور
مقدس حضرت بقیة الله الاعظم داشته باشیم،
بلکه آرام آرام بتوانیم آن معرفتی را
که نسبت به امام زمان  از ما انتظار
است در خود محقق کنیم، چرا که
فرموده اند: اگر امامتان را بشناسید،
از حضور و غیبت او هر دو، بدترین

بهره را می‌برید. إن شاء الله با توجه به وجود مقدس آن حضرت چنین چیزی برای همه ما محقق بشود.

موجود بودن موعود

یکی از مسائلی که شیعه به آن معتقد است و یکی از نکات عمیق تفکر شیعه است «موجود» بودن «موعود» است. و این نحوه عقیده، نشانه شعور بزرگ و واقع‌بینی ارزشمند شیعه است، که بعداً بدان خواهیم پرداخت. در این مطلب هیچ شکی نیست که همه ادیان تا این‌جا را معتقدند که موعودی هست و با دجال آخرالزمان می‌جنگد و جهان را به یک عدالت و معنویت آرمانی می‌رساند؛ و این عقیده، هم مبانی دینی دارد هم مبانی فلسفی. آنچه شیعه متوجه است و به گفته هانری گربن² همین سبب زنده بودن مکتب تشیع شده این است که آن موعود، هم اکنون موجود است. یعنی این‌طور نیست که امام زمان^{علیه السلام} در آخر تاریخ عالم، موجود شوند و سپس ظهور کنند. بلکه آخرالزمان، ظرف ظهور وجود مقدس امام زمان^{علیه السلام} است. یعنی وجودی که قبلاً هم بوده، در آخرالزمان ظاهر می‌شود.

ابتدا باب بحث را از نظر استدلالی تا حدی باز می‌کنیم و سپس به زوایای

2- کتاب شیعه (مذاکرات و مکاتبات پروفیسور هانری گربن با علامه طباطبایی «ره») مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

دیگر آن می‌پردازیم، البته در بحث «آخرالزمان؛ شرایط ظهور باطنی‌ترین بُعد هستی» و یا در بحث «نحوه حضور حضرت حجت (ع) در هستی» از زاویه دیگری حضور و ظهور حضرت را عرض کرده ایم. امید است این نحوه ورود به مسئله، یقین و بصیرتی نسبت به وجود مقدس آن حضرت برای ما پدید آورد.

این یک قاعده عقلی است که همیشه چیزی که درجه وجودی‌اش بالاتر است، و مسلم در عالم غیب واقع است، اول به وجود می‌آید سپس در عالم ماده آرام آرام ظهور پیدا می‌کند.

ارسطو مثال خوبی می‌زند؛ می‌گوید: کودکی که در حال جوان شدن است، درست است که جوانی این کودک هنوز بالفعل نشده و لذا هنوز جوان نشده است، اما مرتبه و شخصیت جوانی در عالم غیب وجود دارد که این کودک از نظر بدنی و فعالیت‌های فیزیولوژیکی به آن برسد. اگر جوانی به عنوان یک مقصد و غایت بالفعل موجود نباشد، این بدن به سویی کدام مقصد و غایت می‌رود؟ پس این بدن به طرف غایت و هدفی می‌رود که فعلاً موجود هست؛ هرچند که در بدن این کودک هنوز ظاهر نشده است. و این‌طور نیست که وقتی این کودک جوان می‌شود، غایتی به نام جوانی تازه به وجود آید، بلکه وقتی این کودک جوان شد، جوانی موجود در خارج که به صورت غیبی موجود بود، در بدن او همراه با جسم مادی او، ظاهر می‌شود.

غایتِ مفقود، محال است

در همین رابطه فیلسوفان قا عده ای دارند که می‌گویند: «غایت هر شیء، حتماً بالفعل موجود است، که موجب می‌شود این شیء به طرف آن غایت در حرکت باشد». و بعد می‌گویند: «مگر می‌شود شیء به طرف غایت و جهتی برود که آن غایت و جهت موجود نباشد؟»³ به اصطلاح غایتِ مفقود معنا ندارد همچنان که حرکت بدون جهت معنا ندارد. مثلاً وقتی شما می‌خواهید از محل کارتان به خانه بروید، باید خانه ای واقعاً موجود باشد تا رفتن شما معنا بدهد. عقل و حکمت نشان می‌دهد که غایتِ مفقود محال است.

اگر بر روی این قا عده عقلی فکر کنید، می‌بینید که این حرف فیلسوفان که می‌گویند غایتِ مفقود محال است؛ يك حرف منطقی است. یعنی نمی‌شود يك جریان طبیعی یا جریان روحانی و یا يك جریان انسانی به سویی حرکت کند که آن سو و آن هدف، موجود نباشد. بنابراین، قبل از این که به خانه برسیم خانه ای هست تا ما به آن برسیم. یا قبل از این که ما به پیری برسیم، پیری به عنوان یک خصوصیت برای روح و جسم ما در عالم هست ولی این بدن هنوز به این خصوصیت نرسیده است؛ یعنی آن غایتِ موجود برای این بدن فعلاً ظاهر نشده

3- «تاریخ فلسفه غرب»، فردرک کاپلستون، ج اول، بخش ارسطو، ترجمه دکتر سید جلال‌الدین مجتبوی.

است، نه اینکه در عالم هم محقق و موجود نیست. نتیجه این که این حالت جوانی برای کودک، یا پیری برای جوان، به عنوان غایت به شکل بالفعل در خارج هست، هرچند برای این کودک یا جوان به صورت بالقوه موجود است.

عقیده شیعه در مورد حضور حضرت مهدی^ع بر همین مبنا است که ظهور حضرت در آینده تاریخ است و نه اینکه حضور حضرت هم مربوط به بعد باشد. متأسفانه اهل سنت و مسیحیت و یهودیت از این قاعده زیبای عقلی که دین هم آن را مطرح فرموده، غافل هستند. مثلاً مسیحیان می‌گویند جهان به سوی مسیح حرکت می‌کند یا اهل سنت می‌گویند جهان به سوی مهدی امت حرکت می‌کند و این مهدی یا مسیح موعود، در آینده متولد می‌شود. ما به آنها می‌گوییم که کمی فکر کنید؛ چیزی که غایت عالم است، اگر محقق نباشد، جهان چگونه دارد به سوی آن پیش می‌رود؟ چگونه در آخرالزمان مقام مهدی^ع در دل این جهان ظاهر می‌شود؟ فقط تا این جا را قبول دارند که مهدی یک مقام است، یک حقیقت است، می‌آید و جهان را از عدل و داد پر می‌کند.

پس با این مقدمات روشن شد که ظهور غایت، بعداً محقق می‌شود، نه این که وجودش هم بعداً موجود می‌شود. بنابراین؛ در عین این که وجود آن حضرت الآن محقق است، عالم آرام آرام به ظهور

مقدس امام زمان علیه السلام می‌رسد. البته ارسطو و فیلسوفان امثال او آن‌قدر دستشان پر نبود که فکرشان را تا وجود «انسان کامل» به عنوان غایت نظام انسانی، جلو ببرند، این نگاهی است که به کمک دین برای انسان به وجود می‌آید. ولی متفکرانی مثل ارسطو هم اصل قضیه را می‌فهمند که هر غایت حقیقی باید در عالم غیب محقق باشد.

مولوی هم یک نگاهی در این قضیه دارد. او در عین این‌که به وجود امام زمان علیه السلام معتقد است، به امام حی و حاضر هم معتقد است. تقریباً عرفای اسلام چه شیعه و چه سنی معتقد به وجود امام زمان به نحو موجود موعود هستند. به عنوان مثال محی‌الدین بن عربی سخنانی در این مورد دارد که در بحث «نحوه حضور حضرت حجت علیه السلام در هستی» طرح شده است. مولوی در این قضیه شعری دارد که شعر بسیار پخته‌ای است. معنی ظاهری آن این است که می‌گوید: در ظاهر باغبانی که درخت را جهت میوه دادن می‌کارد، از نظر زمانی اول درخت را می‌کارد، بعد درخت میوه می‌دهد. ولی در باطن این‌طور نیست؛ باغبان ابتدا به فکر میوه است که درخت را می‌کارد. یعنی در باطن معتقد است یک میوه‌ای هست که اگر این درخت رشد کند، آن میوه در این درخت به ظهور می‌آید. یعنی این عالم توانایی این را دارد که اگر درخت آماده شد، آن میوه‌ای را که درخت

می‌تواند کسب کند به درخت بدهد. پس می‌گوید از یک جهت میوه اول است و از جهت دیگر درخت اول است:

در زمان، شاخ از در هـنـر، از ثمر است، این شاخ از اول است، یعنی در واقع میوه مقدم است و فرمان می‌دهد و تحریر می‌کند و سپس درخت کاشته می‌شود. چه عاملی باغبان را به باغ کشید که بیل بزند و آبیاری کند؟ مسلم میوه ای که در افق فکری باغبان بود عامل این کارها بود. باغبان می‌دانست چنین چیزی هست که اگر شرایطش را فراهم کند، این میوه سر درختش ظاهر می‌شود. مولوی در ادامه می‌گوید:

چون‌که مقصود از پس‌ثمر اول بود، یعنی چون‌که مقصود او از کاشتن درخت، رسیدن به میوه بود، پس میوه اول است، اما در عالم غیب و در عالم ذهن باغبان، هر چند که تحرک باغبان و ایجاد درخت از نظر زمان اول بود. مگر این میوه در انتها ظاهر نشد؟ یعنی در ابتدا حرکت به سوی این میوه بود. پس در ابتدا این میوه به عنوان غایت این درخت در خارج و در صورت غیب موجود بود که درخت و آب و آبیاری را باعث می‌شد. منتها باغبان باید تلاش کند که آن را بر سر شاخه درخت خود ظاهر کند. اگر این میوه واقعیت نداشت که حرکت به سوی آن معنی نداشت.

شیعه، هر روز با امام زمانش ارتباط دارد

این که شیعیان معتقدند تمام طول تاریخ را امام زمان^{علیه السلام} حرکت می‌دهد، به دلیل همین توجه به حضور حضرت است. می‌گویند امام زمان^{علیه السلام} عامل شروع تاریخ، و ادامه بستر تاریخ و شکوفایی انتهای تاریخ است.⁴ به همین جهت شیعیان در تمام طول تاریخ در آرزوی ظهور حضرت مهدی^{علیه السلام} هستند.

پس این یک شناخت ناهماهنگ و غیرمنطقی است که فکر کنیم آنچه غایت عالم است و همه ادیان هم معتقدند که آن غایت و هدف عالم است، بعداً به وجود بیاید. این طرز فکر بنیادش غلط است؛ چراکه غایت هرچیز باید در موطن خودش به صورت بالفعل موجود باشد. حال از برکات همین عقیده شیعه هر روز با امام زمان^{علیه السلام} حرف دارد و صحبت می‌کند و استفاده‌های فوق‌العاده می‌برد، و از همه مهم‌تر به برکت این انتظار همیشه خود را به عنوان يك ملت زنده نگهداشته است.

در نقش و تأثیر امام زمان^{علیه السلام} باید خیلی بحث شود که آیا حالا که امام زمان^{علیه السلام} در غیبت‌اند یعنی نعوذ بالله بازنشسته‌اند؟ علت همه این بدبختی‌ها این است که ما نمی‌توانیم حضور غیبی

4 - به کتاب «فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت^{علیه السلام}» رجوع کنید.

امام زمان علیه السلام را آنطور که باید و شاید برای مردم تبیین کنیم تا معلوم شود جهان هستی صاحب دارد و جهان به حال خود رها نشده است.

نحوه تحقق ظهور

آنچه را که دوباره به عنوان تأکید بر روی يك اصل در معرفت دینی، می‌خواهیم بیان کنیم این است که ما باید کاری کنیم این ظهور، که عالی‌ترین مرحله ظهور حقایق غیبی است، به بهترین نحو محقق شود. باغبان دو کار می‌تواند بکند. اولاً: این که تمام شرایط را فراهم کند تا بهترین و عالی‌ترین شکل میوه که تمام کمالات آن میوه را دارد، ظاهر شود. و اگر شرایط ظهور کامل میوه را آماده نکرد، با یک میوه کم رشد و ناقص روبه‌رو می‌شود. ثانیاً: آن قدر سستی کند که اگر هم قرار است میوه کاملی نصیبش شود؛ درخت، آن صورت کامل را خیلی دیر ظاهر کند. همه حرف هم همین است که این میوه چون در عالم هست، به ظهور می‌آید و فقط شرایط ظهور را می‌خواهد. اگر شرایط ظهور فراهم نشود یا فعلاً ظهور نمی‌کند، و آن ظهور تام به آینده موکول می‌شود، و یا اگر هم فعلاً ظهور کند، ناقص ظهور می‌کند و آن تجلی تام در آینده نزدیک صورت نمی‌گیرد.

ما هم ممکن است نسبت به وجود مقدس امام زمان علیه السلام اشتباه بکنیم و شرایط

ظهور را تنگ کنیم و در نتیجه آن لطف اصلی نرسد. توضیح این که هیچ وقت ملت منتظر امام زمان علیه السلام، نسبت به ظهور آن حضرت محروم کلی نیستند، ولی برخوردار کلی هم نیستند. محروم کلی نیستند چون بالاخره فقها و اولیاء، نایب امام زمان علیه السلام هستند. ولی چرا مردم تلاش نمی‌کنند خود امام زمان علیه السلام را داشته باشند؟ خود فقها و اولیاء هم می‌گویند ما خاک کف پای امام زمان علیه السلام هم حساب نمی‌شویم؛ این‌ها که بیش از این ادعا ندارند.

اگر مردم زمینه ظهور امام زمان علیه السلام را فراهم کنند امام زمان علیه السلام به جَدّ می‌آیند. همیشه ظهور رحمت حق خیلی غیر منتظره است. به عنوان مثال کسانی که در فعالیت‌های مبارزاتی انقلاب اسلامی بودند گاهی فکر می‌کردند باید حدود 20 سال با ارتش شاه جنگید تا آرام آرام و سنگر به سنگر پیروز شد. ولی اصلاً معلوم نشد که چطور یک دفعه شاه رفت، بختیار از ساختمان نخست وزیری فرار کرد و ارتش هم به پادگان‌ها رفت و انقلاب پیروز شد. ما فکر نمی‌کردیم که رژیم شاهنشاهی به این سرعت سرنگون شود. باید حواسمان باشد که ما با اسلحه و مهمات پیروز نشدیم. این‌ها بهانه بود! حالا اگر چهار تا پاسگاه و کلانتری هم به راحتی تسلیم شدند که این را نباید به حساب زور و قدرت خودمان بگذاریم. این‌ها مثل این است که آدمی

بخواهد بمیرد؛ بالاخره یک طوری می‌میرد؛ حالا یا از کلیه اش می‌میرد، یا از قلبش و یا از مغزش می‌میرد. شاه بر اساس سنت الهی بنا بود برود، یک طوری رفت. شوروی هم بنا بود برود، یک طوری رفت.

ظهور رحمت حق هم همین طور است، ناگهانی است. این که شما بگویید ما می‌نشینیم برنامه های پنج ساله تنظیم می‌کنیم برای این که آقا بیایند و آقا در برنامه پنج ساله تشریف می‌آورند، این طوری نیست! امام زمان علیه السلام که رحمت کل حضرت حق به بشریت است یک دفعه تشریف می‌آورند. عمده این است که ما بدانیم که ظهور و خفای آن نور مقدس دست ماست. مانند همان باغبان است که می‌تواند کاری کند که عالی‌ترین میوه روی درخت ظاهر شود و یا سستی کند و فعلاً عالی‌ترین ظهور نصیبش نشود، یعنی باغبان به اندازه زحمتش بهره می‌برد.

شما دیدید ملت شیعه یک مقداری تلاش کرد و یک ظهور و انکشاف نسبتاً با ارزشی به نام انقلاب اسلامی با این همه برکت نصیبش شد. ظهور انقلاب اسلامی و ظهور حضرت امام خمینی (رحمة الله علیه) ظهور خیلی خوب و مبارکی بود ولی مگر با ظهور حضرت حجت علیه السلام قابل مقایسه است؟ ظهور تام یعنی ظهور وجود مقدس امام زمان علیه السلام.

امام ♦ چگونه می‌آیند؟

سؤال شما این است که آقا چطور می‌آیند؟ جواب بنده این است که همین که ما آمادۀ آمدن حضرت شویم، حضرت می‌آیند. خوب حالا چطوری آمادۀ شویم که بیایند؟ همین که متوجه باشیم، آنچه آمدنی است، این خصوصیات را دارد و دل به آن شرایط عالی ببندیم، و متوجه باشیم آنچه که باید برود، همین وضع موجود جهان است و دل به آن نبندیم، در آن صورت آمادۀ شده‌ایم. دل از یک طرف باید در گرو شرایطی باشد که امامی معصوم که امید همة انبیاء و اولیاء است در رأس امور باشد و از طرف دیگر با تمام وجود از وضع کفر جهانی متنفر باشد و مواظب باشد هیچ‌گونه دلبستگی به آن پیدا نکند.

مشکل‌ترین قسمتی که تا امام‌زمان^ص نیاید برای بشر حل نمی‌شود، چگونه آمدن امام‌زمان^ص است. برای این‌که این مسئله روشن شود مثالی می‌زنم، دیگر خودتان روی آن فکر کنید:

بنده یقین دارم که هیچ کس حتّی خود امام‌خمینی^(رحمة الله علیه) هم نمی‌دانستند که شاه چگونه می‌رود. کمونیست‌ها که اصلاً امیدی نداشتند؛ فکر می‌کردند باید رویه بیایند و شاه را ببرند. مذهب‌های متوسط هم نسبت به سرنگونی نظام شاهنشاهی در شك به سر می‌بردند. انسان‌های مؤمنی هم که به سنت الهی معتقد بودند، می‌دانستند که اگر مردم به واقع شاه

را نخواهند و حق را بخواهند شاه می‌رود؛ ولی هیچ‌کس در این کشور نمی‌داندست چگونه و چه موقع شاه می‌رود، و در آخر دیدید که شاه رفت.

امام خمینی (رحمة الله علیه) می‌دانستند که زمان نابودی روسیه فرا رسیده است و در نامه به گورباچف رئیس جمهور شوروی سابق نوشتند: «دیگر باید سراغ مکتب مارکسیسم لنینیسم را در موزه ها گرفت».

آیت‌الله جوادی آملی (حفظه الله) می‌فرمودند:

«وقتی من پیام امام خمینی (رحمة الله علیه) را برای گورباچف می‌خواندم، پیام را سطر به سطر می‌خواندیم تا آن را به او تفهیم کنیم و مترجم هم ترجمه می‌کرد و گورباچف هم دقیق گوش می‌داد. وقتی به این جا رسیدیم که «برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد»، صورت گورباچف مثل تشت خون شد؛ هم از طرفی ادبش زیاد بود و می‌خواست چیزی نگوید و هم از طرفی تحمل این خبر برایش سخت بود، چون این پیام برای آنها توهین بزرگی بود، چرا که معنی‌اش این بود که شما دیگر تمام هستید.»

امام خمینی (رحمة الله علیه) تا این جا را می‌فهمند که استخوان‌های مکتب مارکسیسم لنینیسم خرد شده است، ولی نه گورباچف و نه امام (رحمة الله علیه) و نه بقیه می‌دانستند چگونه این مکتب می‌رود. فقط امام (رحمة الله علیه) می‌فهمید

که زمانه، زمانه انکشاف نفی مارکسیسم
لنینیسم است.

آنچه تأکید داریم این است که:
با شناخت عالم بقية اللهی، خودش،
خودش را به صحنه می‌آورد.⁵

این است که شما باید مواظب باشید
خدای ناکرده در رابطه با ظهور حضرت
مثل مسلمان‌هایی نشوید که در رابطه با
انقلاب اسلامی می‌گفتند نمی‌دانیم اصلاً
انقلاب می‌شود و شاه می‌رود یا نه و عملاً
هم تا روزی که شاه نرفته بود خودشان
را برای يك نظام اسلامی آماده نکرده
بودند. و امروزه هم همین‌ها هستند که
هر روز در اثر تبلیغات دشمنان انقلاب
فریب می‌خورند. يك روز پنی‌ر ارزان
می‌شود، می‌گویند نه بابا! جمهوری
اسلامی بد نیست، و يك روز که پنی‌ر
گران می‌شود می‌گویند نه فایده ندارد،
می‌گویند رادیوهای بیگانه گفته‌اند تا
دو هفته دیگر انقلاب اسلامی تمام است.
بیدست سال است در این حالت خوف و رجا
در حال جان‌کندن‌اند! چون نمی‌دانند
این انقلاب چگونه و بر چه اساس و سنتی
آمده است، فکر می‌کنند يك حادثه عادی
تاریخی است که با يك حادثه عادی دیگر
می‌رود.

داستان حضرت طالوت را در قرآن
دیده‌اید به یهودی‌هایی که بنا شد با
جالوت بجنگند فرمود: يك نهر آبی

5 - به نوشتار «معنی و عوامل ورود به عالم
بقية اللهی» رجوع فرمایید.

جلویمان است خداوند ما را با آن نهر می‌آزماید، هرکس از آن بخورد از لشکر من نخواهد بود، و هرکس از آن نخورد از من است، مگر آن‌که با دست خویش یک مشت از آن برگیرد و بنوشد. اکثراً بدون توجه به سخن طالوت از آن نهر خوردند مگر عده کمی، پس سه گروه شدند؛ گروهی کاملاً آب خوردند تا سیر شدند؛ حضرت هم به آنها گفت برگردید. عده کمی هم اصلاً آب نخوردند، چون حضرت طالوت به‌عنوان نایب پیامبر آن زمان گفته بود آب نخورید و یک عده هم یک مشت آب خوردند، چون حکم اولیه حضرت این بود که آب نخورند و بعد یک مشت از آن را استثناء کرده بودند، اینها هم دنبال حضرت طالوت آمدند و حضرت هم ردشان نکرد.

موقع جنگ با جالوت که شد و سختی‌های جنگ، خود را ظاهر کرد، آنها دو گروه شدند؛ یک عده‌ای گفتند «**لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ**»⁶ یعنی ما نمی‌توانیم با جالوت و لشکرانش بجنگیم. این‌ها همان‌هایی بودند که یک کمی آب خوردند و همه ضربه را هم همین‌ها زدند چون روحیه لشکر را سست کردند. عده‌ای هم با یک روحیه سرشار از ایمان و استواری گفتند «**كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ**» یعنی این حرف‌ها چیست؟ چه بسیار اتفاق افتاده است که به اذن خدا عده کمی بر

عده کثیری غلبه کرده اند، پس ما می توانیم بجنگیم. این ها همان کسانی بودند که از آن نهر اصلاً آب نخورده بودند هرچند کم بودند، ولی معادله شان در پیروزی و شکست این بود، که ما می خواهیم حق پیروز شود. کسانی که آب خوردند گفتند ما دنبال تو آمدیم که خوش بگذرانیم؛ جالوت را به قتل برسانیم و به اصطلاح خودمان پول نفت را برداریم! چرا شاه و خواهرش پول نفت را بردارند؟ این ها فکر می کردند انقلاب و اسلام برای این است که جیب شان پر شود، این ها همیشه با انقلاب مشکل داشته و خواهند داشت. عده ای هم این طرف و آن طرف می افتند؛ کمی مذهبی و کمی بی دین اند. این ها هم برای خودشان مضرانند و واقعاً خیلی از این ها «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ» می شوند، و هم برای نظام اسلامی مضرانند.

شما روی این قضیه کمی فکر کنید و مواظب باشید که از آن مسلمانان نوع دوم انقلاب امام زمان علیه السلام نشوید. جریان انکشاف ظهور حضرت، درست است که خیلی سخت است، اما امکان فهمش هست و اگر درست فهمیدید یکتا طور دیگر با آن برخورد می کنید. ما هم تا حالا چیزی نتوانستیم در رابطه با آن ظهور، خدمتتان بگوییم، فقط تلاش می کنیم تا بلکه خودتان بتوانید در خودتان این عالم انکشاف ظهور را دریابید که این شروع بسیار مبارکی است.

ظهور؛ مثل ارتباط با خدا

انکشاف ظهور، مثل ارتباط با خدا است؛ وقتی کسی خدا را عقلاً و قلباً شناخت، می‌بیند که هست و می‌بیند که ظاهر شد و متوجه می‌شود که عجب! تمام مدت عمرش خدا از همه چیز به او نزدیکتر بود، ولی خود را آماده نکرده بود که حضرت حق برایش ظاهر شود. واقعاً افرادی که فکر می‌کنند خدا دنیا را خلق کرده است ولی در دنیا حضور ندارد و خدا در جایی است غیر جایی که دنیا هست، و دنبال خدا در جاهای دیگر می‌گردند این افراد هیچ وقت خدا را نمی‌یابند. این‌ها دنیا را به‌عنوان مخلوق و اثر خدا می‌بینند و می‌گویند خدا هست. اما عده‌ای با تزکیه و با معرفت می‌روند دنبال این‌که خدا را با چشم قلب‌شان بیابند این‌ها یک‌مرتبه می‌بینند خدایی که در سراسر هستی هست، برایشان پیدا شد:

آن‌که عمری در پی او ناگهان یافتم با دل
وجود مقدس حضرت بقیةالله سراسر عالم
را گرفته است، او در همه جای عالم حی
و حاضر است و از همه موجودات عالم هم
حاضرتر است. پس زمینه ظهور می‌خواهد،
هر لحظه امکان این ظهور هست، نمی‌دانیم
به چه شکل؟! ولی می‌دانیم مثل
انقلاب اسلامی که یک‌مرتبه با آن روبه‌رو
شدیم، یک‌مرتبه با آن ظهور مبارك تام
روبه‌رو می‌شویم. مثل ظهور حضرت حق
برای دلی که آماده ظهور شد، خدا

همیشه بود ولي ظاهر نبود. حضرت ﷺ در عالم غیب حاضرند، جامعه اگر آماده شد، يك مرتبه با وجود مقدس ایشان روبه‌رو می‌شود.

اگر ملت شیعه برسند به وجود معنی بقیة الله الاعظم؛ يك مرتبه می‌بینند ظهور پیدا و محقق شد. تحقق ظهور به شناختش است و شناختش هم بسیار مشکل است ولي شدنی است. اولین مشکل این است که آنچه ما امروز در جهان داریم، آن نیست که امام‌زمان ﷺ می‌خواهند بیاورند. روي کلمه «انقلاب» بیشتر فکر کنید. این که می‌گویند انقلاب امام‌زمان ﷺ، یعنی از ابتدا همه چیز را دگرگون می‌کنند. از مسجدها که خراب می‌کنند و از کنیسه‌ها و کلیساها و حکومت‌ها گرفته تا چیزهای دیگر. وقتی می‌فرمایند تمام زیورهای مساجد را بیرون می‌ریزند، یعنی مساجد به هم می‌ریزد. وقتی حضرت با فکر حاکم بر مساجد مقابله می‌کنند، خیلی از این نظام‌های ارزشی را که به اسم دین حاکم است، نفی می‌کنند. دیگر خودتان حساب بقیه را نکنید. قرآن خوان‌های زیادی را حضرت می‌کشند. قرآن خوان‌هایی که قرآن را از زاویه انقلاب جهانی امام‌زمان ﷺ نمی‌خوانند، بلکه برای تأیید نظام موجود فرهنگ مدرنیته می‌خوانند،

این‌ها حجاب ظهور حضرت بقیة الله الاعظم اند.⁷
اگر کسی قرآن بخواند و بگوید
الحمد لله ما قرآن می‌خوانیم ولی فکرش
این باشد که ما را به دشمن چه کار؟
آنها کارشان را بکنند و ما هم قرآن و
نماز مان را بخوانیم ، اینها اولین
کسانی اند که سرشان زده می‌شود.

عوامل رفع حجاب

اگر ان شاء الله این مقدماتی را که عرض
کردیم؛ آرام آرام نتیجه بدهد و متوجه
نظام عالم بقیة الله بشویم ، خود این
توجه ، باعث رفع حجاب ظهور حضرت
بقیة الله می‌شود. اگر مردم کمی همت کنند
و برسند به حالتی که فقط بقیة الله الاعظم
می‌خواهند و چاره دردشان از اول تاریخ
تا حال او بوده است، جامعه خیلی زیبا
می‌شود. یکمرتبه می‌بینند به شدت زمینه
ظهور فراهم شده است و یکدفعه ظهور
واقع می‌شود. شما دیدید همین‌که
آرام آرام ملت ایران رسیدند به این‌که
شاه نمی‌خواهند، یکمرتبه با نظام
جمهوری اسلامی روبه‌رو شدند.

7 - برای روشن شدن معنی عالم بقیة الله الاعظم ، به
نوشتار «معنی و عوامل ورود به عالم بقیة الله»
رجوع فرمایید.

دو نوع دینداری در زمان غیبت

حالا چطور می‌شود که غیبت بقیة الله ﷺ شدید می‌شود و چکار کنیم که این غیبت ضعیف شود و ظهور واقع شود؟

غفلت از فرهنگ انتظار و غفلت از آماده شدن برای انقلاب جهانی باعث می‌شود که نه قرآن به درد ما بخورد و نه نماز به درد ما بخورد و نه امام زمان ﷺ بیایند.

قرآن را دو نوع می‌شود تفسیر کرد؛ یکی این‌که بگوییم قرآن آمده و بناست نظام جهان بشری را زیر احکام خود بگیرد و امام زمان ﷺ می‌خواهند با این قرآن حکومت جهانی تشکیل دهند. و یک نوع تفسیر از قرآن هم این‌که بگوییم الحمدلله قرآن هست و قرآن می‌گوید همه باید با یکدیگر خوب باشیم؛ ما باید با آمریکا هم خوب باشیم، اسرائیل هم جایی خودش باشد، و ما آن‌ها را به‌عنوان یک واقعیت بپذیریم.

اگر به فکر این‌که این جهان باید ویران شود و یک حکومت جهانی الهی بیاید نباشیم، هم واقعاً از انقلاب امام زمان ﷺ محروم می‌شویم و هم این‌که عبادات و قرآن خواندنمان به درد نمی‌خورد. الآن در محافل مذهبی دو شکل قرآن خوانده می‌شود: یک شکل این‌که اول پذیرفته‌اند دنیا همین‌طور باید باشد که هست؛ زور، زور آمریکا است، اسرائیل هم باشد، ما هم باشیم، پولدارها هم باشند، فقیرها هم در

ادامه فقرشان باشند. اینها قرآن را برای حفظ وضع موجود میخوانند؛ این قرآن خواندن به درد نمیخورد چون در جهت خلاف هدف قرآن است که میخواهد برجهان حکومت کند. اگر خواستی قرآن را بفهمی اول باید به فکر انقلاب جهانی اسلامی امام زمان علیه السلام باشی، آن وقت این قرآن برای حفظ وضع موجود نیست، بلکه برای نفی وضع موجود است. آن وقت پیامهایش برایمان ظاهر میشود و دستوراتش به حرکتمان میآورد، چون هدف را شناخته ایم.

شکستن شیشه عمر دیو جهان امروز

همانطور که عرض شد باید در اول یک «نه» به کل این عالم - که عالم ظلمات آخرالزمان است - گفت. شاید بعضی از عزیزان بگویند با این سن پیری مثل جوان ها حرف میزنی! نه این طور نیست. این مسئله مثل روز روشن است. یعنی شما حساب کنید اگر کسی ده ماه یا پنج ماه قبل از انقلاب اسلامی می گفت پیروزی این انقلاب حتمی است و جنس این عالم این است که این انقلاب به وقوع بپیوندد، نباید به او می گفتند که تو احساساتی هستی، باید به او می گفتند دلیلت چیست؟ امروز مردم دنیا باورشان نمی آید که می شود وضع موجود نباشد - نه این که وضع موجود را می خواهند - ولی چون فکر میکنند که تغییرش محال است، آن را می پذیرند. به قول یکی از

دانشمندان؛ کافی است این تبلیغ دائمی که دنیا همین‌طور که هست باید باشد از ذهن شما بیرون برود، در آن حال همه دنیا مدرنیته یک‌مرتبه ویران می‌شود. تعبیرشان این است که:

«بپذیریم که می‌شود دنیا غیر از این باشد که هست، همین مسئله را که پذیرفتید، شیشه عمر این دیو دروغی جهان معاصر می‌شکند».

می‌گوید فرهنگ ظلمانی موجود در جهان یک شیشه عمر دارد که بسیار هم نازک است و با یک فکر می‌شکند و آن این که روشن شود، لازم نیست دنیا همین‌طور که هست، باشد، همین. حالا شما خودتان بفرمایید که این مسئله چقدر در شیعه جا دارد؟ امام خمینی (رحمة الله علیه) چقدر تلاش کردند که به ما بفهمانند که می‌شود شاه نباشد. حتی بعضی از علماء با امام دعوا می‌کردند که آقا! می‌خواهی کشور را به هم بریزی؟ به اصطلاح امروزی‌ها می‌گفتند: تو چرا خشونت را تئوریزه می‌کنی؟ اما شاه چگونه رفت؟ همین که ملت به این رسیدند که می‌شود شاه نباشد، شاه رفت. تا یک سال قبلش می‌گفتند مگر می‌شود شاه نباشد؟ و شاه را همین باورها نگه داشته بود. اسلحه که او را نگه نداشته بود! بلکه همین فکر مردم او را نگه داشته بود که مگر می‌شود شاه برود، و خود شاه این فکر را در ذهن‌ها انداخته بود ولی مردم تصور می‌کردند که این فکر خودشان است. این است که می‌گوییم:

پناه بردن به این فکر و اندیشه که
 طوري نيست وضع موجود باقي باشد،
 پناه بردن به باطل است. حال اگر
 نماز و قرآن ما براي نفي وضع موجود
 نباشد، نماز و قرآن ما باطل است.
 باطل که نتیجه نمی‌دهد. شما اگر
 مسیر خانه‌تان به طرف شمال باشد ولي
 به طرف دیگر بروید، می‌گویید باطل
 است، یعنی رفتن شما نتیجه نمی‌دهد.
 اعتقاد به انقلاب جهانی الهی، فکر
 بسیار زیبا و عزیزی است؛ مثل اعتقاد
 به توحید و خداست. ولي باید به‌خوبی
 تبیین شود. پس عرض این‌است که تسلیم
 وضع موجود شدن، مثل پناه بردن به
 باطل است. یعنی باید برسیم به این‌که
 این فساد جهان حق نیست. یعنی بگویی
 که دولت آمریکا غلط می‌کند که با مردم
 جهان و حتی با مردم آمریکا ظالمانه
 رفتار می‌کند و اگر کسی گفت مگر برای
 آمریکایی‌ها هم تو نقشه می‌کشی بگویی
 بله! صاحب زمین امام زمان ﷺ است؛
 باید همه با يك اعتقاد اسلامي زیر
 نظام الهی امام‌زمان ﷺ باشند و یا
 این‌که جزیه بدهند. در روایت داریم که
 در زمان امام زمان ﷺ، کسانی که
 مسلمان نشوند - که این فقط برای یهود
 و نصاری هست- باید جزیه بدهند. یعنی
 باید زیر نظر اسلام باشند و نظر اسلام
 بر آنها حاکم باشد (یهود و نصاری تا
 آخرالزمان هستند، اما نه مستقلاً).

صورت خدای آینده جهان

وقتی ما پذیرفتیم که تئوریسین‌های فرهنگ جهان مدرن، بپری‌شه‌اند، دیگر مأیوس نمی‌شویم و همین که یأس ما از بین رفت، خیلی از کارها درست می‌شود. اگر به انقلاب جهانی‌ای که صورت خدایی به جهان می‌دهد فکر نشود، دین و اعمال دینی، وسیله‌ای می‌شود برای ارضای نفس امّاره؛ چون امید به بپری‌شه بودن فاسدان از بین می‌رود.

ما الحمدلله دلمان خیلی امن است که این فسادها هر چه زورشان بیشتر شود، بپری‌شه بودنشان بیشتر آشکار می‌شود. و چنین عقیده‌ای است که از آن کار می‌آید و ستمگران دنیا نگران همین عقیده‌اند. این‌ها که از آن چهار تا روشنفکری که نماز می‌خوانند و می‌گویند؛ آمریکا و صهیونیسم هم برای خود اصالت دارند نگران نیستند! نگرانی آنها از عقیده‌ای است که بگوید کل نظام ستم بپری‌شه است. لذا اگر کسی معتقد به انقلاب جهانی نباشد، فساد را می‌پذیرد؛ نه این که بگوید من می‌خواهم فاسد باشم، بلکه می‌گوید این فساد باید باشد و کاری نمی‌شود با آن کرد، و وسیله‌ای برای حق جلوه دادن آن می‌جوید و آیه و روایت پیدا می‌کند تا نظام لیبرال دموکراسی را اسلامی جلوه دهد. (این دیگر وحشتناک است!)

قبل از انقلاب آدم‌های مؤمن طاغوتی با نیروهای مذهبی انقلابی بحث و دعوا

می‌کردند که چرا با شاه مبارزه می‌کنید؟ و از آیات قرآن دلیل می‌آوردند که شاه خوب است و باید باشد. یعنی قرآن؛ وسیله تحقق حقانیت شاه شده بود! چرا اینها به این وضع افتاده بودند؟ چون پذیرفته بودند که شاه که نمی‌شود برود، پس باید باشد و حالا که باید باشد، باید راهی پیدا کنیم که بودنش را شرعی کنیم. مثلاً روایت می‌آوردند- روایت درستی هم هست- که امیرالمؤمنین ♦ فرموده‌اند: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»⁸ یعنی جامعه نیاز به حاکم دارد، چه آن حاکم نیکوکار باشد و چه گناهکار. پس طبق این روایت اشکالی ندارد که امیری فاجر حاکم باشد در حالی که حضرت می‌فرمایند: جامعه حاکم می‌خواهد، نه این که حاکم فاجر را تأیید کنند، بلکه جواب آنها را می‌دهند که می‌گویند اصلاً جامعه نیاز به حاکمیت ندارد. ولی اینها همه چیز را رها کرده و برای توجیه حاکمیت شاه ظالم این روایت را پیدا کرده بودند. این را به عنوان مثال عرض کردم که اگر کسی معتقد به نظام جهانی اسلام نباشد، گرفتار چه توجیهاتی می‌شود.

باید فراتر از عصر فکر کرد

اگر پذیرفتید که ستم باید باشد و اگر به حکومت جهانی توحیدی فکر

نکردید، قرآن و روایات را در خدمت توجیه حاکمیت ستم قرار می‌دهید، در حالی که باید فراتر از عصر فکر کرد. شما ببینید چه کسانی بودند که از پیروزی انقلاب اسلامی شوکه نشدند؟ آنهایی که به بعد از انقلاب اسلامی فکر می‌کردند.

من گاهی آدم‌هایی را می‌دیدم که حسرت دورانیشی و تیزبینی آنها را می‌خوردم. مثلاً امثال شهید بهشتی (رحمة الله علیه) واقعاً یک آدم‌های عجیبی بودند؛ همیشه می‌دانستند که خدا برای بعد، یک ذخیره ای برایشان گذاشته است و به آن فکر می‌کردند و همیشه هم می‌دیدید که موفق بودند. مسئله جنگ، در ابتدا به قدری وحشتناک بود که همه می‌گفتند: همه چیز رفت! امام (رحمة الله علیه) همان شب اول - که در بیمارستان قلب بستری بودند - فرمودند: یک دیوانه‌ای آمده و سنگی انداخته و فرار کرده است؛ کسی که در جریان بود ولی ایمان نداشت، می‌گفت: حاج آقا را نگاه کن! عراقی‌ها آمده‌اند و فرودگاه مهرآباد را هم زده و رفته‌اند، آقا می‌گوید دیوانه‌ای آمده سنگی انداخته و رفته است. حالا کدامشان درست می‌گفتند و می‌گویند؟ آن روشنفکرانی که بعد را نمی‌بینند و ظاهر قضیه را می‌بینند و می‌گفتند چیزی نمی‌ماند، یا کسانی که همواره متوجه آن آینده امیدبخش برای زندگی دینی هستند؟

این است که نگاه به نهضت امام زمان (ع) یعنی باید همیشه به فراتر از

عصر و زمانه فکر کنیم و افراد پیروز هم همیشه این دسته از افرادند. شما ببینید گاهی جوّ کلی مردم می‌گوید که دیگر فایده ندارد، کسی دیگر به روحانیت اعتنایی نمی‌کند و اسلام هم رفت... . مطمئن باشید اگر این‌ها فکر خود را تغیر ندهند، در زندگی به گمراهی می‌افتند؛ چون گرفتار جوّ موجود می‌شوند. اما اگر کسی متوجه باشد که نه؛ جریان چیز دیگری است و فراتر از عصر، فکر کند، این فرد چیزهای دیگری می‌بیند.

ما در کجای تاریخ ایستاده ایم؟

کسی که به انقلاب جهانی نمی‌اندیشد، دنبال رنگ و لعاب دادن به وضع موجود است و لذا قرآن را در خدمت اهداف لیبرال دموکراسی قرار می‌دهد و می‌خواهد از قرآن، فرهنگ غرب را استخراج کند و همین باعث می‌شود حتی انقلابیونی که انقلاب اسلامی کردند، ولی به انقلاب جهانی امام زمان^{علیه السلام} فکر نمی‌کنند، خودشان آفت زده شوند.

باور کنید بعضی از همین انقلابیون دیروز، روسیاه شدند؛ تا دیروز اهل جنگ و جدّه و مبارزه بودند، ولی الآن به طور وحشتناکی خراب شده اند. چون نتوانستند ادامه این انقلاب را بفهمند. چون نفهمیدند این انقلاب آمده است که وضع موجود جهان را نفی کند. این‌ها می‌خواستند ما يك هلند و ژاپن بشویم.

پس عرضم اینجاست که حالا شما با سه گروه در دنیا روبه‌رو هستید: یک گروه که هیچ تعهدی سرشان نمی‌شود؛ به یک نفر گفتند که آقا این هندوانه که می‌خوری حرام است، گفته بود من برای خذکی اش می‌خورم! یعنی این‌که من اصلاً نمی‌فهمم حرام و حلال یعنی چه. این‌ها نه آتشی‌اند که جایی را بسوزانند و نه آبی که جایی را تر کنند، تعدادشان هم خیلی زیاد است. در انقلاب جهانی امام‌زمان علیه السلام این‌ها تفاله هستند. بحث ما روی دو گروه دیگر است. عده‌ای؛ هم معتقد به اسلام‌اند و هم به واقع متوجه «توحید نهایی آخرالزمان» اند؛ يك عده هم در این وسط، معتقد متوسط‌اند که باید اینها بیدار شوند. در جامعه جهانی امروز، کسانی هستند که واقعاً آماده‌اند، تعهد دارند ولی جهت ندارند. ما باید انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه السلام را در جهان مطرح کنیم و روی آن بایستیم و بحث کنیم تا یک بیداری عمومی در جهان در این سطح به وجود بیاید. ما دلیل‌های روانی، فلسفی، عرفانی فوق‌العاده منطقی و روشن و امیدبخش برای این مطلب داریم و این معتقدین متوسط می‌توانند برای ظهور حضرت آماده شوند، و اگر ما جایگاه تاریخی خود را در این برهه از زمان درست بشناسیم، به انکشاف آن حقیقت بزرگ کمک کرده‌ایم.

عالم امام زمان ♦ یا اوضاع عالم، پس از ظهور

آخرین نکته‌ای که می‌خواهم بحث کنم این است که شرایط ظهور امام زمان علیه السلام چیست که این قدر باید روی آن وقت گذاشت. مثالی می‌زنم: شما ببینید که عرفا این قدر سختی می‌کشند که حالشان، حال توحیدی شود. حال توحیدی حال عجیبی است؛ یعنی ابزارهای دنیا برایش ساده و سهل می‌شود. مثلاً در مورد رزق می‌دانند که رزاق، خداست. تلاشش را می‌کند ولی دنبال رزق نمی‌دود، قدرت به دست می‌آورد ولی امید به قدرتش ندارد. . . . این‌ها یک حال معنوی فردی است. چرا به این حالت رسیده است؟ چون قلبش توحیدی شده است. عالم امام زمان علیه السلام که نور امام در آن عالم می‌آید، عالم دیگری است. الآن نصف بیشتر مشکلات ما مگر جز این است که عده‌ای را حرص گرفته و به جای این که با یک درآمد ساده و یک خانه مکفی بسازند، با چند تا حقوق و چند تا خانه به سر می‌برند؟ و نتیجه‌اش هم این می‌شود که می‌بینیم بعضی از جوان‌ها خانه ندارند. همان‌طور که برای قلب توحیدی شده، ابزارهای دنیا ساده می‌شود و دیگر حرص و ولع در آن قلب جایی ندارد، در جامعه توحیدی امام زمان علیه السلام، حالت جامعه، مثل حالت قلبی که عارف کامل می‌شود. همچنان که ظهور حضرت حجت علیه السلام در قلب عارف یکی از مراتب ظهور آن حضرت است، ظهور آن

حضرت هم در جامعه شایسته ظهور حضرت یکی از مراتب ظهور آن حضرت است.

در رابطه با ظهور آن حضرت در قلب عارف، جناب حافظ در تنها غزلی که نام حضرت مهدی علیه السلام را برده است، می‌گوید:

بیا که رایت منصور نویسد فتح
جمال بخت ز روی ظفر نقاب اندا کمال عدل به
یعنی حالا که قلب آماده شد که آن
حضرت در آن ظهور کند، حجاب عقب رفت و
عدل مهدی علیه السلام به فریاد دل عارف رسید.

سپهر جهان به
چون آرزوی دل هر عارف بالهی همین
ظهور است، و لذا دیگر هستی مسیرش،
مسیر خوشی خواهد بود.

ز قاطعان طریق قوافل دل
دیگر با ظهور نور مهدی علیه السلام در دل
عارف، شیاطین که دزدان راه زن و
قاطعان طریق اند، از صحنه خارج خواهند
شد.

عزیز مصر به رگم ز قعر چاه برآمد
تلاش میل های شیطانی که مانع ظهور
حضرت بر قلبها بود، از قعر چاه بیرون
آمد، همه حیلها خنثی شد و آن عزیز
ظهور کرد.

کجاست صوفی دجال فعلی بگو بسوز که مهدی
دیگر در این حالت همه افکار غلط به
ظاهر دینی و همه عقاید باطل در لباس
دین بر باد رفت، چون نور مهدی علیه السلام که

نمایش کامل دین و دینداری است تجلی یافت.

صبا بگو که چه هابرسم در این غم ز آتش دل
یعنی ارزان نبود این ظهور، بسیار
در آتش فراق سوختم تا چنین ظهوری
واقع شد.

ز شوق همان رسید که آتش به برگ کاه ر
همه هستی ام سوخت تا تو را یافتم،
در اسارت فراق تو سعی کردم جز به فکر
تو به فکر هیچ چیز نباشم تا این
دیدار حاصل شد.

مرو بخواب که حافظ ز ورد نیم شب و درس
جامعه ای هم که شایسته این حالات
شود، شایسته ظهور «مهدی دین پناه»
خواهد شد. ان شاء الله

خدا همه کاره جامعه می شود

اگر قلب مردم با خدا اشباع شود
این قدر حرص و ولع پیدا نمی کنند. علت
بسیاری از مسائل جامعه این است که
جهت گیری و انتخاب ها غلط است. فضای
توحیدی امام زمان ^{علیه السلام} طوری است که
می گویند گرگ و میش بر سر یک آبشخوار
آب می خورند، یعنی آن روحیه گرگی چنان
از بین می رود که دیگر طلب دریدن میش
را ندارد. الآن مگر گرگ ها به جان
جوان های ما و کشور ما نیافتاده اند؟
این ها برای عوض شدنشان یک فضا
می خواهند، تا جهت گیری جامعه به کلی
عوض شود. مولوی شعر زیبایی در این

رابطه دارد. می‌گوید اگر خواستی نجات پیدا کنی و خدا در جامعه تو حاکم باشد، اول باید این «ما» و «من» خود را به دست خدا بدهی:

جمله ما و من مُلک مُلکِ او ست،
چون فقیر شیر و صید شیر هم
آید از شکار آن شاه فقیر
فقیر یعنی این که بگویی خدایا کاری
از ما برای نجاتمان بر نمی‌آید، هر چه
تو بگویی آن وسیله نجات ماست. می‌گوید
اگر خود را در مقابل خدا فقیر دانستی
و متوجه شدی خدا تو را تنها نگذاشته
است و حرص و اضطراب از آینده را از
جانت بیرون کردی و بندگی خدا را اصل
گرفتی، خدا و تمام مخلوقات او به کمک
تو می‌آیند.

چون نبودی فانی اندر پیش من؟

مولوی ابتدا داستانی می‌گوید که یک
شیری و روباهی و گرگی به صحرا رفتند
و یک گاو و بز و خرگوشی شکار کردند.
بعد شیر به گرگ گفت این غذایی را که
به دست آوردیم تقسیم کن. گرگ ناشی‌گری
کرد و گفت: قربان! شما که خیلی
بزرگید، این گاو مال شما باشد. من هم
که متوسطم، بز را بر می‌دارم و این
روباه هم که کوچک است، خرگوش مال او
باشد. شیر بسیار عصبانی شد، و بالاخره
گرگ را کشت.

شیرگفت ای گرگ چون که من باشم
گفت پیش آ، کس خری پیشش آمد پنجه
~ ~ ~ ~ ~

چون نبودی فانی فرض آمد مر تو
شیر روی به روباه کرد و گفت: حالا
تو تقسیم کن.

بعد از آن رو گفت این را بخش کن
سجده کرد و گفت: چاشت خورَدَتِ با شد ای
وین بئز از یخذه ای باشد
و آن دگر خرگوش شبچره، ای شاه با
روباه گفت: شما صبح که سرحال هستید
گاو را بخورید. ظهر هم بئز را بخورید
و شب هم که می‌خواهید بخوابید، خرگوش
را بخورید که غذایتان سنگین نباشد.

اصطلاح «شیر» در عرفان؛ یعنی خدا، و
عارف متوجه است همه چیز دست خداست و
همه هم مال خداست. در اینجا در واقع
خداوند به بنده کامل خود که همه چیز
را به خدا نسبت می‌دهد، می‌گوید:

گفت ای روبه تو این چنین قسمت ز
از کج گفت ای شاه جهان
گفت که وقتی تو گرگ را دریدی، ما
فهمیدیم باید یک طور دیگر زندگی کنیم
و فهمیدیم در مقابل تو خودی را
ننماییم.

گفت چون در عشق ما هر سه را برگیر و
روبها! چون جملگی چونت آزاریم، چون
چون گرفتی عبرت از پس تو روبه
بعد مولوی خیلی زیبا می‌گوید،
می‌گوید مگر خداوند تمام فرعون‌ها را

که به قدرت و منیت خود مغرور بودند، چون شیری قدرتمند ندیده است؟ پس:

جمله ما و من به مُلک مُلک اوست، ملک
 چون فقیر آید شیر و صید شیر
 بگویند که خدایا ما کاره ای نیستیم.
 اگر شما با فکر و قدرت خودتان
 بخواهید آبرویتان را با ده تا خانه و
 فرش و این طور چیزها درست کنید؛ بدبخت
 می شوید. اما اگر بگویند خدایا آبروی
 فقیر را هم تو می دهی، در آن حال نجات
 پیدا می کنید. چون دیگر خداوند همه
 امکانات عالم را در اختیار شما
 می گذارد. فرمود: «مَنْ كَانَ لِلَّهِ، كَانَ اللَّهُ
 لَهُ» یعنی هرکس برای خدا باشد، خدا
 برای او می شود. بعد شیر به روباه
 می گوید حالا که این طور تقسیم کردی،
 همه اش را بستان و برو؛ گاو و بز و
 خرگوش مال تو، (شیر و صید شیر هم آن
 شماست).

این قصه ها عموماً بر اساس روایت
 است. اگر جامعه ای به واقع خدا را همه
 کاره دید، با نور توحید مهدی علیه السلام، خدا
 همه کاره این جامعه می شود. حالا شما
 بگویند که آیا این جامعه دیگر شکست
 می خورد؟

این مسئله قاعده دارد. عرض این
 بود که عرفاً چگونه روح توحیدی را در
 شخصیت فردی خود پیاده می کنند و خدا
 را در همه زندگی خود حاضر می نمایند.
 حالا حکومت امام زمان علیه السلام یعنی حاکمیت
 همین حالت، منتها در جامعه جهانی.

لذاست که می‌گوییم آینده جهان با ظهور مقدس حضرت مهدی علیه السلام صورت خدایی پیدا می‌کند.

انتظار منطقی، راه‌گشا است

شما خودتان فکر کنید. مگر راه دیگری هم هست؟ مگر با این بخشنامه‌ها بدون نور توحید می‌شود جامعه را اداره کرد؟ بخشنامه می‌دهند که می‌خواهیم ببینیم کدام اداره بهتر کار می‌کند و ملاک‌های عجیب و غریب هم برای آن تعیین می‌کنند، به‌طوری که بعضاً بدترین اداره و بدترین مدیر امتیاز می‌آورند! باید آن نور توحید بیاید. شرطش هم این است که به انتظار توحید حضرت مهدی علیه السلام برای جامعه برنامه‌ریزی کنیم. حال چه حضرت حالا بیایند و چه بعد. این جهت‌گیری تنها راه رفع مشکلات خواهد بود، راه دیگری هم نیست.

بنده معتقدم که حتی اگر به فکر ظهور مقدس امام مهدی علیه السلام نباشیم و بخواهیم که جامعه را توحیدی کنیم، باید حتماً یک افق برین جلویمان باشد و جهت‌گیری ما به‌سوی آن باشد تا فعالیت‌هایمان همین حالا هم فایده داشته باشد و خداوند آن افق برین را برای ما خلق کرده است. بنابر همین اصل است که ائمه علیهم السلام می‌گویند: کسانی که در انتظار فرج‌اند، در زمان غیبت نجات پیدا می‌کنند. می‌فرماید: «**اِنْتَظَارُ**

الْفَرْجِ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»⁹ یعنی انتظار فرج، افضل عبادات است. و نیز می‌فرماید: «إِنْتَظَرُ الْفَرْجَ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرْجِ»¹⁰ یعنی منتظر فرج بودن از بالاترین گشایش‌ها است. و می‌فرمایند: «إِنْتَظَرُ الْفَرْجَ مِنَ الْفَرْجِ»¹¹ یعنی نفس انتظار فرج خودش یک نحوه فرج و گشایشی را به وجود می‌آورد. یعنی شما امروز به شرطی می‌توانید درست زندگی کنید که به فرج فکر کنید و با این حالت زندگی را ادامه دهید و جهت‌گیری نظام به سوی آن عالم توحیدی باشد وگرنه کافر و بی‌نتیجه می‌شوید. این است که جامعه ما هم اگر فرهنگ امام‌زمان^ع را بشناسد و به آن جهت و به آن‌سو حرکت کند، همین الآن هم مشکلاتش حل می‌شود. اگر فرهنگ اجتماعی به خدا وصل باشد - که از طریق انسان معصوم ممکن می‌شود - شهرهایمان به آن آبادانی که شدیداً به دنبالش هستیم می‌رسد، و جهان‌چنین استعدادی را دارد و قولش را هم داده‌اند و ما باید منتظر باشیم و شروع کنیم. حال فکر کن وقتی انتظار فرج این‌همه برکت می‌تواند داشته باشد، تحقق آن چه قدر برکت دارد.

9 - «بحار الانوار»، ج 5، ص 317 و ج 52، ص 122.

10 - همان، ج 36، ص 386.

11 - همان، ج 52، ص 130.

چراغ های هدایت در آخرالزمان

در این باره روایتی را از حضرت علی ◆ عرض می‌کنیم که می‌فرمایند:

«ظلمت آخر الزمان» آن زمانی است که از فتنه‌ها نجات پیدا نمی‌کنند، مگر مؤمنانی که بی‌نام و نشانند.

یعنی کسانی که می‌خواهند طبق فرهنگ امروز دنیا شهرت پیدا کنند، این‌ها از بین می‌روند. یعنی موضوعاتی که در فرهنگ امروز دنیا مهم تلقی می‌شود، در فرهنگ امام‌زمان ﷺ مهم نیست. پس آنهایی که بی‌نام و نشانند و دنیای امروز؛ آنها و تفکراتشان را مهم حساب نمی‌کند، نجات پیدا می‌کنند.

البته اشتباه نشود؛ در بعضی مواقع قلب‌های ملت‌ها به سوی کسی تمایل پیدا می‌کند که آن بحثش جداست. مثلاً امام خمینی (رحمة الله علیه) نهایتاً وقتی هم راضی شده بودند که مرجع تقلید شوند، گفته بودند که من یک قدم هم برای مرجع تقلید شدن برنمی‌دارم. این محبوبیت‌ها غیر از محبوبیت‌ها و مشهورشدن‌های مطابق فرهنگ مدرنیته است. کسانی که در این فرهنگ و طبق ملاک‌های فرهنگ مدرنیته دنیا مشهورند، این‌ها در ظلمت می‌روند. ادامه روایت:

«اگر در حضور باشند، شناخته نشوند و اگر غایب گردند، کسی سراغ آنها نمی‌رود».

این‌ها را ساده نگیرید؛ شما بدانید گاهی حرف‌هایتان خریدار ندارد، چون مطابق نظام ارزشی ظلمت آخرالزمان

نیست، نه این‌که حرف‌هایتان بی‌خود باشد. پس نباید بترسید. بنای شما باید بر این باشد که مطابق نور امام زمان^ع، حرف بزنید هرچند در ظلمت آخرالزمان این‌ها خریدار ندارد. چرا می‌خواهیم خودمان را واکس بزنیم و مطابق فرهنگ روز جلوه بدهیم؟ به این شکل در ظلمت می‌مانیم. ادامه روایت:

«آنها چراغ‌های هدایت و نشانه‌های روشن‌اند؛ نه مفسده‌جو هستند و نه فتنه‌انگیز. نه در پی اشاعة فحشا می‌باشند و نه مردم سفیه و لغوگرایند. اینان‌اند که خداوند درهای رحمتش را به‌سوی‌شان باز می‌کند.»¹²

تعبیر من این‌است؛ این افراد هستند که إن شاء الله نور انکشاف ظهور، اول به قلبشان می‌خورد و خداوند سختی‌ها را از قلبشان بر می‌دارد.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

مقام و تأثير حضرت حجت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(سَلَامٌ عَلَيَّ آلِ يَسَّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِي
إِلَّاهُ وَرَبَّانِيَّ آيَاتِهِ)

(السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَذِيَّانَ دِينِهِ)
(السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَلِيلَ إِرَادَتِهِ)¹

سلام بر همه خانواده محمدؐ، سلام بر
تو ای دعوت کننده به خدا و تربیت شدة
آیات او، سلام بر تو ای دریچه ارتباط
با خدا و دین شناس دین او، سلام بر تو
ای خلیفه خدا و مددکار حق او، سلام بر
تو ای حجت خدا و رهنمای خواست او.
تولد انسان کامل، قطب دایرة امکان،
إِبْنِ نَبَأِ الْعَظِيمِ، امام زمان و حجت حق
را به همه دل های باطراوت به نور حضرت
و منتظران عدالت آن حضرت تبریک عرض
می نمایم.

بحثی که خدمت عزیزان داریم یکی
دربارة «مقام حضرت» و دیگری دربارة
«تأثیر حضرت مهدیؑ» است. در این بحث
سعی شده است سخنان بزرگان دین و
اندیشه تا حد امکان به صورتی آسان و
روان آورده شود تا ببینیم ما شیعیان

بر چه مبنایی این چنین محکم پای اعتقاد به مقام و تأثیر حضرت حجت^{علیه السلام} ایستاده ایم.

از نظر روایت پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} در مورد این که دین اسلام به چه کسی ختم می شود، چه در متون روایی شیعه و چه اهل سنت هیچ مشکلی نداریم. به عنوان مثال احادیثی از پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} در کتب اهل سنت هست که می فرماید: امامان از اهل قریش و از نسل فاطمه زهرا^{علیها السلام} هستند که آن روایات در کتاب های چوون عداقات الانوار و الغدير جمع آوری شده است و یا احادیثی که نام هر دوازده امام را برده است که از آن جمله حدیث جابر بن عبدالله انصاری است که از قول پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} نام هر دوازده امام را نقل می کند تا حسن بن علی^{علیه السلام} یعنی حضرت امام عسکری^{علیه السلام} را، بعد حضرت می فرمایند: و پس از او فرزندش که نام و کنیه او با نام و کنیه من یکی است، و خداوند او را بر همه جهان حاکم می سازد و اوست که از نظر مردم پنهان می شود و غیبت او طولانی است تا آن جایی که فقط افرادی که ایمان آنان استوار و آزموده و عمیق است، بر عقیده خود در مورد امامت او باقی می مانند.²

بنابراین در اثبات وجود و مقام حضرت در روایات، مشکلی نداریم. آنچه که در این جلسه به آن می پردازیم،

2 - «منتخب الاثر»، لطف الله صافی، ص 101. «مناقب مرتضوی»، کشفی ترمذی حنفی، ص 56.

دلیل‌هایی در رابطه با مقام و تأثیر حضرت حجت^{علیه السلام} است.

از آن جایی که نیایش و شعر هم یک نوع تفکر است و اندیشه را بیشتر از روش‌های بحثی و سعت و پرواز می‌دهد. اجازه دهید با زبان نیایش اندیشه را به پرواز درآوریم و سپس همین‌متون را که به صورت نیایش نوشته‌ام کمی شرح دهیم.

خدا را سپاس می‌گوییم که چشم ما را به حاکمیت و ظهور کسی عطف کرد که آرزوی دیدارش ما را بی‌قرار کرده است، لذا از خدا می‌خواهیم که به حق خود او ما را از دیدار آن منجی عالم محروم نگرداند.

ای خدای بزرگ! تو را سپاس که جهان را بدون راهنما نگذاشتی و تو را سپاس که وقتی پیامبران سخنانشان را گفتند و رفتند و آخرین پیامبرت هم سخنانش را گفت و رفت، ما را به حال خود رها نکردی، بلکه ما را به سوی اهل‌بیت معصوم پیامبرت^{علیهم السلام} راهنمایی کردی و نگذاشتی در فضایی بی‌سر و سامانی بعد از رحلت رسول‌الله^{صلی الله علیه و آله} طعمه اختلاف سقیفه سازان شویم و از مقصد باز بمانیم.

پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا»³؛

3 - حدیث ثقلین در بین دانشمندان اهل سنت نیز معتبر است به طوری که جناب آقای میرحامد

یعنی من در بین شما دو چیز گرانبها
 گذاردم؛ کتاب خدا و اهل بیت را، تا
 زمانی که به آن دو تمسّک جوید، هرگز
 گمراه نمی شوید. این حدیث به حدیث
 ثقلین معروف است. چندی و چندی بار
 حضرت رسول اکرم ﷺ آن را به صورت های
 مختلف گفته اند، به همین جهت، به
 شکل های مختلف روایت شده است. بارها
 رسول اکرم ﷺ فرمودند: من شما را بعد از
 خودم سرگردان نمی گذارم، کتاب خدا و
 اهل بیت من با شما هستند و لذا کسی
 که واقعاً می خواهد سیره و سنت پیامبر
 اکرم ﷺ را ادامه دهد، از طریق کتاب
 خدا و اهل بیت معصوم علیهم السلام می تواند این
 راه را ادامه دهد و تأکید فرمودند،
 این دو - یعنی کتاب خدا و اهل بیت من
 - از هم جداشدنی نیستند و لذا
 همان طور که خداوند فرمود، قرآن را تا
 قیامت حفظ می کنم،⁴ اهل البیت علیهم السلام هم که
 از قرآن جداشدنی نیستند، تا قیامت
 باقی هستند. از این رو می گوئیم کسی که
 گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»⁵؛ یعنی ما را
 کتاب خدا کافی است، او در واقع کتاب
 خدا را کنار گذاشت.

حسین (ره) در شش جلد کتاب، سند حدیث را بررسی
 نموده است.

4 - خداوند در آیه 9 سوره حجر می فرماید: «إِنَّا
 نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ یعنی ما ذکر
 را خودمان نازل کردیم و حتماً خودمان هم آن را
 حفظ می کنیم.

5 - «صحیح بخاری»، کتاب العلم، باب کتابة العلم
 و شرح بخاری کرمانی، ج اول، ص 127.

هنگامي که پیامبر اکرم^ﷺ در حال احتضار بودند، فرمودند کا غذ و قلمي بیاورید تا چیزی بنویسم تا بعد از من گمراه نشوید که این موضوع در جوامع روایی شیعه و سنی به حدیث قرطاس یا یوم الخمیس مشهور است. در چنین شرایطی بود که خلیفه دوم گفت نیازی به کاغذ و قلم نیست، چون او هذیان می‌گوید، کتاب خدا ما را کافی است،⁶ در حالی

6 - ابن‌ابی‌الحدید به نقل از کتاب «تاریخ بغداد» اثر احمد بن ابی‌طیفور، چنین نقل می‌کند که ابن‌عباس گفت: زمانی در آغاز خلافت عمر، بر او وارد شدم. او به خوردن خرما مشغول بود و مرا دعوت به خوردن کرد و من خرمایی برداشتم و خوردم. از من پرسید: عبدالله از کجا می‌آیی؟ گفتم از مسجد، گفت: پسر عمّت را چگونه ترک کردی؟ من گمان کردم مقصودش عبدالله بن جعفر است، اما او گفت که مقصودش «عظیم اهل‌البیت» است. من گفتم، مشغول آبیاری نخل‌های بنی‌فلان بود و در همان حال قرآن می‌خواند. پرسید: آیا در سر او هنوز در باره خلافت اندیشه‌ای هست؟ گفتم: آری. گفت: آیا بر این باور است که رسول‌خدا^ﷺ او را منصوب کرده؟ گفتم: آری، به علاوه من از پدرم (عباس) در این باره پرسیدم، او نیز تأیید کرد. عمر گفت: آری از رسول‌خدا^ﷺ در باره وی مطلبی بود که حجت نتواند بود. آن حضرت هنگام بیماری، تصمیم داشت تا به اسم او تصریح کند، اما من به خاطر اسلام از این کار ممانعت کردم، زیرا هیچ‌گاه قریش بر او اجتماع نمی‌کردند و اگر او بر سر کار می‌آمد عرب از سراسر نقاط به مخالفت با او می‌پرداخت. رسول‌خدا^ﷺ از تصمیم درونی من آگاه شد و از این کار خودداری کرد (ابن‌ابی‌الحدید، ج 12، ص 21).

بنا به نقل بخاری و ابن‌واسعه: ابن‌عباس در حالی که اشک چنان سیل بر گونه‌هایش جاری بود می‌گفت: تمام مصیبت و بدبختی همان است که با اختلاف و شلوغ‌کاری خود، مانع از نوشتن کتاب، توسط

که قرآن درباره پیامبر می‌فرماید: «**مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ**»⁷؛ یعنی پیامبر ﷺ از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید و آنچه می‌گوید جزء دین خداست. خدا در آیه 23 سوره شوری به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که: «**قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ**»؛ یعنی ای پیامبر! به امت بگو: من در ازای رسالتم از شما هیچ چیز نمی‌خواهم مگر مودت و محبت به نزدیکانم. و پیامبر ﷺ به دستور خدا بارها فرمودند: اهل بیت من را مودت و محبت کنید که شما را نجات می‌دهند. بنابراین پیامبر اکرم ﷺ به دستور خداوند، چراغ‌های هدایت را به ما نمایانند تا بعد از رحلت ایشان به گمراهی و ضلالت گرفتار نشویم و طعمه سقیفه‌سازان نگردیم. هر چند بسیاری از مسلمانان چون حرف پیامبر ﷺ را نشنیده گرفتند، گرفتار اختلاف شدند. پس خدا را شکر که خداوند چشم ما را متوجه این خانواده کرد و امروز مثل همه اولیاء آرزومند دیدار آخرین نفر از سلسله هدایتگران معصوم هستیم و در دعای ندبه ندا می‌دهیم: «**أَيُّنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأُولِيَاءُ؟**» یعنی کجاست آن وجه حضرت حق که اولیای خدا به سوی او متوجه‌اند؟

رسول خدا ﷺ شدند و گفتند: رسول خدا هذیان می‌گوید (تاریخ طبری، ج 3، ص 193).
7 - سوره نجم، آیه 3.

محرومیت بزرگ و پیشگیری از خطر

ای خدای بزرگ! تو را سپاس که پس از شهادت یازده امام معصوم و خطر به انتها رسیدن سلسله دوازده‌گانه امامان معصوم و هادیان حقیقی، دوازدهمین امام معصوم را زنده و غایب نگه داشتی تا هر کس همت کرد، لااقل از راهنمایی‌های غیبی او محروم نماند.

از زمان امام رضا ♦ به بعد خطر از دست دادن ائمه بیشتر وجود داشت، مثلاً امام هادی ♦ گاهی از پشت پرده با مردم سخن می‌گفتند، چون هم شرایط خفقان حاکم، اجازه ارتباط امام با مردم را نمی‌داد، هم امام می‌خواستند مردم را برای ارتباط غیبی با امامشان آماده کنند. فلسفه غیبت صغری هم همین است که به تدریج مردم بفهمند در شرایطی که در دنیا به وجود آمده، باید از دور و با واسطه - در غیبت صغری - و با وجود غیبی امام در - غیبت کبری - ارتباط داشته باشند. بنابراین دوازدهمین امام با ارتباط غیبی خود، ما را هدایت می‌کند و این موضوع در عین این که یک محرومیت بزرگ است که ما نمی‌توانیم به راحتی با حجت‌خدا ♦ ارتباط مستقیم داشته باشیم، از طرف دیگر هم یک لطف الهی است که خداوند با غایب نمودن حجت خود، او را از خطر از بین رفتن نجات داد و بشریت را به محرومیت کامل گرفتار ننمود.

در هر شرایط باید دیندار بود

ای خدا! با یازده امام زندگی صحیح را به ما نمایانده ای تا بدون الگوی کامل نمانیم و با دوازدهمین امام هدایت‌های غیبی‌ات را بر ما مرحمت فرمودی. الهی شکر! زیرا جان هر انسانی با انسان کامل روبه‌رو است و از او مدد می‌گیرد، زیرا که او صاحب ولایت کامله و خاتم ولایت کلیه است و هر کس بخواد به مسیر ولایت وارد شود، باید با بُعد غیبی‌اش از آن وجود غیبی مدد بگیرد. خدایا! ما را از هدایت‌های او محروم نگردان.

در این‌جا نکته اول این است که شرایط شما در این دنیا اگر مثل شرایط حضرت‌علی است، باید مثل ایشان زندگی کنید و اگر مثل شرایط امام حسن است، باید مطابق سیره امام‌حسن زندگی کنید، و همین‌طور یازده امام آمدند تا نمونه زندگی صحیح را در شرایط گوناگون تاریخ به ما نشان دهند، تا ما بی‌الگو و اُسوه نباشیم. یعنی در هر شرایطی از حاکمیت کفر باید در مسیر هدایت بود، چه حکومت معاویه‌ای باشد، چه یزیدی و چه هارون‌الرشیدی. بعضی‌ها تصور می‌کنند اگر شرایط جامعه عوض شد و آن‌طور که خواستند، نتوانستند دیدن‌داری کنند، باید از اسلام و مسلمانی دست بردارند. در حالی که همیشه باید مسلمان بود و بندگی خدای را ادامه داد، همچنان‌که با تغذیر ابزارها و وسایل زندگی، نباید مسلمانی کنار گذاشته شود. مثلاً

رعایت حجاب دستور خداست، حالا وقتی رضاخان حاکم شد و گفت زن‌ها باید بی‌حجاب شوند و دستور داد چادرها را از سر زنان بردارند، علما فتوا می‌دهند که زن‌ها از خانه‌هایشان بیرون نیایند تا حجابشان حفظ شود؛ یعنی در شریط رضاخانی هم نباید حجاب، که حکم خدا است تعطیل شود.

امام، مظهر ولایت تشریعی و تکوینی خداوند

نکته دوم این است که یکی از ویژگی‌های امام معصوم، علاوه بر هدایت تشریعی، توانایی هدایت باطنی یا هدایت به امر است. خداوند در آیه 73 سوره انبیاء در باره فرزندان معصوم حضرت ابراهیم ♦ می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ یعنی ما آن‌ها را امامانی قرار دادیم تا به «امر» ما هدایت کنند. علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) در المیزان می‌فرمایند: مقام «امر»، مقام کنفیکون است، چون خدا در آیه 82 سوره یس می‌فرماید: «إِنِّ مَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ یعنی امر خدا این‌گونه است که هر گاه چیزی را اراده کرد که بشود، مثل این است که بگوید: ایجاد شو و ایجاد می‌شود. با توجه به این دو آیه که یکجا می‌گوید: امام هدایت به «امر» می‌کند و یکجا می‌گوید: امر خدا این است که اگر بخواهد چیزی بشود، مثل این است که

بگوید بشو و می‌شود. علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) می‌گوید: مقام امام در هدایت انسان‌ها، مقام کن فیکون یعنی مقام تحقق و ایجاد بدون زمان است. همان‌طور که در آیه 54 سوره اعراف می‌فرماید: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ»؛ یعنی خداوند را هم ایجاد زمانمند هست که به آن «خلق» گویند و هم ایجاد بی‌زمان که به آن «امر» گویند. امام هم که خلیفه خداست، مظهر «خلق» و «امر» خداست، یعنی هم ولایت تشریعی دارد و هم هدایت به امر یا هدایت تکوینی دارد. هم شریعت خدا را برای شما تبیین می‌کند، هم با نظر به جان شما، جانتان را با تجلّی فیض‌های الهی تغیر می‌دهد. حالا شما در دوران غیبت امام به یک اعتبار از هیچ‌کدام محروم نیستید، چون یازده امام معصوم دین را برای شما تبیین کردند و هدایت تشریعی الهی را برای شما روشن نمودند و هدایت‌های غیبی و باطنی هم که لازمه اش توجّه امام‌زمان^ص به قلب شماست که همین حالا توسط امام غایب حی حاضر انجام شدنی است. لذا شما از وجود غیبی امام از طریق بُعد غیبی خودتان می‌توانید مدد بگیرید. البته بُعد غیبی شما باید نورانی شود تا با غیب کل در مقام انسانی، مرتبط شود.

این که شنیده‌اید در هر زمانی رضایت امام‌زمان^ص باعث می‌شود که الطاف غیبی الهی به ما برسد، به دلیل این است که

امام زمان علیه السلام همین که به قلب ما نظر بفرمایند، ما را از هدایت باطنی برخوردار می‌کنند. در شرح حال ابراهیم آدهم که گویا در خدمت امام سجّاد علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام بوده، آمده است که: روزی امام دست مبارکش را بر شانه او گذاشتند و فرمودند بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». او هم می‌گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». می‌گوید: قبل از این من بارها «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفته بودم، ولی وقتی به مدد امام علیه السلام آن کلمه طیبه را گفتم، دنیا برایم عوض شد و معنی این ذکر برایم چیز دی‌گري شد. منظور از نقل این واقعه، روشن نمودن نحوه تصرف باطنی امام علیه السلام است. حالا بهره گرفتن از این نحوه تصرف باطنی با غیبت وجود مقدّس امام زمان علیه السلام از صحنه زندگی شیعیان طالب آن حضرت، باز ممکن است، همّت می‌خواهد تا شیعیان بتوانند از آن تصرفات مبارک استفاده کنند.

انسانیت، يك حقیقت وجودي است

باز نکته‌ای را که قبلاً متذکر شده‌ام به یادتان می‌آورم تا بتوانم بحث را ادامه دهم. سؤال من این است که از نظر شما انسانیت چیست؟ آیا ظاهر جسمانی شما انسانیت شماست؟ یا انسانیت حقیقتی است که به اصطلاح فلاسفه «مَقُول به تشکیک» است؟ یعنی وجودی است که شدّت و ضعف دارد، مثل نور که شدّت و ضعف دارد. در جای خود

ثابت شده است، چیزی که شدّت و ضعف‌بردار است، حقیقت دارد، ولی چیزی که شدّت و ضعف‌بردار نیست، مثل آجر و دیوار که دارای شدّت و ضعف نیستند، اعتباری است و حقیقتی ندارد. فیلسوفان می‌گویند: هر چیزی که تشکیک‌بردار است، از سنخ وجود است و هر چیزی که تشکیک‌بردار نیست، از سنخ ماهیت است. ماهیت هم که امر عدمی است. به عنوان مثال: علم یک حقیقت وجودی است، به همین جهت تشکیک‌بردار است، یعنی شدّت و ضعف‌بردار است و لذا می‌توان گفت این شخص عالم‌تر از آن شخص است و هر چیزی که تشکیک‌بردار است، یک مقام مطلق و یا شدّت محض دارد، مثل «علم» که یک مطلق دارد که همان علم خداوند است، ولی نمی‌توان گفت این دیوار، دیوارتر از آن دیوار است، چون از سنخ وجود نیست. انسانیت نیز یک حقیقت وجودی است و لذا شدّت و ضعف پیدا می‌کند، یعنی می‌توان گفت انسانیت این شخص بیشتر از دیگری است. کامل‌ترین مرتبه انسانیت را انسان کامل یا کلّ‌الانسان یا کون جامع و در زبان دین، امام‌زمان^ع می‌گویند.

هیچ عمل خیری بدون امام پذیرفته نیست

متوجه هستید که کلّ انسانیت، عین انسانیت است، مثل کلّ شیرینی که «عین شیرینی» یا شکر است و هر شیرینی به

هر چیز برسد، ریشه در «عین شیرینی» دارد. لذا هر مرتبه از انسانیت هم به هر کس برسد، از عین انسانیت می‌رسد. امام زمان^{علیه السلام}، عین انسانیت است، پس کسی که از نظر و توجه امام زمان^{علیه السلام} به قلبش محروم است، از انسانیت محروم است، هر چند در ظاهر مؤدب و منظم و مرتب به آداب انسانی باشد، ولی او حیوان مؤدبی است در ظاهری انسانی، چون هیچ یک از حرکات و افعالش با پشتوانه انسانیت انجام نمی‌گیرد. بعضی‌ها یک گرگ منظم‌اند، مثل آمریکا که گرگ دوره‌دیده است. انگلیسی‌ها مشهور به منظم بودن هستند، اما برای چه هدفی؟ برای این که آدم شوند یا برای این که دنیا را بیشتر بخورند و یا مثل یک خوک منظم شهوترانی کنند؟ پس کاملاً عنایت داشته باشید که آدم شدن، فقط در ارتباط با انسان کامل به دست می‌آید، همچنان که هر شیرینی با ارتباط با عین شیرینی برای هر چیزی که بخواهد شیرین باشد، حاصل می‌شود. آن نوع مؤدب شدن حیوانی خیلی فرق می‌کند با آدم شدنی که شیعه به دنبال آن است. مبانی اعتقادی شیعه بالاتر از این حرف‌هاست که شما نظم اروپاییان را بخواهید با نظم اهل تقوا یکسان بپندارید. روح نظم اروپایی، دنیای بیشتر داشتن است و روح نظم اهل تقوا قرب الهی پیدا کردن است از طریق ارتباط با انسان کامل، هر چند ممکن است در ظاهر هر دو نظم، یکسان باشد، ولی یکی در یک انضباط

جهتدار قرار دارد و به انسان شدن فکر می‌کند و دیگری به دنیای بیشتر دل‌بسته است و خود را مجهّز می‌کند برای هر چه بیشتر از دنیا لذّت بردن و دیگر هیچ.

اگر امام‌زمان^ع به کسی نظر کردند زندگی او عوض می‌شود، یعنی آدم می‌شود، یعنی حرکات و سکناتش انسانی می‌گردد. به عنوان مثال؛ خیلی از انسان‌ها دل‌رحم هستند و وقتی کودک فقیر گرسنه یتیمی را می‌بینند، دلشان به رحم می‌آید و حاضرند برای او مقداری پول هم خرج کنند. حالا سؤال این است که چرا این کارها را می‌کنند؟ برای رضای خدا، یا برای این که وجدانشان راحت شود؟ اگر برای قرب به خدا این کارها را می‌کنند، این شخص آدم است و با این کار آدمیت خود را تکرار و تقویت و تشدید می‌کند. امّا اگر دلش می‌سوزد و صرفاً از سر ترحم این کارها را می‌کند، او مثل بعضی از حیوانات است که دارای ترحم هستند. یعنی اگر اخلاق و اعمال ما زیر پرتو نور انسانیت نباشد، در اسلام پذیرفته نیست. معلوم است که اگر آتشی به دست شما برسد سریعاً آن را دفع می‌کنید. حالا اگر منظره‌ای را ببینید که دلتان بسوزد، سریعاً برای رفع این دل سوختن، کاری می‌کنید که دلتان نسوزد؛ مثلاً پولی به فقیر می‌دهید تا دل خودتان نسوزد، یعنی شما برای دل خودتان کمکی به فقیر کرده‌اید و این يك ترحم صرفاً عاطفی است.

اگر می‌خواهید آدم شوید، باید در نظم دینی کار کنید. هر وقت بر اساس نظم و دستورات دینی کارهایتان را انجام دادید، همان کارهای هر چند کوچک، شما را در انسانیت شدید می‌کند و از حیوان شدن نجات می‌دهد، ولی کارهای بزرگ شما اگر در زیر سایه دین نباشد هیچ برکتی ندارد. فقط خوشحال‌اید که کار خیر انجام داده‌اید و از فشار وجدان راحت شده‌اید و این کار غیر از این است که زیر نظر دستورات جامع یک دین الهی عمل کنید. ممکن است بر اساس دستورات دین، همان کار را بکنید که یک انسان صرفاً عاطفی انجام داد، ولی در شرایط تبعیت از دین، عاطفه را در یک دستگاه و سیر انسانی سازماندهی کرده‌اید و نتیجه‌اش رشد همه ابعاد انسانی شما خواهد شد و به انسان کامل نزدیک می‌شوید و آماده ارتباط با امام زمانتان می‌گردید.

ملاك انسانیت

کسی که با عین‌الانسان از هیچ جهت تماس نداشته باشد، نه طالب نظر و رضایت آن حضرت می‌باشد و نه سعی دارد اعمال و افکار خود را به آن امام معصوم نزدیک کند، چنین انسانی نه قرآن به دردش می‌خورد و نه نبوت. چون همان‌طور که عرض شد؛ پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ

زَمَانِهِ مَاتَ مَيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ»⁸ ؛ یعنی هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. باز فرا موش نکنید که پیامبر اکرم ﷺ این سخن را زمانی فرموده اند که دین و قرآن و احکام دین را برای مردم آورده و نماز و روزه و حج را تبیین کرده اند. در چنین شرایطی می‌فرمایند: اگر انجام این اعمال همراه با شناخت امام زمانتان نباشد و مرگتان فرا برسد، بتپرست مرده‌اید. حالا به این نکته هم توجه و دقت داشته باشید که منظور از معرفت به امام زمان، اسم و فامیل و شناخت ظاهری نیست. بلکه امام يك مقام است، همان مقام واسطه فیض. پس اگر این مقام را نشناسید و به آن نظر نکنید، هنوز وارد وادی انسانیت نشده‌اید. حال يك موجودی که قلبش غیر انسان است، هر چه نماز بخواند یا قرآن بخواند، چه سودی می‌برد؟ کسی که به عین الانسان ربط پیدا نکرده، هنوز انسان نشده است تا نماز و روزه و سایر اعمالش معنی پیدا کند. امام زمان ﷺ عین الانسان است و به اندازه‌ای که عین الانسان به شما نظر کند، به همان اندازه واقعاً انسان هستید. مثل این که شما به اندازه‌ای که با «عین تري» یعنی آب ارتباط دارید، از تري و رطوبت برخوردارید.

8 - «مسند»، احمد حنبل، ج 4، ص 96، و «محاسن برقی»، ص 156.

ممکن است بگویید شناخت امام زمان علیه السلام مشکل است. اما مگر ما شیعیان بدون شناخت امام توانسته ایم مشکلاتمان را برطرف کنیم و مگر دنیای متجدد توانسته است مسائل خودش و بقیه مردم جهان را حل کند که بخواهیم خود را از شناخت امام زمان علیه السلام محروم کنیم. با عدم معرفت به امام زمان علیه السلام هیچ مشکلی آسان نمی‌شود. و تا حال هم به اندازه معرفت به امام زمان علیه السلام مسائلمان حل شده است و از مسیر انسانی به مسیر حیوانی گرفتار نشده‌ایم، چون او عین‌الانسان است و من و شما و همه افراد جامعه باید به عین‌الانسان نظر کنیم تا بتوانیم حیات انسانی داشته باشیم و تکامل و تعالی انسانی پیدا کنیم. و گرنه در مرگ انسانیت دست و پا می‌زنیم و هر روز با تحرک جدیدی که پیدا می‌کنیم، در لجن‌زار انحراف بیشتر فرو می‌رویم.

امام؛ مغز عالم هستی است

خدایا! ما می‌دانیم جهان از حجت خالی نمی‌ماند و انسان کامل همیشه در عالم هست و بیش از یکی هم نیست. او مغز عالم امکان است و همچنان‌که مغز میوه، اصل میوه است، انسان کامل هم مغز میوه عالم هستی است و اقرار می‌کنیم در این عصر، انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام، خاتم اولیاء، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است. خدایا! با لطف خودت این اقرار و

شهادت را سرمایه نجات دنیا و آخرت‌مان بگردان.

در روایات هم آمده است که جهان هیچ‌گاه از حجت خالی نمی‌ماند⁹ و همه اهل سنت هم امام‌زمان^ص را در اسلام قبول دارند و نیز در روایات اهل سنت هست که مهدی فرزند فاطمه^ع است. اما این که مصداقش کیست و هم‌اکنون حی و حاضر ولی‌غایب است، این را شیعه متوجه شده است که حقیقت انسان هم‌اکنون باید موجود باشد و او به عنوان فرزند حضرت امام حسن عسکری[♦] متولد شده است، نه این که بعداً متولد شود که در بحث «نحوه ظهور حضرت حجت^ص» دلایل این موضوع بحمدالله آورده شده است و این نکته ارزشمندی است که باید متوجه بود، حقیقت هرچیزی بیش از یکی نیست. به اصطلاح فیلسوفان «صِرْفُ الشَّيْءِ لَا يَتَثَنَّى وَ لَا يَتَكَرَّرُ»؛ یعنی صرف و حقیقت هر چیز نه دو تا می‌تواند باشد و نه تکرارپذیر، و لذا این عقیده شیعه که يك امام‌زمان حی حاضر در هستی است که حقیقت او، حقیقت همه امامان است و آن حقیقت، امروز در جمال پر جلال حضرت مهدی^ص واقع است، عقیده دقیق و ذی‌قیمتی است.

9 - «لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ مَقْهُورٍ»؛ یعنی زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند، چه امامتش آشکار و یا مخفی و مقهور باشد. - اصول کافی ج 1 ص 136.

امام؛ قلب عالم هستی است

خدایا! اقرار می‌کنیم که قلب انسان، اصل انسان است و قلب، بیش از یکی نیست. انسان کامل یعنی امام‌زمان علیه السلام، قلب عالم است،¹⁰ و همچنان که قلب، مرکز احساسات و شعور آدمی است، امام‌زمان علیه السلام شعور کلّ عالم هستی است و همچنان که انسان هر چه دارد در رابطه با قلبش دارد، ما هر چه از انسانیت بهره داریم، در رابطه با امام زمانمان خواهیم داشت.

چون همان‌طور که عرض شد؛ اگر کسی شیرینی بخواهد، باید از عین شیرینی که شکر است بگیرد. پس اگر کسی انسانیت بخواهد، باید انسانیت را از طریق ارتباط و توجّه به عین‌الانسان بگیرد، چرا که هر لطفی از الطاف خدا، مسیر خاصّ خودش را دارد، یعنی همان‌طور که شیرینی از طریق خاصّ خودش که شکر است به ما می‌رسد، انسانیت هم از طریق خاصّ خودش که عین‌الانسان است به ما می‌رسد و برای همین هم همیشه جهان دارای حجت‌الله است تا در هیچ زمانی انسان از گرفتن کمال انسانی از مسیر خاصّ خود محروم نباشد و پس از دقت کامل نسبت به این نکته و این‌که متوجه طریق خاص انسانیت انسان‌ها باید بود،

10 - برای روشن شدن معنی «قلب بودن» بودن حضرت حجت علیه السلام می‌توانید به نوشتار «امام زمان علیه السلام قلب عالم هستی» رجوع فرمایید.

نظر شما را به فراز بعدي جلب مي‌کنیم
که مي‌گويد:

اي خدای بزرگ! شهادت مي‌دهیم انسان
خلاصه کائنات و میوه درخت عالم وجود
است و انسان کامل يعني امام
زمان ﷺ، زبده و اصل و گوهر آدمیت
است و انسانیت انسان‌ها همه در تحت
قبضه انسان کامل است، زیرا که او
واسطه فیض بین خدا و خلق است و
آدمیت ما از انسان کامل سیراب
می‌شود، همچنان که بدنمان از طبیعت
فربه می‌گردد.

گفتیم انسانیت انسان‌ها در قبضه
امام‌زمان ﷺ است و نه وجود انسان‌ها.
وجود ما و وجود امام ♦ و همه موجودات
در اثر فیض حق تعالی موجود است، چون او
وجود مطلق است. اما خداوند،
امام‌زمان ﷺ را واسطه فیض قرار داده
است و به ما هم فرموده است: «يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ
الْوَسِيلَةَ»¹¹؛ يعني اي مؤمنان! تقوای
الهی پیشه کنید و در راستای به دست
آوردن تقوای الهی، به دنبال وسیله و
واسطه‌های آن تقوا باشید. آری خدا آب
را وسیله سیراب کردن ما قرار داده
است، حالا برای آدم شدن ما
امام‌زمان ﷺ، يعني انسان کامل را
وسيله قرار داده است، پس باید او را
و مقام امانت او را شناخت و به او
عشق ورزید، چرا که شایسته عشق ورزیدن

است و او من کامل ما انسان‌ها است و همان‌طور که وجود ما به واسطه وجود مطلق حق، موجود می‌شود، انسانیت ما نیز به واسطه وجود عین‌الانسان، یعنی امام‌زمان^ع موجود می‌گردد.

کمال انسانی در همه ابعاد

ای خدا! اقرار می‌کنیم همچنان‌که همه شیرینی‌ها به شکر ختم می‌شود که عین شیرینی است و همه تری‌ها به آب ختم می‌شود که عین تری است و تری هر چیز از آب است که عین تری است، انسانیت هر کس، از انسان کامل است که عین انسانیت است و آن کس که با انسان کامل در ارتباط نیست، از انسانیت بی‌بهره است و حیوانی است با همان ادراکات و احساسات حیوانی، هر چند نام انسان بر خود نهد.

شما ببینید آیا کمالات شیعیان واقعی را در این جهان می‌توان با افراد دیگر مقایسه کرد؟ کمالات امام خمینی^(رحمة الله علیه) را با چه کسی در جهان معاصر می‌توانید مقایسه کنید؟ در طول تاریخ بزرگان و علمای بسیاری بوده‌اند، حکما و عرفایی از یونان قدیم تا چین و خاور دور بوده و هستند، آیا می‌شود این همه کمالاتی که در علمای شیعه واقعی وجود دارد، در آن‌ها دید؟ ما مرتاض‌هایی را می‌بینیم که می‌توانند از فاصله هزار کیلومتری خبر بدهند یا از فردا و فرداهای دنیایی خبر بدهند، یا قطاری را از حرکت متوقف کنند، مکتب‌های دنیا

چنین افرادی را پرورانده است، امّا آیا کمالات این‌ها اصلاً با کمالات کسانی که سال‌ها تلاش کرده‌اند مقام امام‌زمان ﷺ را درک کنند و آدم شوند، قابل مقایسه است؟ این است که مطمئن باشید بدون امام‌زمان ﷺ نمی‌توان آدم شد، ولی می‌توان مرتاضی بسیار قدرتمند شد و یا می‌توان ریاضیدان بزرگ یا فیلسوف بزرگ شد، امّا همین مرتاض یا ریاضیدان و یا فیلسوف هیچ مقاومتی در مقابل کبر خود ندارد و خودشان هم خوب می‌دانند که هیچ یک از این علوم در انسان‌شدنشان نقش حقیقی ندارد. مردم عادی فکر می‌کنند این خیلی مهم است که کسی بتواند قطاری که در حال حرکت است، با نیروی اراده‌اش متوقف کند. یعنی فرهنگی عوام طوری است که مارگیران و مرتاضان و جادوگران را از پیامبران مهم‌تر می‌دانند و به تعبیر دیگر مارگیری و جادوگری را ارزشمندتر از پیامبری می‌پندارند. در حالی‌که این کارها برای شیعه واقعی ارزشی ندارد، شیعه، آدم‌شدن را می‌خواهد. برای آدم‌شدن باید تمام ابعاد انسانی شما به کمال برسد و جهت صحیح پیدا کند، حتّی عاطفه‌ها و احساسات شما جهت صحیح انسانی داشته باشد. مثلاً شیعه وقتی پدرش هم رحلت کند، می‌گوید: یا حسین! و برای امام‌حسین ♦ اشک می‌ریزد. شیعه وقتی حکومتی سرکار آید و ببینند شبیه حکومت امام‌زمان ﷺ نیست، آن حکومت را

نمی‌پذیرد. هر چند آن حکومت بخواهد با دادن انواع امکانات اقتصادی و آزادی‌های جنسی او را ارضاء کند، چون شیعه به آدمیت فکر می‌کند و طالب کمال در همه ابعاد انسانی است و این شعور و توجه را با نظر مبارک انسان کامل، یعنی امام‌زمان علیه السلام در خود پیدا کرده است.

حاصل معرفت و ارادت به امام‌زمان علیه السلام یعنی به انسان کامل، يك شعوري است فوق این شعورهایی که سایر علوم به انسان می‌دهد، چون معرفت به انسان کامل، موجب پدید آمدن صفات و حالاتی است که به کمک آن صفات و حالات، بندگی خداوند در انسان رشد می‌کند، در حالی که با علم ریاضی و فیزیک و شیمی آن حالت حاصل نمی‌شود، به تعبیر مولوی در داستان نحوی و کشتی‌بان، علم محو چیز دیگری است و علم نحو چیز دیگری، علم محو با نظر کسی که خود عین محو حضرت حق است حاصل می‌شود.

بصیرت حقیقی

ای خدای بزرگ! چشم بصیر، دنیا را متاع قلیل می‌بیند و زندگی را فرصتی برای امتحان، و بندگی را فلسفه به زمین آمدن انسان، و قیامت را منزل اصلی، و این‌ها یافت نمی‌شود مگر برای کسی که چشم انسانی داشته باشد، و چشم انسانی با نظر و توجه انسان کامل یعنی امام‌زمان علیه السلام بر قلب آدم‌ها ایجاد می‌شود، و این است

که رسالت^{۱۲} در جمله‌ای پر رمز و راز
فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفِ إِمَامَ
زَمَانِهِ مَاتَ مِثْلَةَ الْجَاهِلِيَّةِ»^{۱۲}.

یعنی مرگ بدون توجه به امام زمان^ع
و شناخت او، مرگی است بلا روح و
روان جاهلیت، شبیه مردم دوران
جاهلیت عرب، پس خدایا! نظر امام
زمانمان را از قلب‌های ما برمگردان
تا دنیا و آخرت را درست ببینیم.

خداوند در نظام هستی يك امام
زمان^ع قرار داده است و پیامبر خدا^ص
هم از وجود او خبر داد و فرمود:
مردم! باید آن امام زمان را بشناسید
وگرنه انسان جهت‌دار نخواهید بود و
گرفتار پرستش بت می‌شوید و دیگر هیچ
بصیرتی نخواهید داشت و به کلی معنی
زندگی را گم می‌کنید، نه معنی بودن در
دنیا را خواهید فهمید و نه معنی رفتن
از این دنیا را.

قبلاً عرض شد، حکما روشن کرده‌اند که
هر چیزی که مقول به تشکیک باشد، از
سنخ وجود است و نه از سنخ ماهیت، و
انسانیت شدت و ضعف برمی‌دارد و مقول
به تشکیک است، و لذا از سنخ وجود
است، مثل علم و حیات که تشکیکی است و
شدت و ضعف برمی‌دارد، و گفتیم هر چیز
که شدت و ضعف برمی‌دارد، يك مادون
دارد و يك مافوق، و موجود مادون،
وجودش را از مافوق می‌گیرد، پس
انسانیت هم که شدت و ضعف برمی‌دارد، يك

ما فوق دارد که عین انسانیت یا انسان کامل است و بقیده هر چند بهره از انسانیت دارند، از انسان کامل می‌گیرند و او دارای جمیع مراتب و مقامات انسانی به صورت تام و تمام است.

در مقایسه انسان کامل با انسانیت بقیده انسان‌ها، می‌توان نور بیرنگ را با نور سبز مقایسه کرد؛ نور بیرنگ شدت و ضعف برمی‌دارد، نور بیرنگ چه ضعیف باشد و چه شدید باشد جامع هفت نور است، در عین وحدت آن هفت نور در نور بیرنگ؛ ولی نور سبز-چه شدید باشد و چه ضعیف- یکی از هفت نوری است که در نور بیرنگ هست. ارتباط با امام زمان^{علیه السلام} هم در عین ارتباط ضعیف و شدید، ارتباط با وجود جامع است که همه کمالات انسانی را به صورت جامع دارد و مقامش مقام جامعیت اسماء الهی است، ولی حتی ارتباط با ملائک، ارتباط با حقیقت جامع نیست، چون ملائکه^{علیهم السلام} هر کدام حامل یکی از اسماء الهی هستند، مثل نور سبز است. پس هر کس هر قدر هم ریاضت بکشد، اگر حاصل این ریاضاتش ارتباط با ملائکه هم بشود، به مقام جامعیت انسانی دست نمی‌یابد و همه ابعاد انسانی او به ثمر نمی‌رسد.

امام زمان علیه السلام حامل جمیع اسماء الهی است

خدایا! انسان کامل، خلیفه توست و همچنان که خلیفه و جانشین هر سلطان به اذن سلطان در خزائن سلطان را می‌گشاید، مرحمتی فرما تا از طریق امام زمان ما به خزائن غیب تو آشنا شویم و از آن گوهر های غیبی بی‌بهره نمائیم.

انسان کامل خلیفه خداست و قرآن در رابطه با انتخاب او به عنوان خلیفه خدا چنین فرمود که: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛ یعنی هنگامی که پروردگارت به ملائکه گفت: من می‌خواهم در روی زمین جانشینی قرار دهم و بالاخره می‌فرماید: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، یعنی کل اسماء را به آدم تعلیم نمود، و در واقع خداوند به ملائکه نشان داد آدم ظرفیت پذیرش همه اسماء الهی را دارد. در ارتباط با این آیه، علماء به‌خصوص علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) بحث می‌کنند که مقام خلافت الهی، به آدمیت داده شده و خلافت، مقام آدمیت است و این مقام، یک مقام حقوقی است نه شخصی؛ یعنی تعلیم کل اسماء صرفاً برای شخص حضرت آدم ◆ نبود و ملائکه هم صرفاً مأمور سجده بر شخص حضرت آدم ◆ نبودند تا این مقام منحصر به شخص حضرت آدم ◆ باشد، چون شیطان نه تنها بر آدم سجده نکرد، بلکه دشمنی و گمراه کردن فرزندان آدم را نیز پیشه کرد؟ پس معلوم می‌شود که

فرزندان حضرت آدم ♦ چون در مقام آدمیت‌اند، مورد دشمنی شیطان قرار دارند¹³ و شیطان هم دشمن آدمیت است، و از آن طرف، ملائکه، برعکس شیطان که بر آدمیت سجده نکرد، با تمام وجود بر آدمیت سجده کردند.

سجده ملائکه بر آدم به معنی آدمیت، یعنی تواضع و تبعیت از آدم؛ یعنی ملائکه در تسخیر آدم‌مند. نتیجه این‌که؛ ملائکه به مقامی سجده کردند که این مقام به طور کامل و تام در اختیار ائمه معصومین^{علیهم‌السلام} است و امروز امام زمان^{علیه‌السلام} صاحب آن مقام است و ملائکه تماماً فرمانبردار امام زمان^{علیه‌السلام} هستند و با توجه به این‌که ملائکه مبادی عالم و خزائن غیبی عالم وجوداند. پس متوجه می‌شویم؛ از طریق امام زمان^{علیه‌السلام} است که می‌توانیم با خزائن غیب الهی آشنا و مرتبط شویم و از آن گوه‌های غیبی بهره‌مند گردیم و چشم دل‌مان را به روی حقایق هستی باز کنیم.

ملائکه هر کدام يك بُعدي از حقایق عالم را دارا می‌باشند¹⁴، یکی در مقام علم است و یکی در مقام حیات است و یکی جلوة اسم مصور خداوند است؛ ولی

13 - در آیه 62 سوره اِسرائ هست که شیطان به خدا گفت: اگر به من فرصت دهی تا روز قیامت حتماً بر فرزندان آدم دهنه می‌زنم، مگر عده‌ای قلیل از آن‌ها را.

14 - برای بررسی این موضوع می‌توانید به مباحث «ملائکه» در ابتدای سوره فاطر از همین نویسنده رجوع فرمایید.

هیچ کدام جامع همه اسماء الهی نیستند، به همین جهت نمی‌توانند خلیفه خدا باشند و تمام اسماء الهی را ظهور دهند. این انسان کامل است که جامع و مظهر همه اسماءِ حُسْنای حق است و توان ارائه همه اسماء را دارد. انسان؛ جامع اَضداد است، مثلاً صفت رحمت و خشم در انسان جمع است. خدایی که جامع اَضداد است، هم رحمت دارد و هم غضب دارد، خلیفه اش هم باید جامع اَضداد باشد. ملائکه نمی‌توانند مظهر تمام اسماء الهی باشند، به همین جهت اگر شما بخواهید آدم شوید، کم‌کم ملائکه کافی نیست، چرا که هر کدام از ملائکه یک بعدی و یک جهتی را دارند. آن کسی که شما را به آدمیت می‌رساند، آدم کل است و قرآن در مورد جامعیت آدم فرمود: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»¹⁵؛ خداوند تمام اسماء را به آدم تعلیم داد، در حالی که هر ملکی مظهر یک اسم از اسماء الهی است، حتی ملائکه مقربّی مثل اسرافیل و جبرائیل از این قاعده استثناء نیستند. مثلاً حضرت عزرائیل ♦ صفت قابض الهی را دارد، حضرت اسرافیل ♦ صفت احیاء و إماتة را دارد. امّا انسان کامل همه صفات الهی را دارد. پس اگر کسی خواست با جمیع اسماء الهی ارتباط پیدا کند و خدا را با جمیع اسماء الهی اش عبادت کند، باید به انسان کامل نزدیک شود که او

حامل همه اسماء الهي است و در راستاي همين معرفت و شعور است كه در هر روز ماه رجب مي‌خوانيد: «**اَللّهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وُلاَةُ اَمْرِكَ**»؛ يعني: «پرورد گارا! از تو تقاضا مندم به حقيقت جميع آنچه اوليائي تو، تو را به آن مي‌خوانند.» يعني حالا كه اولياء و ائمه معصومين، تو را با تمام اسمائت مي‌شناسند و تو را با همه اسمائت مي‌خوانند، ما را نيز از تقاضاهايمان محروم مگردان. پس راه ارتباط واقعي با خدا، خدائي كه جامع جميع كمالات است، ارتباط با امام زمان^ع است، امام زماني كه حامل جميع اسماء الهي است.

امام زمان^ع عامل بقاء عالم

بارالها! براي ما روشن است همچنانكه نفس انساني واسطه فيض بين عالم ملكوت و بدن خودش است، انسان كامل هم واسطه فيض بين تو و عالم مخلوق است، و همچنانكه نفس انسان عامل حيات انسان است، قطب عالم امكان هم عامل بقاء عالم هستي است. خدايا! قلب ما را در اين عقیده محقق و متمكن بگردان.

در مقدمه عرض شد كه مقام انسان كامل نسبت به تمام مخلوقات، مقام واسطه فيض است؛ يعني خداوند فيض خود را از طريق انسان كامل به تمام مخلوقات عطا مي‌كند، مثل مقام نفس شما در تن شماست. يعني نفس شما از عالم

ملکوت و عقلتان حقایق را می‌گیرد و در بدنتان جاری می‌کند. وقتی قلب شما از شرک و اخلاق رذیله سالم باشد، نور ملکوت بر عقلتان جلوه می‌کند و از طریق عقل بر زندگیتان جاری می‌شود. نفس شما فکر و اندیشه‌اش را از غیب می‌گیرد، مگر این‌که شیطان و هوس‌ها در آن قلب وسوسه نموده و نفوذ کنند، پس همان‌طور که نفس شما واسطه فیض بین غیب و بدن شماست، امام زمان (ع) هم واسطه فیض بین حضرت حق و کل عالم‌اند.

در روایت داریم که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»¹⁶؛ یعنی من پیغمبر بودم در حالی که حضرت آدم هنوز بین آب و گل بود. و یا حضرت علی (ع) می‌فرمایند: «كُنْتُ وَصِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»¹⁷؛ یعنی وقتی که من به پیامبر اکرم (ص) ایمان آوردم و وصی آن حضرت قلمداد شدم، حضرت آدم هنوز بین آب و گل بود. این گونه روایات می‌گوید مقام پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) فوق خلقت این دنیا است، که اصطلاحاً به آن مقام، «مقام نور عظمت»¹⁸ گویند. مقام نور عظمت، مقام پیامبر و ائمه (ع) است که عالم را تدبیر می‌کند و واسطه فیض خدا

16 - «بحار الانوار»، ج 16، ص 403.

17 - «عوالی اللّٰلی»، ج 4، ص 124.

18 - امام صادق (ع) می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ»؛ یعنی خداوند ما را از نور عظمتش آفرید. (اصول کافی ج 2 ص 233).

بر عالم امکان است. مقام نور عظمت پیامبر و ائمه علیهم السلام غیر از جسم و بدن و نفس آن‌هاست. نفس پیامبر و امام از مادرشان شروع می‌شود، همان است که ملاصدرا (رحمة الله علیه) در رابطه با آن می‌گوید: **«الْأَنْفُسُ جِسْمَانِيَّةُ الْخُذُوثِ وَ رُوحَانِيَّةُ الْبَقَاءِ»**؛ یعنی نفس در بستر عالم ماده پدید می‌آید، به عبارت دیگر وجودش از شکم مادر شروع می‌شود، ولی به حالت روحانی برای همیشه باقی است.¹⁹ امّا مقام «نور عظمت» همان چیزی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»**؛ یعنی اولین چیزی که خداوند خلق کرد، نور من بود. و در روایت دیگری، همه ائمه علیهم السلام می‌فرمایند: **«كُلُّنَا وَاحِدٌ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ»**²⁰؛ یعنی همه ما نور واحدی هستیم، و یا در روایت دیگر می‌فرمایند: **«كُلُّنَا مُحَمَّدٌ»**؛ یعنی همه ما نور واحد و همه ما نور محمد صلی الله علیه و آله هستیم.²¹ البته باید در فهم این مقام و فهم این روایات دقیق باشید و زحمت بکشید. و اگر متوجه این روایات و مقامات نمی‌شوید، حداقل سکوت کنید و انکار نکنید. وقتی کسی ظرفیت درک اسرار آل محمد علیهم السلام را ندارد، نباید برای او این اسرار را گفت. مرحوم کلینی (رحمة الله علیه) در اصول کافی ج 1 ص 275 آورده که سُدّیر گفت: من و ابوبصیر با حضرت

19 - به جزوه «حرکت جوهری» رجوع کنید.

20 - «بحارالانوار»، ج 26، ص 16.

21 - با کمی تفاوت در بحارالانوار، ج 2، ص 363.

امام صادق ♦ روبه‌رو شدیم در حالی که حضرت ناراحت بودند از این که مردم گمان می‌کنند آن حضرت علم غیب دارند و فرمودند: «جز خدا هیچ کس علم غیب ندارد». بعد می‌گوید به دنبال حضرت رفتیم و پرسیدیم: ولی فدای شما شویم، ما می‌دانیم که حقاً شما علوم بسیار فراوان دارید، حضرت فرمودند: «آری؛ آن علمی که باعث شد آصف‌بن‌برخیا، قصر بلقیس را از یمن به خدمت حضرت سلیمان بیاورد، قطره‌ای است در مقابل اقیانوس علم ما». ولی ملاحظه می‌فرمایید که امامان در مقابل مردم عادی که نمی‌توانند مقام امام را درک کنند و امام را در حد یک بدن و یک روح می‌شناهند، هرگز از حقیقت خود سخن نمی‌گویند و حتی نفرین هم می‌کنند بر کسی که اسرار آنها را فاش کنند، اما اگر افرادی را بیابند که مستعد درک حقایق امامت باشند، پرده از اسرار خود برمی‌دارند و ما هم باید همین روش را داشته باشیم وگرنه امام‌زمان ﷺ لطف خاصشان را از ما دریغ می‌کنند. گفت:

وگر از عام بترسی که سخن خاص نهان در سخن
ور از آن نیز بترسی دمبدم زمزمه

نقش واسطه فیض بودن امام‌زمان ﷺ

خدایا! برای ما روشن شده که هر
انسانی از انسان کامل انسانیت خود
را می‌گیرد تا آدم شود و ما هم
آمده‌ایم در زمین تا آدم شویم، پس

به حقیقت امام زمان ما را از
بهره لازمی که باید از امام زمانمان
بگیریم، محروم نگردان.

از يك جهت خداوند نزديكترين موجود
به مخلوقاتش است و خودش در آیه 186
سورة بقره به پیامبرش فرمود: اگر
بندگان من از تو سراغ مرا گرفتند،
«فَإِنِّي قَرِيبٌ»؛ من که نزدیکم، و
نفرمود: بگو من نزدیکم، یعنی حتی بین
ما و پروردگارمان، پیامبر اکرم ﷺ هم
از جهت وجودی فاصله نیست و لذا در هر
روز صبح - در دعای عهد²² - از خدا،
که نزديكترين وجود به ما است، تقاضا
می‌کنیم که ما را در زمره یاران و
اطرافیان و ذوب شدگان مولا و سیدمان
حضرت صاحب‌الزمان قرار بده، از طرف
دیگر حالا اگر خواستی به قرب خاص برسی
و بین تو و حضرت حق، همه حجابها کنار
رود، باید از طریق ذوب شدن در وجود
اقدس صاحب‌الزمان به چنین درجه‌ای
برسی، یعنی از يك جهت خداوند را به
کمک می‌گیری تا به امام زمان ﷺ نزديك
شوی و از جهت دیگر امام زمان ﷺ را
کمک می‌گیری تا به آن قرب خاص الهی که
مخصوص اولیاء الهی هست دست بیابی و
بهره خاص ببری.

22 - «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ
الذَّابِّينَ عَنْهُ.....».

جدایی جبهه حق از باطل، کمال زندگی زمینی

خدایا! می‌دانیم در نهایت، دنیا باید شبیه قیامت گردد تا قیامت شروع شود، خاصیت قیامت «وَأَمَّا زُورُ الْيَوْمِ أَتُهَا الْمُجْرِمُونَ»²³ است، یعنی جدا شدن کامل حق از باطل. با ظهور حضرت حجت^{علیه السلام} نیز جبهه حق با همه یاران تاریخی‌اش و جبهه باطل با همه ظالمان تاریخی‌اش، ظهور می‌کند تا نمایش کامل جبهه حق و باطل، ظهور کند و دنیا معنی حقیقی خود را بیابد، بارالها! ما را از حامیان پایدار جبهه حق قرار بده و در زمره سربازان حجت خود قلمداد بفرما.²⁴

این‌که ظهور حضرت حجت^{علیه السلام} را یکی از شرایط تحقق قیامت می‌دانند و به اصطلاح از «أَشْرَاطُ السَّاعَةِ» می‌شناسند، شاید در همین رابطه باشد که کمال زندگی زمینی به جدا شدن جبهه حق از جبهه باطل است، تا دنیا شایستگی قیامت شدن را پیدا کند، مثل کمال یک انسان که باید هر چه بیشتر مرز بین بدی‌ها و خوبی‌ها را در قلب خود روشن نماید و بدی‌ها را خوبی نپندارد.

حال که تحقق شرایط جدایی جبهه حق از جبهه باطل در زمین حتمی است و زیباترین مرحله زندگی زمینی چنین

23 - سوره یس، آیه 59.

24 - برای بررسی معنی ظهور جبهه حق و باطل می‌توانید به بحث «دلایل تحقق رجعت» رجوع بفرمایید.

شرایطی است که حق و باطل کاملاً از هم جدا شده باشد، جا دارد که اساسی‌ترین آرزوی هر انسانی وارد شدن به چنین شرایطی باشد و از خدا بخواهیم در چنین شرایطی با لطف و کرمش ما را در جبهه کاملاً حق امام‌زمان^ﷺ قرار دهد تا مزه واقعی زندگی دنیایی را بچشیم و از بهرة حقیقی زندگی زمینی برخوردار شویم.

امید به آینده روشن جهان، امید به واقعیتی مسلم

آری؛ جامعه‌ای که متوجه قطب برین انسانی بشود، روزمرگی‌های اجتماعی افق اندیشه او را اشغال نمی‌کند و در تحرک به سوی حیاتی بلند از پای نمی‌نشیند و ظلم طاغوت‌ها را به عنوان یک واقعیت پایداری در حیات زمینی نمی‌پذیرد و ستم ستمگران، شعله‌های امیدش را خاموش نمی‌کند؛ زیرا که پذیرفتن ستم در این دنیا با نظام الهی و سنت حق نمی‌سازد، آن هم نظامی که امام زمان^ﷺ دارد، زیرا که خداوند آینده این جهان را تیره و تاریک قرار نداده، و امید به آینده‌ای روشن، یک خودفریبی نیست، بلکه چشم دوختن به یک واقعیت مسلم است، و برعکس، نظر را از حضرت حجت^ﷺ و ظهور بابرکت و حتمی او برداشتن، فرار کردن از واقعیت حتمی عالم است، و آن یک نحوه تسلیم شدن

در برابر یأس و باور ضعیف و خود را
 به فرسایش روزگار سپردن است.²⁵
 شما وقتی پذیرفتید که خداوند حکیم
 است و نظامی که توسط قادری حکیم
 به وجود آمده، حتماً احسن است و نظام
 احسن، عالی‌ترین جواب را به نیازهای
 انسان می‌دهد، آنگاه می‌پذیرید که نظام
 بشری بدون یک قطب برین انسانی، امکان
 ندارد که بتواند به عالی‌ترین مراتب
 خود برسد و لذا هرگز هیچ ستمی را در
 هیچ زاویه‌ای، اصیل و پایدار نمی‌دانید
 تا امید مقابله با آن و انتظار از
 بین رفتن آن در شما خاموش شود.

وقتی پذیرفتیم نظام عالم احسن است،
 می‌فهمیم در نظام احسن انسان‌ها باید
 مختار باشند و در راستای اختیارشان
 اگر خواستند ظلم کنند، و در حدی که
 فقط به خودشان ثابت شود که ظلم کردن
 را خودتان انتخاب کرده‌اید، آزاداند،
 ولی آن‌چنان نیست که بتوانند با ظلم
 خود سرنوشت نظام عالم و بشریت را در
 دست گیرند و آینده هر انسان و آینده
 کل جهان را تیره و تار نمایند؛ پس
 لازمه نظام احسن، بودن فرج برای نجات
 از هر ظلمی است، چه از ظلم فردی و چه
 از ظلم عمیق آخرالزمان.²⁶

25 - برای توجه به آینده جهان، به کتاب «فلسفه
 حضور تاریخی حضرت حجت (عج)» رجوع فرمایید.

26 - برای تفصیل بیشتر به نوشتار «فرج،
 حتمی‌الوقوع‌ترین حادثه در انتهای تاریخ» رجوع
 فرمایید.

انتظار، عامل امید و پایداری

نتیجه انتظار منجی معصوم در جامعه بشری این است که نمی‌گذارد ما از پویایی بیفتیم و در نتیجه پیوسیم و تسلیم رنگ غیرفطری حکومت‌مداران ظالم گردیم، زیرا دین به ما می‌گوید يك زندگی ماوراء این زندگی‌ها در همین دنیا ممکن است و مناسب روح توست. و لذا تسلیم هر فرسایشی به نام زندگی‌ای که حاکمان غیر معصوم پدید آورده‌اند، مباش و خود را تسلیم این پوسیدن‌ها مگردان و در جهنم یأس، بی‌خود، خود را مسوزان، زیرا که آرزوی داشتن زندگی مطابق با فطرت، فقط يك آرزو نیست، بلکه يك حقیقت ممکن است که بالأخره اجتماع، در بلوغ خود با حاکمیت انسان کامل اداره می‌شود و نباید ممکن را ناممکن پنداری و تسلیم روزمرگی‌ها شوی و از عطش - یعنی نیاز به آب- باز بمانی، بدون یافتن آب.

چرا ما باید منتظر باشیم؟ و انتظار چه تأثیری در زندگی ما دارد؟ انتظار کشیدن و منتظر بودن يك فایده و نتیجه بزرگ دارد و آن این که خشنودی حضرت حجت^{علیه السلام} را به دنبال دارد. این وعده بزرگ خداست که يك امام معصوم برای ما می‌آید، حالا اگر ما منتظر امام زمان^{علیه السلام} باشیم، اولاً؛ حرف خدا را قبول کرده‌ایم، ثانیاً؛ قدرت اسلام را پذیرفته‌ایم و به آن ایمان آورده‌ایم. یعنی اسلام قدرت دارد که يك انسان

کامل به صحنه بیاورد و به کمک آن حضرت، نور اسلام همه جهان را فراگیرد و عدل را حاکم کند. این منتظر بودن، دلیل دینداری ما ست. ولی اگر کسی کوتاه بیاید، معلوم می‌شود که اسلام را هنوز نشناخته است. منتظر بودن یعنی پذیرفتن حکم خدا. خود این مسئله عقیده پسندیده‌ای است.

اگر ما منتظر نباشیم، می‌گوییم زندگی همین است که امثال چنگیز و رضاخان و لنین و بوش و سایر ستمگران دنیا، بر ما حاکم شوند. چرا ستمگران و حاکمان ظالم رنگ خود را بر همه مردم و جامعه‌ها زدند ولی نتوانستند شیعه را رنگ بزنند؟ چرا شیعه قدرت مقاومت دارد؟ برای این که هر کس هم حاکم شود، شیعه می‌گوید ما امام زمان^ع می‌خواهیم. یعنی مقاومت شیعه در مقابل ستم و ستمگر با اعتقاد به ظهور امام زمان^ع زیاد می‌شود.

تجربه‌های تاریخی از بهترین عبرت‌ها و ذخیره‌هایی است که نشان می‌دهد شیعه با «انتظار» نجات می‌یابد. تاریخ گواه است که زنان و مردان شیعه به جهت انتظار، رنگ حکومت‌های ستم را به خود نگرفتند. شما مردم مصر یا عربستان را نگاه کنید، با این که مسلمان هستند و در بسیاری از جهت‌های اسلامی با ما تفاوت ندارند، ولی چون فرهنگ انتظار در آن‌ها شعله‌ور نیست، رنگ حاکمان ستمگر را به خود گرفته‌اند و دنیاپرستی و دنیاپرستان را

پذیرفته اند. چه شد که آتاتورک در ترکیه توانست این همه افکار مردم را تحت تأثیر قرار دهد، و لی رضاخان نتوانست ملت ایران را به رنگ خود در بیاورد و مدّتی طولانی بماند؟ هدف رضاخان و آتاتورک هر دو هدم اسلام بود، و لی ملت ایران چون چشمش به حکومت امام زمانش است، همین عقیده نگذاشت به روزگار مردم ترکیه دچار شوند.

انتظار باعث می شود که امیدمان به یأس مبدّل نشود، و لی اگر ما اهل انتظار نباشیم وقتی دیدیم که دنیا رنگ کفر گرفته است، به خود و دیگران می گوئیم حالا که همه جا را کفر گرفته است، پس ما هم باید کافر شویم، و لی کسی که منتظر است، اندیشه اش این است که دنیا بی خود رنگ کفر به خود گرفته است، باید رنگ حق را بگیرد، حتّی اگر این کفر عالم گیر هم شده باشد.²⁷

اگر فرصت داشتیم و اثرات تاریخی انتظار را بررسی می کردیم، متوجّه می شدیم که نجات امروز من و شما با عشق به این انتظار متحقّق می شود. عشق به حکومت امام زمان^{علیه السلام} نجات دهنده است به دو دلیل:

1- همین امروز رنگ کفر را نمی پذیریم.

27 - برای بررسی بیشتر به نوشتار «برکات انتظار» رجوع فرمایید.

2- منتظر هستیم بلکه فردا بیاید و در کنار او باشیم و این است که خدای حکیم مهربان این لطف را از ما دریغ نمی‌کند.

خطر غفلت از ایده‌آل‌های دینی

دنیاداران اَوّل بر ملاک‌های خود پافشاری می‌کنند و سپس مطرح می‌کنند: «غیر از این ملاک‌ها را مردم نمی‌پذیرند و زمینه پذیرش ایده‌آل‌های دینی در مردم نیست، پس دینداران باید از آرمان‌های خود دست بردارند.» و از این طریق کفر و ستم خود را حاکم می‌کنند و مردم را به سوی جهالتی تاریک و سیاه می‌رانند. انتظار منجی کامل، باعث می‌شود تا مردم منتظر در حیلۀ حیلۀ گران فرو نروند و از خود در راستای وفاداری به آرمان‌های اساسی خود مقاومت نشان دهند، زیرا که انسان منتظر، آینده را در دست دنیاداران دنیاپرست نمی‌داند و در نتیجه همین امروز با فرهنگ انتظاری که در خود فعال نگه داشته، از افتادن در ورطۀ گرداب ستمگران نجات می‌یابد و هضم حیلۀ دنیاداران نمی‌شود و فردا نیز با ظهور منجی عالم (روحی اثراب مقدمه‌الغداء) مقابل آن حضرت نمی‌ایستد، بلکه کنار آن حضرت و از سربازان اوست، زیرا که رنگ دنیاداران را به خود نگرفته تا از امام زمانش فاصله فکری و فرهنگی پیدا کرده باشد.

همه هنر فرهنگ ستم در طول تاریخ، این است که منظرهای روشن و ایده آل زندگی را از افق اندیشه بشر محو کند و او را مشغول وضع موجودی بگرداند که خود ستمگران پدید آورده اند، به طوری که انسانها همان زندگی زیر سایه ستمگران را زندگی بپندارند و تصور کنند زندگی فقط همین است و بس. ولی کافی است که انسانها متوجه شوند خداوند برای آنها چیز دیگری را اراده کرده است و طالب آن چیزی باشند که خداوند برای آنها اراده نموده است و تسلیم آن چیزی که ستمگران به آنها تحمیل کرده اند، نشوند، تا تمام هیبت فرهنگ ستم یکباره فرو ریزد و **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** زمینه ظهور حضرت **ﷺ** هرچه بیشتر فراهم شود.

خداوند زندگی دیگری را برای ما اراده کرده است

پس منتظر امام زمان **ﷺ** بودن نمی‌گذارد از پویایی بیفتیم و در خود بپوسیم و از حیات خود بهره لازم را نبریم، بلکه متوجه هستیم یک زندگی، ماوراء این زندگی معمولی ممکن است محقق شود، پس چرا تسلیم مرگ شویم و زندگی سرد و غروبگونه دنیایی را بپذیریم و در جهنم یأس بمیریم؟ در حالی که جا دارد زنده و پرحرارت و امیدوار، زندگی کنیم و از انتظار باز نایستیم و انتهای دنیا را تاریخ نپنداریم و هم اکنون

از پای ننشینیم. آیا سرنوشت کسانی
را که در صحنه فرهنگی انتظار
نیامده‌اند ملاحظه نکرده‌اید که چگونه
به راحتی تسلیم فرهنگ فاسد فاسدان
شده‌اند؟

این‌که در آمار آمده است در
مرفه‌ترین کشور جهان یعنی سوئد، از هر
ده نفر، یک نفر تصمیم می‌گیرد خودکشی
کند - حال یا موفق می‌شود و یا نه - و
از هر صد نفر، پنجاه نفر به خودکشی
فکر کرده‌اند، می‌رساند که آنچه دنیای
امروز برای بشر آورده، جوابگوی آرمان
حقیقی بشر نیست، ولی چون فرهنگ غربی
امکان آن را نداده است که جوان سوئدی
از زندگی مطلوب خود، آگاهی یا بد،
تصور می‌کند زندگی همین است که او
دارد، از طرفی این نوع زندگی را
نمی‌خواهد، پس بهتر است که خود را از
این زندگی راحت کند. در حالی که اگر
می‌دانست خداوند برای او افق دیگری را
اراده کرده است، اولاً؛ تلاش می‌کرد تا
آن افق تحقق یابد و آن را هر چه
بیشتر دستیافتنی می‌کرد، ثانیاً؛ چون
در راستای آن هدف متعالی بشری، تلاش
می‌نمود، علاوه بر این‌که از انوار لطیف
امام زمانش، همین امروز بهره می‌برد،
امید به این‌که آینده‌ای واقعی، امروز
او را از یاسی این‌چنین جانکاه نجات
می‌دهد، برای او نهادینه می‌شد.

انتظار؛ سخن بلند بیداردلانی است که
ندا می‌دهند چرا ما اسیر فرهنگ باطل
دنیا داران شویم و خود را ببازیم،

دنیا باید رنگ حق به خود بگیرد و به خود آید.

و در راستای این بیداردلی، هر روز، خود را در اردوگاه امام زمانشان احساس می‌کنند و در کنار امامشان برای آینده جهان نقشه می‌کشند، به طوری که با امام معصوم، هم‌احساس خواهند شد. به همین‌جهت از حضرت باقر ♦ نقل شده است: اگر کسی قبل از ظهور حضرت بمیرد ولی نظرش بر امامش باشد و آن امام و آن مقام را بشناسد، مثل کسی است که در کنار آن حضرت باشد: «... وَ مَنْ مَاتَ عَارِفاً لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فُسْطَاطِهِ»²⁸ یعنی هرکس بمیرد و به مقام امامش آگاه باشد، همچون کسی است که در کنار امام و در زیر خیمه‌گاه حضرت به‌سر برده است.

تغییر مبادی میل

همچنان‌که خداوند طبیعت و زندگی مادی را با خورشید روشن می‌کند و اگر ما طالب نور باشیم، باید خود را در معرض آن قرار دهیم، همان‌طور که خداوند امام زمان علیه السلام را خورشید جان‌ها قرار داد، اگر جانتان نور معنویت می‌طلبید، باید پنجره جانتان را به سوی او بگردانید و دنیا قبله جانتان نباشد. و خداوند او را بین خود و ما واسطه قرار داد تا جان ما از طریق آن حضرت از رحمت معنوی

پروردگار، سیراب گشته و روحانی شود.

در روایت داریم محال است کسی آداب شب نیمه شعبان را به جا آورد و خداوند او را دست خالی برگرداند. با انجام این اعمال می‌بینی که ذوق انسانی پیدا کردی، میل‌ها و آرزو‌ها و گرایش‌ها یت متعالی می‌شود. چیزهای بیهوده‌ای که طلب می‌کردی دیگر نمی‌خواهی، سلیقه‌ات به سلیقه پیامبر و ائمه^{علیهم‌السلام} نزدیک می‌شود. بنا به فرمایش بزرگان «مبادی میل‌ها عوض می‌شود» و شاید لطفی به بزرگی این لطف برای انسان نباشد که میلش هماهنگ میل امام معصوم شود و این عالی‌ترین نتیجه‌ای است که با ارتباط و انتظار امام زمان^{علیه‌السلام} نصیب شخص منتظر می‌گردد، به طوری که دستورات دین جزء بدیهیات عقل عملی او می‌شود، همچنان‌که بدیهیات نظری، مبادی عقل نظری اوست.

سالکان مسلح

وقتی روایات می‌فرمایند: منتظران حضرت حجت^{علیه‌السلام} اگر در شرق باشند و حضرت در غرب باشد، بدون واسطه، هم حضرت را می‌بینند و هم همدیگر را؛ متوجه می‌شویم مسلم از طریق دستگاه‌های مدرن امروزی این ارتباط محقق نمی‌شود، چراکه استفاده از دستگاه‌های مدرن منحصر به شیعیان حضرت نیست، ولی روایت می‌فرماید شیعیان چنین توانایی را دارند و

دیگر این که روایت می‌فرماید:
 «منتظران حضرت مهدی علیه السلام خود را آماده
 ظهور می‌کنند، و لو به يك تیر». ۱
 می‌فهمیم یاران واقعی حضرت در عین
 این‌که در سیر و سلوک پیشرفت
 کرده‌اند و بُعد مکانی و زمانی را
 پشت سر گذاشته‌اند، روحیه جذگآوری
 خود را نیز حفظ کرده‌اند؛ یعنی
 یاران واقعی حضرت سالکانی مسلح
 هستند.

اگر انسان بخواهد ناقص نماند باید
 همه ابعادش را رشد دهد، و به پیامبر
 خدا و ائمه معصومین علیهم السلام اقتدا کند. به
 پیامبری اقتدا کند که در راه سیر در
 عالم معنا تا ارتباط با خدا در
 معراج، پیش رفته است و در رابطه با
 دفع ظلم از شمشیرش خون می‌چکد و این
 است که یاران واقعی حضرت چون در تمام
 ابعاد انسانی خود را رشد داده‌اند،
 سالکان مسلح می‌باشند.

انتظار ظهور امامی معصوم در متن
 حاکمیت جهان، یعنی اعتقاد به قدرت
 اسلام؛ چراکه شیعه سخت معتقد است که
 اسلام قدرت آن را دارد تا همه جهان
 را زیر سایه اندیشه اسلامی اداره
 کند.

خدایا! برای این که انسان‌ها درست
 بیندیشند، به آن‌ها بدیهیاتی را
 الهام فرمودی که بدون هیچ تفکری به
 راحتی آن را در خود پذیرفته‌اند و
 آن را مبانی شناخت خود قرار
 داده‌اند؛ یعنی چون به طور بدیهی
 مثلاً؛ می‌دانند جمع نقیضین محال است،

پس می‌فهمند حالا که روز است، همین حالا، همین جا نمی‌توانند شب با شد. خدایا! برای درست عمل کردن هم امامانی قرار دادی که عین عمل به حق‌اند. الهی! ما را آن‌چنان به آن‌ها نزدیک کن که وجود ما سراسر انجام عمل حق گردد و این حاصل نمی‌شود مگر با نظر مبارك امام زمان^ع؛ پس خدایا! قلب مبارك آن حضرت را از ما راضی گردان تا نظر آن حضرت بر قلب ما بیفتد. یا الله!

در آخرین فراز يك نکته دقيقي است که اجازه دهید به‌طور مختصر شرح دهیم، و آن نکته این است که هر انسانی يك تعداد بدیهیاتی در اندیشه خود دارد که آن بدیهیات به او كمك می‌کنند تا در اندیشیدن به خطا نیفتد و همواره برای اثبات صحیح‌بودن و یا خطا بودن اندیشه‌ها از آن‌ها كمك می‌گیرد. مثل «امتناع اجتماع نقیضین» یعنی این که انسان به‌طور بدیهی می‌داند دوچیز نقیض - مثل هستی و نیستی - نمی‌توانند در يك جا جمع شود. یا به‌طور بدیهی می‌دانیم جزء هر چیز از کل آن چیز کوچکتر است. این‌ها موضوعاتی است بدیهی و غیر اکتسابی که خداوند به هر کس داده است.

این بدیهیات و اولیات را از جایی نیاموخته‌ایم، بلکه خداوند برای درست فهمیدن به هر انسانی لطف کرده است. حالا باید متوجه بود همان‌طور که در اندیشه و تفکر، بدیهیاتی داریم که

عامل هدایت اندیشه و عقل نظری است، خداوند برای تشخیص عمل درست از عمل غلط، نیز انسان‌هایی قرار داده که عین درست عمل کردن‌اند، یعنی معصوم‌اند، تا انسان در عمل به آنها رجوع کند و از خطای در عمل مصون بماند و باید از خدا خواست تا ما به آنها نزدیک شویم تا در درست عمل کردن موفق گردیم. و توجه به چنین مقامی به‌عنوان امام‌زمان^ع و توجه به چنین نیازی یعنی نزدیکی به آن حضرت، فلسفه تمام تلاش‌ها و نیایش‌های شیعه است.

به امید به ظهور پیوستن قدرت واقعی اسلام عزیز در کل جهان

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

امام زمان، مرشدِ حقيقي
سالكان راستين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ ، اَلْسَّلَامُ
عَلَیْكَ يَا عَیْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ)

(اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ
الْمُهْتَدُونَ وَ يُفَرِّجُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ)¹

سلام بر تو ای حجّت خدا در زمین، سلام
بر تو ای دیدبان الهی در بین خلق،
سلام بر تو ای نور خدایی که
هدایت طلبان به وسیله آن هدایت یابند و
به کمک آن نور، برای مؤمنین فرج حاصل
شود.....

سلام بر امام مهدی^ع که وسیله هدایت
الهی در سراسر زمین است و هیچ
هدایت خواهی را تنها نمی گذارد.

بعرض از عقاید فوق العاده دقیق و
عمیق است و برای رسیدن به آن باید
اندیشه را خیلی جلو برد تا بتوان به
آن دست یافت. از جمله آن عقاید دقیق،
عقیده و توجه به حضور اولیاء معصوم
الهی در طول تاریخ حیات بشر و عقیده
به حضور فعّال مقصد اولیاء، یعنی حضرت
بقیة الله الاعظم است.

1 - «مفاتیح الجنان»، زیارت حضرت صاحب الزمان^ع
در روز جمعه.

عنایت به مطالبی که بنا است در این بحث مورد ارزیابی قرار گیرد، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** ما را متوجه چنین حقیقتی می‌نماید، تا بتوانیم از انوار عالیة آن وجود مقدس بهره‌های کافی بگیریم.

اصل و باطن اولیاء معصوم علیهم‌السلام، قرآن است به طوری که خود قرآن می‌فرماید: **«إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ. فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ. لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»**² یعنی حقیقت قرآن که مکنون و غیرقابل دسترسی است، توسط مطهرون یعنی اهل‌البیت پیامبر علیه‌السلام قابل دسترسی و لمس است، و لذا اصل و قلب ولی‌الله یعنی ائمه معصومین علیهم‌السلام، قرآن است. پس هرچه به مقام ولایت نزدیک شویم، به قرآن نزدیک شده‌ایم. در مورد ولی‌الله، فقط تعبیرها فرق می‌کند بدین صورت که چه بگوییم پیامبر یا امام زمان یا سیدالشهداء علیه‌السلام، در اصل یک حقیقت است.

خود معصومین در مورد این که همه دارای یک حقیقت نوری و احدی هستند. می‌فرمایند: **«خَلَقْنَا وَاحِدٌ وَ عَلَّمْنَا وَاحِدٌ وَ فَضَّلْنَا وَاحِدٌ وَ كُنَّا وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى»**؛ یعنی خلق و ایجاد ما واحد و علم و فضل ما واحد و همه ما در نزد خداوند تعالی واحدیم. و بعد راوی از تعداد امامان از امام صادق علیه‌السلام سؤال می‌کند، حضرت می‌فرمایند: **«نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ هَكَذَا حَوْلَ الْعَرْشِ رَبَّنَا عَزَّوَجَلَّ فِي مُبْتَدَأِ خَلْقِنَا، أَوْلْنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدٌ وَ**

آخِرُنَا مُحَمَّدٌ³؛ یعنی هر دوازده نفر ما در چنین شرایطی از اول خلقتمان در اطراف عرش پروردگارمان قرار داریم، و اول ما محمد است و بین ما محمد است و آخر ما نیز محمد است. یعنی آنها از نظر مقام تفاوتی با وجود مقیدس پیامبر^ص ندارند. یا می‌فرمایند: **«كُلُّنَا وَاحِدٌ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ»**⁴ یعنی همه ما یکی هستیم، از نوری واحد. این حرف‌ها که اعتباری نیست، بلکه بیان حقایق عالم غیب است.

شما می‌بینید انسان حالات گوناگون و متنوع دارد، به همین جهت، دین هم با تمام حالات بشر حرف می‌زند تا او را به یک مقصد برساند. مقصد یکی است، اما حالات بشر متفاوت است. پس راه‌هایی که برای رسیدن به آن مقصد یگانه مطرح می‌شود، متفاوت است و همه این‌ها می‌خواهند ابعاد تعطیل‌مانده بشر را پر کنند و او را به یگانه مطلق برسانند. این‌جاست که می‌بینید در یک‌جا می‌گوید به امام زمان^ع متوسل شوید، در جای دیگر می‌فرماید به نماز و یا قرآن و ... متوسل شوید.

عهد با امام زمان^ع

یکی از مواردی که در معارف اسلامی مطرح شده است، تجدید عهد و مداومت بر عرض طاعت و تبعیت و ارادت به حضرت

3 - «بحارالانوار»، ج 2، ص 363.

4 - «بحارالانوار»، ج 26، ص 16.

حجّت ﷺ است. تعبیرهایی که در رابطه با حضرت وارد شده است روي حساب است، تعبایري مثل «ولِي عصر»، «بقيّة الله»، «وارث انبياء»، «آيت عظمي»، «قاموس اکبر»، «صاحب غيبت الهي» و «امام زمان» هر کدام از اين تعبيرات وجهي از وجوه حقيقت حضرت ﷺ را بيان مي‌کند. چون بشر با کلماتي زندگي مي‌کند که ظرفيت محدود دارد و اين کلمات توان نماياندن حقيقت آن مقام عالي غيبي را به‌طور کامل ندارد به قول مولوي:

يك دهان خواهم به تا بگويم وصف آن
يعني تمام الفاظ و مفاهيم را بايد
يكجا جمع کرد تا بشود از وصف کسي سخن
گفت که همطراز همه ملائکه هستي است.

اگر اصل مسئله روشن شود که چرا مقام امام زمان ﷺ اين همه در تغذيه جان ما تأثير دارد، آن وقت اين تجديد عهد با حضرت، به‌خصوص از طريق دعاي عهد جاي خود را پيدا مي‌کند و انسان مي‌بيند چه کار مهمي بايد انجام دهد. گاهي انسان تصور مي‌کند از کارهاي مهم خود بايد کم کند و به دعاي عهد بپردازد، و حال آن که انسان بايد برسد به جايي که ببيند اين دعا و اين عهد با حضرت، چه امر مهمي است و او از آن امر مهم غافل است. براي اين که روشن شود اصل تجديد عهد بسيار اهميت دارد مقدمه‌اي را خدمتتان عرض مي‌کنيم.

تصور صحیح از مقام امام

در مباحث قبل به حمدالله روشن شد که حضرت حجت عین الانسان است و هرکس هر درجه ای از انسانیت را که داراست از عین الانسان دارد. در اینجا است که باید تصورتان از عین الانسان یک تصور صحیح باشد تا کم کم مسئله روشن شود. آری؛ امام زمان عین الانسان است و عین الانسان یک حقیقت مجرد غیرمادی است و اصلاً انسانیت هیچکس ظهور مادی ندارد بلکه اثرش و مشهودش مادی است، عالم مادی مشهود عالم معناست، امّا مجلای عالم معنا نیست. مثلاً سنگ هیچ خبری از عالم معنا نمی دهد یا گرمای خورشید هیچ بویی از عالم معنا ارائه نمی دهد، و اینها به گونه ای نیستند که محل ظهور کمالات عالم معنا باشند و به اصطلاح بگوییم جلوه عالم معنایند. اصلاً عالم معنا چه ربطی به این چیزها دارد؟! به همین جهت است که عالم ماده را مجلای عالم معنا نمی دانیم. بلکه بیشتر باید به این نکته توجه داشت که عالم ماده و امور مادی، ظلمت و حجاب عالم معناست. انسان کلّ یعنی حضرت حجت عین انسانیت کلّ است و انسانیت کلّ هیچگاه مادی نیست و ظهورش را هم شما در ماده نمی بینید، هرچند اثر مبارک آن حضرت همواره عالم ماده را از برکات خود بهره مند می کند.

تفاوت مجلّا با مشهد

در مورد این که انسانیت يك حقیقت معنوي است و بدن انسان ظرف ظهور و مجلای آن نمی‌تواند باشد، در عین این که مشهد و ظرف ظهور آثاری از آن می‌تواند باشد، می‌توان خشم را در نفس انسان مثال آورد که نفس انسان وقتی غضبناک شد، آن‌طور نیست که آن غضب معنوي تجلی کند و صورت نازله‌اش در بدن آن فرد غضبناک موجود گردد، بلکه آثار آن غضب را شما در چهره انسان غضبناک می‌بینید. در واقع صورت فرد غضبناک، مشهد و محل شهود آثار آن غضب گشت نه این که شما با مرتبه‌ای از خود غضب روبرو شده باشید. مولوي هم در مورد ظهور اثر علت‌های غیبی در بدن نکته خوبی را مطرح می‌کند. می‌گوید:

لطف شاه‌شاه جان چون اثر کرده است
لطف عقل‌خوش نهاد خوش چون همه تن را در
عشق شنگ بی‌قرار چون درآرد کل تن
یعنی ظاهر حرکات و سکونات انسانی که تحت تأثیر لطف خدا و عقل و عشق است، مشخص است و آن حقایق معنوي اثر خود را در تن انسان می‌گذارد. ولی همان‌طور که عرض شد؛ این غیر از تجلی است، انسانیت يك حقیقت معنوي است و تجلیات آن هم حقایق معنوي هستند که در جان و نفس انسان‌ها موجود می‌شوند و انسان‌ها به اندازه‌ای که از حقیقت انسانیت بهره داشته باشند، از حیوانیت دور

شده و انسان شده اند و در آن حال عقل و شهوت و غضب انسانی دارند، و آثار انسانیت در بدن ظاهر می شود و نه این که آن انسانیت در بدن نازل شود و شما با وجود نازله آن روبرو شوید.

استدلال و برهان این مسئله با استفاده از حکمت متعالیه و عرفان در بحث «نحوه حضور حضرت حجت (ع) در هستی» و نیز بحث «مقام و تأثیر حضرت حجت (ع)» مطرح شده است، مبنی بر این که انسانیت یک حقیقت است و از سنخ وجود و مشکک است. یعنی ذاتی که شدت و ضعف دارد. و چیزی که مشکک است از سنخ وجود است، مثل علم که می توان گفت این شخص عالم تر از آن شخص است پس علم، هم ذاتی است که شدت و ضعف دارد و لذا از سنخ وجود است و به عین العلم ختم می شود. انسانیت هم که تشکیک بردار است و می توان گفت این آقا از آن آقا انسان تر است، از سنخ وجود است و به عین الانسان ختم می شود. عین الانسان هم یعنی کل الانسان، آن هم یعنی حضرت حجت (ع) که إن شاء الله در مباحث قبل به آن عنایت فرموده اید.

نظر به امام معصوم، عامل نجات از

پوچی

موضوعی که می خواهیم در این جا مطرح کنیم این است که وقتی متوجه شدیم جان انسان، به انسانیت او است و انسانیت انسان ها از عین الانسان سرچشمه

می‌گیرد. آنگاه این نکته معنای خود را پیدا می‌کند که نظر به امام‌زمان علیه السلام، افق جان را از تسلیم شدن به روزمرگی‌ها و پوچی و بی‌هدفی می‌رهاند و انسان در حقیقت، گم‌گشته خود را می‌یابد. مگر هر کدام از ما نمی‌خواهیم انسان شویم؟ انسان شدن فقط از طریق ارتباط با عین‌الانسان یعنی ارتباط با حضرت‌حجت علیه السلام امکان دارد و محقق می‌شود. خداوند هم فقط از طریق امام‌زمان علیه السلام است که برای انسان شدن ما به ما کمک می‌کند. خداوند همان‌طور که برای الطاف خود مجاری خاص قرار داده، آب را مجرای سیرابی مقدر کرده و حضرت میکائیل علیه السلام را مجرای رزق مقدر فرموده، امام‌زمان علیه السلام را نیز مجرای انسانیت انسان‌ها مقدر فرموده است.

حقیقت آدمیت، ظرف تجلی همه اسماء الهی

ما در رابطه با بحث حضرت‌حجت علیه السلام واقعاً حیرانیم که مطلب را از کجا شروع کنیم و به کجا ختم کنیم، از خود حضرت مدد می‌خواهیم تا بتوانیم با یک انضباط فکری عمیق و دقیق مطلب را بیابیم و بیان کنیم.

حتماً مستحضرید که عین‌الانسان جامع جمیع اسماء است، چنانچه قرآن فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»⁵ یعنی

خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم داد. آن وقت روشن است، ذات خداوندی هذگامی که جلوه می‌کند با اسماء جلوه می‌کند. ذات خداوند در مقام تجلی، همان «اسم» است. بنابراین مقام آدم، مقام همه اسماء الهی است. نیز در جای خود روشن است که جلوه و تجلی اسماء نیز مراتبی دارد. هر قدر مرتبه این جلوه عالی‌تر و جامع‌تر باشد و در مرتبه وجودی شدیدتری قرار داشته باشد، آن جلوه جامع‌تر است، پس وقتی می‌فرماید: همه اسماء برای آدم جلوه کرده، یعنی مقام آدم و حقیقت آدم بالاترین مقام در هستی است.

یعنی اولین جلوه حق که همه اسماء الهی با آن متحد شده است، مقام «آدمی» است که ظهور کَلَش هم در پیامبر اسلام ﷺ است. چنانچه خود حضرت فرمودند: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهِمْ إِذِ انبَأَتْ بِأَنْبَاءِ نَارِ اللَّهِ بِغِيَابِهِمْ فَاتَّخِذُوا آلَ هَارُونَ فَتًى يَتَّبِعُوا آلَ هَارُونَ أَنْ يُوقُوا نَارَ اللَّهِ إِنَّ آلَ هَارُونَ لَآتُونَ اللَّهَ بِحَبْرٍ مِّنْ لَّدُنْهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»⁶ یعنی قبل از وجود عینی و خارجی حضرت آدم ♦ حضرت محمد ﷺ وجود غیبی و معنوی داشته اند. حالا با این تعبیر است که واسطه فیض بودن پیامبر ﷺ و ائمه معنا می‌شود که این وساطت یک مقام است نه یک شخص یعنی مسئله بیان و طرح یک شخص و یک فرد نیست بلکه موضوع، بیان مقام جامع جمیع اسماء الهی است. به همین جهت ائمه علیهم‌السلام اصرار دارند روایاتی که متضمن بیان این حقایق است برای مردم عادی نگویند، چون مردم از پیامبر و

ائمه علیهم السلام فقط یک ظاهری را می‌بینند ولی یک مقامی را که فوق ملائکه است و هستی در قبضه آن مقام است، نمی‌یابند. مثلاً در حدیث قدسی داریم که «لَوْلَا لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَاقَ» یعنی ای پیامبر اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی‌کردم. مردم عادی از این حدیث در حدّ غایت و هدف آخرین خلقت، مطالبی را درک می‌کنند. در حالی که این حدیث هم اشاره به مبدأ دارد و هم غایت. یعنی شروع هستی به حضرت است، غایت هستی هم به حضرت است.⁷ سوالی که این جا مطرح می‌شود این است که آیا عالم هستی را برای حضرت خلق کرده‌اند یا خود حضرت واسطه خلقت بقیه عالم هستند؟ این‌که می‌فرماید: اگر تو نبودی خلقت عالم نبود؛ یعنی عالم را برای تو خلق کردیم یا عالم را از تو خلق کردیم؟ توجه به مقام واسطه فیض بودن، این مسئله را حل می‌کند. یعنی تا مقام حضرت نباشد، بقیه هم نیستند، بقیه موجودات از مقام حضرت می‌ریزند. دقت کنید؛ گفتیم از مقام حضرت، و نه شخص او.

بنابراین مقام امام بالاتر از این حرف‌هاست که ما بخواهیم او را محدود به مکان و زمان و عالم مادی و حتی

7 - به قاعده «الْثَّاهَاتُ تُرْجَعُ اِلَى الْبَدَايَا» رجوع بفرمایید که در بحث «آخر الزمان، شرایط ظهور باطنی‌ترین بُعد هستی» مورد دقت و بحث قرار گرفته است.

محدود به عالم ملائک کنیم. ما در شناخت امام ♦ بیشتر، اسیر ذهنیت‌های خودمان هستیم، مثل مورچه‌ای که گمان می‌کند خداوند دو شاخک دارد. بشری که محدود به زمان و مکان و خیالات است، مقام امام را محدود به مکان و زمان می‌پندارد. امام صادق ♦ می‌فرماید: «حَدِيثُنَا صَغْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيْمَانِ»⁸ یعنی حدیث ما و فهم مقام و کلام ما، غیرقابل فهم و تحمل است مگر برای ملک مقرب یا پیامبر مرسل یا مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان امتحان کرده باشد. پس ملاحظه می‌فرمایید که فهم مقام حضرت کار مشکلی است و عموماً مردم امام را در حد یک شخص می‌شناسند، و لی ملائکه و پیامبران که قدرت درک و فهم آن مقام را دارند، امام را و کلام و موقعیت امام را درک می‌کنند.

شرط قبول ارشاد از امام ♦

حامل ولایت مطلقه حق، خلیفه اعظم حق است. یعنی همه کارهای پروردگار از طریق حضرت حجّت (ع) انجام می‌شود. دو نوع خلیفه داریم خلیفه حقیقی و خلیفه اعتباری. وقتی به کسی بگویند تو به جای ما در این شهر فرمانروایی کن، او خلیفه اعتباری می‌شود. خلافت

حقیقی یعنی حقیقتاً وجودش واسطه بین حق و خلق است یعنی تمام کارهای خدا توسط انسان کامل انجام گیرد، او تکویناً منشأ همه کمالاتی است که حضرت حق اراده کرده است که به مخلوقاتش برساند.

پروردگار هستی تدبیر جهان را با اسماء حسناي خود به انجام می‌رساند و آن مقامی که جامع همه اسماء حسناي پروردگار است، مقام انسان کامل یا امام‌زمان ع است. این‌جاست که شناخت و فهم این مقام کارساز است و انسان اگر متوجه این مقام شد به آن مقام که مقام حقیقی امام‌زمان ع است، نظر می‌کند و آرام‌آرام ارتباط برقرار می‌نماید و از او هدایت می‌گیرد و به راه‌هایی دست می‌یابد که هرگز تصورش را هم نمی‌کرد و در واقع توانسته است امام‌زمان ع را مرشد خود بگیرد، ولی همان‌طور که ملاحظه کردید باید اول مقام آن حضرت را بشناسد تا آداب ارتباط را رعایت کند و اگر مقام امام را نشناسد، با کسی می‌خواهد ارتباط برقرار کند که اصلاً وجود ندارد، چون این امامی که او در ذهن خود ساخته با وجود مقدس حضرت منطبق نیست و بعضاً کاملاً متفاوت است.

معنی مقام خلیفه اعظم حق

مقام پیامبر اکرم ص مقام ولایت مطلقه است. پیامبر اکرم ص دارای سه مقام

«ولایت» و «نبوت» و «امامت» هستند. یعنی اوّل «ولی» است، بعد «نبی» است، بعد «امام» یا ولیّ الله است، برای اعمال ولایت خداوند بر مؤمنین. که البته این تقدّم و تأخّر، تقدّم و تأخّر زمانی نیست، بلکه از نظر درجه و رتبه اینطور است، همانطور که حضرت ابراهیم ♦ ابتدا با زدودن جنبه های نفسانی، خود را با حق یگانه کرد و به مقام «ولایت» یا قرب و نزدیکی دست یافت و سپس در آن مقام قرب به حق، به پیامبری مبعوث شد و در مسیر پیامبری وقتی از همه امتحانات سرفراز بیرون آمد به مقام «امامت یا ولیّ الهی» رسید، که بحث ما روی همان امامت است و منظورمان هم از «ولیّ الله» همین معنی امامت است که محل و مظهر ظهور ولایت حضرت حق است، این مقام غیر آن مقام ولایت و یا نزدیکی اولیه است.

حضرت علی و بقیه ائمه علیهم السلام دارای مقام ولایت و امامت هستند. آنچه که اصل است «ولایت» است. ولایت یا امامت بین پیامبر و ائمه علیهم السلام مشترک است. و گفتیم که حامل ولایت مطلقه حق، خلیفه اعظم حق است و او قطب اعلی است یعنی هرچه فیض است از او سرازیر می شود، در واقع او عالم کبیر است، و عالم هستی در مقابل آن حضرت، انسان صغیر است.

آدم حقیقی اوّلین مخلوق خداست که ظرفیت پذیرش و تجلّی تمام اسماء الهی را دارد. حضرت آدم ♦ به عنوان اولین

پیامبر و ابوالبشر یک نمونه از مقام انسان کامل و جلوه‌ای از مقام خلافت اعظم است، به همین جهت پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّيْنِ»⁹ یعنی من پیامبر بودم و آدم هنوز بین آب و گل بود. حضرت علی ؓ هم می‌فرماید: «كُنْتُ وَصِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّيْنِ»¹⁰ یعنی قبل از این که آدم از آب و گل خارج شود من وصی پیامبر بودم و به پیامبر اسلام ایمان آوردم. این روایات به مقام پیامبر خدا ﷺ و حضرت علی ؓ اشاره دارد و یک بحث صراطی است یعنی از موازین اخلاقی و از شمشیر تیزتر است. عده‌ای از افراد نفهمیدند و منکر شدند، عده‌ای هم با ادعای فهم، به کجروی و انحراف و غلو کشیده شدند.

گفتیم که آدم حقیقی مخلوق اول است و از او در مجالی مختلف به قلم اعلی تعبیر می‌شود و عالم هستی از مقام او ظهور می‌یابد. به تعبیری اولین مخلوق، «عقل» است و به تعبیری «روح» است و به تعبیری «نور محمدی ﷺ» است. هر یک از این تعبیرات جلوه‌ای و شأنی از مقام جامع اسماء الهی یعنی انسان کامل را بیان می‌کند.

9 - «بحار الانوار»، ج 16، ص 403.

10 - «عوالی اللّٰلی»، ج 4، ص 124.

تصویری قابل قبول از مقام امام

مشکل عمده برای اعتقاد عمیق و فعال در مورد وجود مقدس امام زمان (ع) همین تصورات ماست که نمی‌گذارد مسئله برای ما درست حل شود. به نظر بنده بهترین روش حل مطلب، توجه به موضوع «انسانیت» است. چون هر کس روی هم رفته بهره‌ای از انسانیت دارد و می‌تواند تصور صحیح از آن بکند. به عنوان مثال فرق امام خمینی (رحمة الله علیه) و صدام در انسانیت است و گرنه در بقیه امور مشترک هستند، هر دو غضب و شهوت دارند اما نتیجه غضب صدام کشتن مردم مظلوم است و نتیجه غضب امام خمینی (رحمة الله علیه) مبارزه با استکبار جهانی و خرد کردن دندانه‌های استعمار جهانی است، و اساساً انسانیت هر انسانی است که جهت و نتیجه غضب و شهوت او را تعیین می‌کند. امام خمینی (رحمة الله علیه) فرمودند این توهین به مقام حضرت عیسی (ع) است که می‌گویند او غضب نداشت و اهل صلح و صفا بود. او غضب حیوانی نداشت ولی غضب انسانی داشت و گرنه ناقص بود. این مطلب باید حل شود که انسانیت یک مقام است. آنگاه معنای این حرف‌ها به خوبی روشن می‌شود که می‌گویند: آنچه در مقام نزول فیض حق به سالک می‌رسد از طریق حضرت امام زمان (ع) است. چون فیض انسانیت از طریق آن حضرت به شما افاضه می‌شود و همه انسانیت از «عین الانسان» است. پس هر قدر از کمالات حقیقی که مربوط به

حقیقت ما یعنی بُعد انسانی ما است در ما جاری است از طریق امام‌زمان علیه السلام بر جان ما جاری می‌شود، به شرطی که طلب ما، طلب انسانی باشد و توجه ما هم به انسان کامل باشد. همچنان‌که اگر جامعه بخواد به روش انسانی آباد شود و بنده‌های خدا به واقع احیا گردند باید انسان کامل ظهور بفرمایند و لذا در دعای عهد از حضرت حق تقاضا می‌کنی: **«وَأَعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَ أَحْيِ بِهِ عِبَادَكَ»** خدایا شهرهایت را با نور وجود امام‌زمان علیه السلام آباد گردان و بنده‌هایت را با نور وجود حضرت زنده بدار.

یکی از راه‌های ارتباط با عین‌الانسان، دعای عزیز ندبه است. شما در این دعا می‌خوانید: **«أَيُّنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ»** وقتی انسان می‌نشیند و حساب می‌کند می‌بیند هیچ‌چیز به دردش نمی‌خورد، نه مال نه رفاه و نه مدرک و نه هیچ‌کدام از این امکانات دنیایی، می‌بیند که فقط انسانیت به دردش می‌خورد که این هم بستگی دارد به نظر حضرت‌حجت علیه السلام به قلب انسان، این‌جاست که از عمق جان ندا سرمی‌دهد: **«أَيُّنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ»** این ندا بنده مضطرب است که می‌گوید ای خدا! کو آن واسطه بین آسمان و زمین؟ که حقایق غیبی عالم معنی را به سوی ارض و قلب سالکان سیر می‌دهد. **«أَيُّنَ بِأَبْلِ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتِي»** کجاست آن دریچه الهی که از آن می‌توان

به سوي خدا رفت. کو آن دریچه ارتباط
من با حق؟

امام ♦، مسیر هدایت انسانی

ربّ انسان «الله» است. انسان کامل،
مظهرِ الله است. «الله»، جامع جمیع اسماء
الهی است. حالا اگر شما از مظهرِ الله در
مقام انسانی غافل شوید و بخواهید از
طریق اسم و مظهر دیگری به ربّ
العالمین توجه کنید، به هدایت حقیقی
که قرب به سوي «الله» است، نرسیده اید.
به عنوان مثال؛ ربّ گوسفند و ربّ گرگ که
جذبه گوسفندی و گرگی آنها را تدبیر
می فرماید، ربّ شما نیست، اگر به ربّ
آنها اتصال پیدا کردید به مسیر هدایت
انسانی نمی رسید، و لذا گمراه می شوید.
حتّی اگر به ربّ ملائکه هم نظر کردید و
در آن متوقف شدید ظرفیت حقیقی خود را
به نحو جامع جواب نداده اید. ولی «الله»
که جامع جمیع اسماء است، ربّ انسان
است و در ضمن ربّ العالمین هم هست،
منتها برای هر موجودی از موجودات،
اسمی از اسماء الهی، تدبیر امر آن
موجود را به عهده دارد. حال چون
انسان کامل، مظهر جامع جمیع اسماء
الهی است، ربوبیت سایر موجودات را هم
با اسم خاص مربوط به آن موجود به عهده
دارد، پس کل موجودات عالم، زیر نظر
حامل اسماء کل، یعنی حضرت حجت علیه السلام است،
که واسطه فیض است. چون کل اسماء به
مقام انسان تعلیم داده شده، از طرفی

«الله»، ربّ انسان است که مظهرِ آن، انسان کامل است. پس اگر انسان بخواهد تحت تربیت «الله» قرار گیرد و تمام ابعادش تربیت شود، باید خود را تحت تربیت مظهر اسم جامع، یعنی مظهر اسم «الله» که انسان کامل است قرار دهد، آن ذات مقدسی که ظرفیت پذیرش همه اسماء الهی را داشت و لذا همه اسماء را گرفته است.

معنی رؤیت مقام حضرتﷺ

یکی از نکاتی که لازم است با نظر به حضرت حجتﷺ به قلب خود تفهیم کنیم، احساس فراغ آن حضرت است. شما قبول دارید که ما هیچ چیز نمی‌خواهیم غیر از این که حضرت به قلب ما نظر کنند تا ما انسان شویم. پس لازم است احساس فراغ و جدایی نظر حضرت را به خود بفهمانیم و در دوری از این محبوب حقیقی ناله سر دهیم. نکته دوم این است که باید طلب شهود حضرت را داشته باشیم و از طلب شهود غفلت نکنیم. البته به این مسئله التفات داشته باشید که حضرت حجتﷺ انسان کامل است و انسان کامل یک مقام است نه یک جسم. جسم داشتن و شخص بودن حضرت فرع قضیه است. چرا که عالم ماده، عالم تعیّنات و تشخّصات است. هر کسی بخواهد در این عالم ظهور کند باید تشخّص و جسم داشته باشد و کسی که وجودش ناب است تشخّص او هم ناب است امّا این وجه، حقیقت

♦ امام و حقیقت پیامبر ﷺ نیست. حقیقت پیامبر ﷺ آن است که فرمود: «لَوْلَايَ لَمَّا خَلَقْتُ الْأَفْلَاقَ»، یعنی ای پیامبر! اگر تو نبودی، افلاک خلق نمی شد. پس مقام حضرت، مقام منشأیت همه هستی است. پس به این مقام و حقیقت باید توجه داشته باشید، آنگاه طالب نظر و شهود آن مقام شوید. امام زمان علیه السلام، انسان کامل، حامل همه اسماء الهی و واسطه فیض الهی و قلم اعلی است. حالا اگر چنین مقامی به شما نظر کند، به قلب و سر شما نظر می کند. جان شما با چنین مقامی رابطه برقرار خواهد کرد، این نهایت کمال هر انسانی است. کافی است با تمام وجود نظر شما به آن مقام باشد و با تمام وجود نظرتان را از وجود محدود خودی و خودیت آزاد کنید. آب کوزه چون در محو در وی گردد و آب کوزه چون نظرش را از کوزه بودن خود برداشت و خود را در جوی رها کرد، به واقع متوجه می شود که به وسعت جوی در آمده است. پس باید با تمام وجود مشتاق رؤیت حضرت علیه السلام باشیم و بفهمیم رؤیت آن مقام یعنی چه. حالا اگر حضرت را رؤیت هم نکردیم حداقل مطلب این است که إن شاء الله قلبمان آماده شده که حضرت به قلب ما نظر کنند. نظر حضرت یک نظر عادی نیست که بتوان از آن صرف نظر کرد. نظر قلبی، کثرت بردار نیست چون مجرد است و امر مجرد یک چیزش همه چیز است یعنی جامعیت دارد هر چند

شدت و ضعف هم دارد. حالا حضرت حجت^{علیه السلام} مطلق تجرّد در مقام انسانی است. پس نظر او نظر جامع شدید مطلق خواهد بود که جامع همه کمالات ممکنه میباشد، و با نظر او میتوان همه چیز را به دست آورد و راه دیگری هم وجود ندارد. یعنی میتوان با غیب و با ملائکه ارتباط برقرار کرد ولی از طریق غیر از طریق ارتباط با حضرت حجت^{علیه السلام} نمیتوان جامع همه کمالات عوالم غیب و مراتب اسماء الهی شد. نظر ملائکه در عین این که خوب است اما تمام مقصود ما نیست. چرا که ما نمیخواهیم مَلَك شویم. ما میخواهیم آدم شویم و مقام آدمیت مقام اخذ تمام اسماء الهی است و این مقام را فقط از طریق نظر انسان کامل یعنی حضرت حجت^{علیه السلام} میتوان درخواست و تمنا نمود. همچنانکه برای دستیابی به «تری» باید از «عین تری» یعنی آب کمک گرفت، برای رسیدن به هر درجه از انسانیت باید به «عین الانسان» متوسل شد.

شهود جمال وجه الله

شهود جمال حضرت، شهود «وجه الله» است. به این نکته عنایت داشته باشید تا ببینید در فرهنگ شیعه چه گوهرهای نابي نهفته است و اکثر ما غافلیم. گفتیم: جمال انسان کامل، جمال کلّ الاسماء الهی است. کلّ الاسماء، در مقام خداوند، «الله» است و کلّ الاسماء در مقام

انسانی، حضرت حجّت ﷺ است. بنابراین
 شهود جمال حضرت حجّت ﷺ شهود جمال «الله»
 است از طریق آن «وجه الله». به عبارت
 «وجه الله» توجه داشته باشید که «وجه الله»
 غیر از «وجه الرحمن» یا «وجه الرحیم»
 است. همه حقیقت جان ما به «عبدالله»
 بودن ما است پس باید دنبال «وجه الله»
 باشیم. «عبدالرحمان» یا «عبدالرحیم»
 بودن خوب است اما باید «عبدالله» شد تا
 بتوان به مقام کل اسماء نظر کرد و
 «الله» را عبادت نمود.

در دعای ندبه با توجه به همین شعور
 است که می‌گوییم: «أَيُّنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي
 إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ» کجاست آن «وجه
 الله» ای که اولیاء حق به سوی او روی
 می‌آورند؟ چون اولاً: انسان، «عبدالله» که
 شد با جمیع اسماء الهی می‌تواند
 ارتباط پیدا کند، ثانیاً: آن کسی که
 حامل جمیع اسماء الهی است مقام انسان
 کامل یعنی حضرت حجّت ﷺ است پس با شهود
 مقام وجه الهی حضرت، انسان توانسته
 است با تمام اسماء الهی ارتباط پیدا
 کند و عملاً از طریق آن حضرت، خدا را
 به جمیع اسماء بشناسد و خدا را با
 جمیع اسماء عبادت کند.

باید متوجه باشید که این مقصد و
 هدف - همان‌طور که روشن شد- اولاً: خیلی
 قیمتی و ارزشمند است. ثانیاً:
 دیردسترس است، پس نه به راحتی به دست
 می‌آید، و نه می‌توان قیمتی بر آن
 گذارد. به قول حافظ:

گل عزیز است غنیمت شمیریدش صحبت

که به باغ آمد از این راه و از آن
خواهد شد
گل جمال او، محل جذبه به سوی حق
است و در مقام طراوت باغ بندگی ناب
الهی، ظهور می‌کند.
این تطاول که کشید از غم هجران
بلبل

تا سراپرده گل نعره زنان خواهد
شد

این مقام با زحمت به دست می‌آید و
شیون‌ها به دنبال خود دارد. کسی که
بلبل شد به سوی گل می‌رود. بلبل یعنی
کسی که مقام انسانیّت را حسّ کرده است،
درست است که واجد آن مقام نیست ولی
آن مقام را حسّ نموده است. کسی که از
سر صدق و صفا با یک گم گشتگی و
اشتیاق، هر روز صبح جمعه دعای ندبه
را می‌خواند، بلبل نعره زن است، این
شخص نه خسته می‌شود و نه چیز دیگری
می‌خواهد.

باز به دعای ندبه عزیز توجه کنید،
می‌خوانیم: «**اَللّٰهُمَّ اَنْتَ كَشَّافُ الْكُرْبِ وَ
الْبَدْوِ**». خدایا تویی بر طرف کننده
گرفتاری‌ها و اندوه دل‌ها، به خصوص
بزرگترین اندوه، یعنی عدم ارتباط با
مقام انسان کامل و عدم رؤیت
امام زمان **ع**. «**وَ اِلَيْكَ اَسْتَعِيْدُ فَعِنْدَكَ
الْعُدْوِ**». خدایا من به تو روی آورده‌ام
و از تو می‌خواهم که به داد دلم برسی،

چرا که آن کمک‌های سرّی و پنهانی نزد تو است. «وَأَنْتَ رَبُّ الْآخِرَةِ وَ الدُّنْيَا» ، و تویی پروردگار آخرت و دنیا، پس همه چیز دست تو است. «فَاغِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، عَبْدُكَ الْمُبْتَلِي»، پس ای فریادرس فریادخواهان به فریاد بنده ضعیف گرفتار هجران و فراغ، برس. «وَأَرِهْ سَيِّدُهُ يَا شَدِيدَ الْقُوَى»، و مولا و سیّد او را، ای خدای توانا، به او بنما، تا همه غم‌ها و سوزدل‌هایش که با ارتباط با آن مقام اعلی برطرف می‌شود، برطرف شود.

نحوه‌های متفاوت رؤیت حضرتﷺ

در این جا ست که رؤیت جمالِ پرچمال حضرت حجتﷺ را طلب می‌کند. شما نگویید ممکن است بخواهیم رؤیت کنیم و لی نیابیم. محال است نیابید، چرا که ممکن است رؤیت در مقام خیال برایتان محقق نشود ولی در مقام قلبتان محقق شود. این مقام چیزی نیست که بتوان از آن دل کند و دل را متوجه جایی دیگری نمود. کسی که می‌فهمد تمام غم و مصیبتش عدم ارتباط با امام زمانش است و به خدایی هم که کَشَّافِ کُرْب و بلوا است، و غم‌ها را برطرف می‌کند، ایمان دارد و می‌داند غم‌بندگان را می‌گشاید و می‌داند بزرگترین گشایش برای هر کس رفع حجاب بین او و امام زمانش است، با تمام امید در محضرش ناله سر می‌دهد که «فَاغِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ» خدایا

به فریادم برس و رابطه‌ام را با امام
 زمانم برقرار فرما.

بعضی‌ها می‌گویند ما چندین سال دعی
 ندبه را خواندیم ولی رؤیت حضرت ﷺ
 نصیبمان نشد. بنده نظرم این است که
 محال است انسان امام زمانش را بخواند
 ولی آن وجود مقدس را نیابد و حضرت ﷺ
 به او نظر نکند. البته ممکن است
 حضرت ﷺ به عقل شما لبیک بگوید، این
 جاست که عقل شما نورانی می‌شود و راه
 را از چاه تشخیص می‌دهد. و یا به
 قلبتان لبیک بگوید و قلبتان را
 نورانی کند و عشقتان به دین و پیامبر
 و ائمه معصومین علیهم‌السلام شدید شود. و ممکن
 است به قوه خیال شما لبیک بگوید و
 جمال حضرت **♦** را شهود کنید و در شور و
 شغف مبارکی وارد شوید. البته گاهی
 این مقام شامل مقامات دیگر هم هست. و
 بعضی وقت‌ها ممکن است جمال ظاهری و
 صوری حضرت را شهود کنید اما از بقیه
 مقام‌ها خیلی بهره‌مند نباشید. بعضی‌ها
 بدون رؤیت ظاهری، چیزهایی دارند که
 هرگز در شهود صورت ظاهری حضرت به دست
 نمی‌آید. شما نظر مبارک حضرت را جلب
 کنید حالا آن نظر به قلب شما بیفتد یا
 عقل شما و یا خیال شما، هرچه بالاتر،
 بهتر و اگر نظر مبارک حضرت همه ابعاد
 وجودی ما را فرا بگیرد که بالاترین
 لطف است و لطفی از آن افزون‌تر این‌که
 با ظهور کلی آن حضرت در جامعه بشری،
 چشم جسم انسان‌ها هم به وجود او منور

شود، به شرطی که رؤیت جسمی مانع رؤیت قلبی مقام آن حضرت نگردد.

در ادامه دعای ندبه ناله سر می‌دهی که ای خدا! **وَ أَزِلْ عَنْهُ بِالْأَسَى وَ الْجَوَى،** با دیدن روی حضرت، اندوه و سوز دل بنده‌ات را برطرف کن. **وَ بَرِّدْ غَلِيلَهُ يَا مَنْ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى.** جوشش دل این بنده‌ات را فرو نشان و قلب او را خنک گردان، ای خدایی که بر عرش هستی، استقرار داری. **وَ مَنْ إِلَيْهِ الرَّجْعِي وَ الْمُنْتَهِي.** ای خدایی که بازگشت و منتهای همه‌چیز به سوی تو و به دست توست. **اَللّٰهُمَّ وَ نَحْنُ عَبْدُكَ التَّائِقُونَ اِلَيْ وَلِيكَ الْمَذْكُر بِكَ وَ بِنَبِيِّكَ،** ای خدا! ما بندگان تو، مشتاق زیارت ولی تو هستیم که او یادآور تو و پیامبر تو می‌باشد. یعنی نظر حضرت برقلب ما باعث بیداری دل ما و باز شدن چشم دل ماست به سوی حق و به سوی مقام پیامبر خدا. پس باید خود را آماده لقاء و شهود جلوة تامّ جمال و جلال او که جلوة اسم اعظم و وجه اوست کنیم.

برکات ظهور اجتماعی حضرت

ما حضرت را در تمامی ابعاد می‌خواهیم هم برای قلب و عقل و خیال خودمان، هم برای اجتماع. یکی از ابعاد ظهور حضرت، ظهور برای جامعه است. شما برای بندگی کردن به جهت وجود حیل‌های مکاران و ظلم ظالمان و ستم ستمگران و انحراف‌های فکری و

فرهنگی در جامعه، دغدغه‌های فراوان دارید. با ظهور حضرت ﷺ در جامعه، این نگرانی‌ها بر طرف می‌شود و به راحتی می‌توانید بندگی خدا را در قلب خود و جامعه محقق کنید. ظهور حضرت ﷺ در جامعه آن‌چنان شرایطی است که انسان‌ها به کمک نور آن حضرت که همه ابعاد جامعه را دربر خواهد گرفت، وارد عالم بندگی می‌شوند. این است که یکی از ابعاد عشق ورزیدن به حضرت، دعا برای فرج و ظهور اجتماعی آن حضرت است. دعای ندبه هم نمونه خوبی برای درخواست فرج است.

ما اگر معنی ظهور حضرت را درست تصور کنیم، اولاً: متوجه می‌شویم زندگی زمینی دارای هدف و مقصد فوق العاده ارزشمندی است و تمام انسان‌های بزرگ در تمام طول زندگی‌شان، از اول دنیا تا حال، توجهشان به آن شرایطی است که شرایط ظهور بقیة الله الاعظم است. ثانیاً: خود را دائماً برای آن ظهور آماده و در شرایط ظهور، احساس می‌کنیم و هیچ‌گاه به کمتر از آن قانع نمی‌شویم.¹¹

شفاعت امام زمان ﷺ

مطلب دیگری که لازم است به آن توجه شود، موضوع طلب شفاعت از حضرت ﷺ است. شفاعت از کلمه شَفَع، یعنی متحد شدن

11 - برای بررسی بیشتر موضوع ظهور حضرت به بحث «نحوه ظهور حضرت حجت ﷺ» رجوع فرمائید.

است. یعنی تلاش کنیم در نور ولایت حضرت قرار گیریم و از آن نور محروم نشویم. در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم که «بِکُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِکُمْ یَخْتِمُ» یعنی خداوند فتح همه باب‌های هدایت را به دست شما قرار داده است و ختم و بستن راه‌های انحراف را از طریق وجود شما عملی ساخته است. «فَاَزَ الْفَائِزُونَ بِوِلَايَتِكُمْ» یعنی رستگاران، به واسطه شما رستگار شدند. یعنی اگر کسی توانست در زندگی دنیایی‌اش خود را به ثمر برساند به جهت آن بود که شما را به عنوان امام خویش برگزید و حاکمیت شما را به قلب خود رساند و همه ابعاد خود را در اختیار شما قرار داد و شما را شفیع خود گرفت. به عمق معارف دعاها بسیار دقت کنید تا معنای عمیق عبارات را دریابید. به عنوان مثال به کلمه «ولایت» دقت کنید که گرفتار تصورهایی غلط و به دنبال آن عقیده باطل نشوید. امام خمینی (رحمة الله علیه) در پیام «منشور بیداری» می‌فرمایند: «ولایتی‌های بی‌دین که همه را جز خودشان، کافر می‌دانند و ولایت را وسیله تکسب و تعییش خود کرده‌اند، بسیار به اسلام ضربه زدند.»¹² متأسفانه همین که می‌خواهیم عشق به اهل بیت و ولایت معصومین علیهم‌السلام را تصور کنیم، حرکات و سکنات افراد مدعی و بی‌محتوا و ریاکار به ذهنمان می‌آید و برای دوری از حرکات و افکار آنان،

ممکن است به‌کلی از مسیر ولایت اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} فاصله بگیریم و از محبت و ولایت آن عزیزان محروم و غافل شویم. در حالی که منظور از پذیرفتن ولایت ائمه معصومین^{علیهم‌السلام} نور گرفتن از وجود مقدس آنهاست و این غیر از احساسات سطحی و عوامانه است.

در زیارت جامعه کبیره خطاب به ائمه معصومین^{علیهم‌السلام} می‌گوییم:

«إِنْ ذَكَرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ قَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوِيَهُ وَ مُنْتَهَاهُ».

یعنی اول و آخر و اصل و فرع و معدن و منتهای خیر، شما هستید. چرا که آنها انسان کامل‌اند و کمال انسان به انسانیت اوست. هر انسانی، آن وقتی به خیر کل می‌رسد که اب‌عاد انسانی‌اش تماماً جواب داده شود و جواب آن اب‌عاد، جز از طریق انسان کامل ممکن نیست.

پس هر کسی به واسطه نور ولایت انسان کامل، به کمال و خیر خود رسیده است. در روایت قدسی داریم که خداوند می‌فرماید: من به قلب شما نظر دارم نه به ظاهر رکوع و سجود شما.¹³ مولوی این روایت را در قالب شعر بدین صورت بیان کرده است:

گفت لا یَنظُرُ فَاَبْتَغُوا
 ۱۱ من ز صاحب دل کنم ۱۲
 نه به نقش سجده
 ۱۳

یعنی من از طریق یک قلب انسانی کامل، شما را ارزیابی می‌کنم بروید آن صاحب قلب را جهت امورات خود پیدا کنید، شما به قدری که در قلب کلّ، جا داشته باشید، ارزش دارید، من از طریق آن که دلّ کلّ است در تو نظر و نگاه می‌کنم، به رکوع و سجود و بخشش‌های تو نظر نمی‌کنم. حال که چنین است تو هم قلب خودت را نسبت به قلب امام زمان ﷺ که قلب کلّ است، بررسی کن. ببین چقدر به قلب امام ♦ نزدیک هستی، قلب هم که زمان و مکان نمی‌خواهد، عشق و ارادت و اطاعت می‌خواهد. اصل این است که قلب حضرت ﷺ را به دست آورید، چون حقیقت شما همه قلب است و نه گوشت و استخوان، و اساساً انسان یعنی قلب، و هر کس که قلب ندارد، انسانیت ندارد و آن کس که عین‌الانسان است، عین‌القلب است. پس هر کس به اندازه‌ای که به عین‌القلب نزدیک است از قلب بهره دارد و به همان اندازه حضرت حق به او توجه دارد و از طریق آن قلبی که آورده است به عبادات و اعمال او نظر دارد.

رضایت امام ♦ لطف خداست

در انتهای دعای ندبه از حضرت حق تقاضا می‌کنی که: «وَأْمِنُنْ عَلَيْنَا بِرِضَاهُ» یعنی ای خدا! مَدّت بگذار بر ما به این که امام ما از ما راضی شود و خوشنودی او از ما را، سرمایه جان ما بگردان. این حرف عجیبی است که ما

از خدا می‌خواهیم بر ما منت بگذارد و رضایت امام زمان^{علیه السلام} را بر ما ارزانی دارد. چون ما یک ارتباط مستقیم با خدا داریم و یک ارتباط با امام زمان^{علیه السلام}، و آنچه ما را نجات می‌دهد این است که با به دست آوردن رضایت آن حضرت، آدم شویم و با جمیع اسماء الهی با خدا ارتباط برقرار کنیم. در ابتدای امر با خداوند، بدون واسطه می‌توان ارتباط برقرار کرد، چون خدا از امام زمان^{علیه السلام} در هستی حاضرتر است - هرکه مجردتر است حاضرتر است¹⁴ - خداوند با دو جلوه با هر کس ارتباط دارد. یک جلوه با واسطه و یک جلوه بی‌واسطه، چون او واسع علیم است، پس از آن جلوه خدا، که حی و حاضر است و از امام هم حاضرتر است می‌خواهیم که امام زمان^{علیه السلام} را از ما راضی کند. می‌گوییم خدایا قلب امام زمان^{علیه السلام} را از ما راضی و خشنود گردان. آن وقت دیگر این شبهه پیش نمی‌آید که امام زمان^{علیه السلام} که واسطه بین ما و خداوند است آیا بهتر نیست که از خود حضرت^{علیه السلام} بخواهیم که از ما راضی شود. چون ما یک رابطه مستقیم با پروردگار داریم که نجات ما در رضایت امام ♦ از ما قرار داده است و با ارتباط با امام زمان^{علیه السلام} و با ایجاد رضایت در قلب مبارکش، می‌توان به خدا نزدیک شد و به مقام قرب الهی دست

14 - به نکته هفتم از کتاب «ده نکته از معرفت نفس» رجوع کنید.

یافت، چون قرب خدا به ما، غیر از قرب ما به اوست. و تا قلب امام علیه السلام از ما راضی نشود، رابطه با خدا، به عنوان مقصد و مقصود جان هر انسان، ممکن نمی شود. پس از یک جهت، خدا از همه چیز به ما نزدیکتر است و لی از یک جهت، ما از خدا دور هستیم و اگر بخواهیم به خدا نزدیک شویم باید واسطه کاملی که حامل جمیع اسماء الهی است به ما کمک کند. گفت:

یار نزدیکتر از من این عجب بین که من حالا برای این که حضرت امام زمان علیه السلام به ما نظر بفرمایند از آن وجه نزدیک خدا به همه مخلوقات، کمک می گیریم و می گوئیم: «وَأَمِّنُنَّ عَلَيْنَا بِرِضَاهِ» خدایا بر ما منت بگذار به این که امام ما را از ما راضی گردانی. حالا از طریق رضایت قلب مقدس امام، آن وجه دور خودمان از خدا را، به نزدیکی تبدیل می نماییم. إِنْ شَاءَ اللَّهُ. و در ادامه می گوئی:

«وَهَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ دُعَاءَهُ وَ خَيْرَهُ مَا نَنَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَ فَوْزاً عِندَكَ» یعنی بر ما بخشش رأفت و رحمت و دعا و خیر امام زمان علیه السلام را، آن رأفت و رحمت و دعای خیری که موجب شود، به وسعت رحمت و رستگاری که نزد تو است، دست یابیم. پس رأفت و رحمت امام علیه السلام دریچه نیل به سعة رحمت و رستگاری حقیقی است که نزد خدا است.

خدایا رأفت امام علیه السلام را بر ما ارزانی دار. رأفت امام $\blacklozenge$ در جهت انسان شدن است. خدایا توفیقمان بده تا امام به ما نظر کند و ما انسان شویم و در آن حال توانسته ایم در دریای بیکران رحمت تو شناوری نماییم و آن رستگاری که نزد تو است و همه مقصد و مقصود انسانها است برای ما مقرر گردد. به واقع آیا می شود بشر وارد چنین فرهنگی نشود و به سعة رحمت حق و فوزی که نزد اوست دست یابد؟

بنا به گفته آیت الله محمد شجاعی:

«سخن این است که باید در دل حضرت راه یافت و در قلب شریف او برای خود جایی پیدا کرد که قلب او فقط قلب است و مورد نظر حق. قلبی که خدای متعال می خواهد، قلبی که جمالی و جلال حق اوست، قلبی که اصل ایجاد و خلقت برای آن است، قلبی که خداوند جمال خود را در آن نهاده و عشق او به خود و جمال خود، عشق به آن را که آیینه جمال اوست در بردارد، و این قلب، محبوب جناب اوست. هر که به هر اندازه در این قلب برای خود حساب باز کرده باشد به همان اندازه مشمول نظر خدا¹⁵ بود و از رأفت حق برخوردار»

مولوی می گوید:

صد جـوال زر حق بـگوید دل
گـر ز تو را ضیـاست
ور ز تو مـعرض بود

نذگرم در تو در تحفه آنرا آر،
 آنجا تو او چون زیر پای مادران
 مادر و بابا و ای خنک آنکس که دل
 تو بگویی نک دل گویدت این دل
 آن دل آور که قطب جان جان جان
 از برای آن دل پر هست آن سلطان
 این قسمت از اشعار مولوی در بحث
 «امام زمان ﷺ قلب عالم هستی» با کمی
 شرح بحث شد، می‌توانید به آن رجوع
 فرمایید.

تمام این بحث مقدمه‌ای بود برای
 این‌که بتوانیم با حضرت ﷺ ارتباط
 برقرار کنیم، اگر مطالبی که عرض شد
 مورد توجه قرار گیرد انسان با تمام
 وجود از حضرت حق تقاضا می‌کند: «**اَللّٰهُمَّ
 اَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيْدَةَ وَ الْغُرَّةَ
 الْحَمِيْدَةَ**»¹⁶ چون می‌فهمد طلعت ر شیده
 بودن حضرت یعنی چه، و چرا او منشأ
 طلوع تمام اسماء الهی بر روی زمین
 است و موجب رشد و به ثمر رسیدن همه
 ساکنان زمین می‌شود و می‌فهمد آن حضرت
 جلوه‌گاه پسندیده خدا است و تمام
 زیبایی‌ها در جبین مبارک او به ظهور
 می‌رسد.

به امید آن‌که خود را همراه در عهد
 با آن وجود مقدس قرار دهیم و بفهمیم
 با چه مقامی عهد بسته‌ایم و با ظهور

218.....مبانی معرفتی مهدویت

او چه زیبایی هایی در کل عالم ظاهر
خواهد شد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل زلزله تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه ، دریچه ای به عالم معنا
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی ها
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین ♦
- فرزندان این چنین باید بود (شرح نامه 31 نهج البلاغه)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت (ع)